

نقش ایمان در اتحاد و همدلی

ایمان، و حدتی بنیادین و فرا تر از همکاری، همزبانی، همزیستی و اتحاد صوری پدید می‌آورد. و استوارترین رشته‌های همدلی و همفکری، بین مؤمنان و اعضای جامعه بزرگ اسلامی وجود دارد.

قرآن حاوی جهان بینی واحد، قانون اساسی واحد، و برنامه مشترک زندگی اسلامی است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بنیانگذار جامعه اسلامی و محبوب مشترک تمام فرق و مذاهب اسلامی در سراسر جهان است. مسجد الحرام، کانون اصلی و پایگاه جهانی و قبله مقبول مسلمانان در شرق و غرب و شمال و جنوب کره زمین است.

ایمان به موارد فوق سبب برادری اسلامی و اخوت دینی می‌شود که هدیه خدا به جامعه بشری است. هدیه‌ای که در سایه آن امنیت و عدالت و محبت، سراسر جهان را فرا می‌گیرد.

خدا بزرگ با یادآوری نعمت ارزشمند برادری، راهکار تداوم و تحکیم برادری را نشان داده است.

«وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (۱)

«همه با هم به ريسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید و یاد کنید نعمت خدا را بر شما وقتی با هم دشمن بودید، خدا بین دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به نعمت او برادر شدید. و بر لبه گودالی از آتش بودید، خداوند از آن نجاتتان داد. این چنین خدا، آیاتش را برای شما بیان می‌کند، باشد که هدایت شوید.»

راهکار برادری

علاوه بر پیوند قلبی و محبت تکوینی که خداوند بین اهل ایمان و اسلام پدید آورده، این مهربانی و همدلی و برادری را از راه‌های گوناگون در قوانین دینی پشتیبانی و حمایت کرده است.

۱. «صله ارحام»، «بز والدین» و احکام مربوط به روابط و حقوق خانوادگی؛

۲. تأکید بر رسیدگی به برادران دینی و حقوق همسایگان؛

۳. تأکید بر زیارت و دیدار و آمد و شد آنان؛

۴. تأکید بر حضور در مساجد و انجام عبادات به صورت

دسته جمعی؛

۵. استحباب ضیافت و هدیه دادن و سلام و احترام و تکریم مسلمانان؛
 ۶. اصلاح ذات البین و ایجاد دوستی و آشتی؛
 ۷. آراستگی و پاکیزگی در محافل و مجالس برادران و خواهران مسلمان؛
 ۸. تبریک و تسلیت در شادیها و غمهای زندگی؛
 ۹. استقبال و بدرقه در رفت و آمدهای اجتماعی؛
 ۱۰. سلام و تحیت و قدرشناسی و تشکر از کار نیک دیگران؛
 ۱۱. عیادت و دلجوئی از بیماران،
 ۱۲. تشییع جنازه و دعا برای برادران و خواهران دینی.
- امور فوق راهکارهای تقویت دوستی و همدلی و همکاری بین فرزندان اسلام و قرآن است. برادری دینی در پرتو این دستورهای الهی، درخشان تر، استوارتر و جاودانه می‌شود.

مبانی اتحاد و همدلی

جهان بینی واحد، قانون واحد، رعایت عدالت در زندگی اجتماعی، و اعتقاد به مرکز فرماندهی واحد و تسلیم همه در برابر خدا و پیامبر، ریشه‌های عقیدتی اتحاد و انسجام اسلامی و ساختار اجرایی وحدت دینی را پدید می‌آورد و هر جامعه‌ای که از این امور برخوردار باشد، از مهم ترین عوامل اتحاد و همدلی بهره مند است.

محبوب و معشوق مشترك در جامعه اسلامی، یعنی علاقه و محبت امت به خدا و پیامبر و قرآن و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بزرگ ترین سرمایه اجتماعی و قوی ترین عوامل اتحاد امت اسلامی است.

این نوع اتحاد و انسجام، اتحاد موقت، تاکتیکی، تشریفاتی و ادای مراسم و عادات معمولی نیست.

اتحاد و انسجام قلبها، نگاهها، آرمانها و هماهنگی دلها و دستهاست. اتحاد همه جانبه، پایدار، بدون تکلف، درونی و عمل آفرین است.

محبوب اصلی و نهایی در میان مسلمانان، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن بزرگوارند.

محبوبها و عشقهای بدلی که نوعی شرك محسوب می‌شود، ریشه بسیاری از اختلافات اجتماعی است.

در جامعه اسلامی هیچ محبوبی که بتواند در برابر عشق الهی مقاومت کند و مانع اجرای حق و عدل و فرمان خدا شود، وجود ندارد.

تمام خواسته ها، نیازها، مطالبات و علاقه ها و عشقها، در چارچوب فرمان خدا شکل می‌گیرد.

به این آیه قرآن کریم دقت کنیم:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلِیُیَّرَی الذِّینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ»؛ (۲)

«بعضی از مردم مبعود هایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشق شان به خدا [از عشق مشرکان نسبت به معبودهایشان] شدیدتر است و آنها که ستم کردند [و معبودی غیر از خدا برگزیدند] هنگامی که عذاب را مشاهده کنند [خواهند دانست که] تمام قدرت از آن خداست و خدا دارای کیفر سخت است.»

در جامعه اسلامی همه ولاها و ولایتها و پیوندها در جهت ولایت الهی است و هیچ پیوند خانوادگی، نژادی، جغرافیایی، اقتصادی، حزبی و سیاسی نمی‌تواند با ولایت الهی و اخوت اسلامی مقابله کند.

در صورت تقویت ایمان و تحقق جامعه اسلامی، اختلافات زبانی، نژادی، حزبی، صنفی، جغرافیایی و... مشکل آفرین نخواهد بود.

اختلافات سیاسی و جناحی در سایه ایمان و عدالت و صداقت حل خواهد شد.

ایمان، نیرومندترین عامل، در تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی است. نه تنها افراد مؤمن بلکه نهادهای اجتماعی مثل قوای سه‌گانه کشور و زیرمجموعه هر کدام، یعنی تمام ادارات و احزاب و شرکتها و مؤسسات مردمی و دولتی، همه براساس وظیفه‌دینی و با انگیزه خدمت‌رسانی و دفاع و کمک به مردم به ویژه محرومان و مستضعفان، برنامه‌ریزی و اقدام می‌کنند. و انگیزه معنوی و خدمت‌رسانی بزرگ‌ترین عامل اتحاد و انسجام اسلامی است.

ارکان سه‌گانه اتحاد

در وحدت و انسجام اجتماعی سه چیز نقش اساسی دارد:

۱. عدالت و رعایت حقوق دیگران؛
 ۲. ارتباطات خیرخواهانه و برخاسته از انگیزه معنوی و الهی؛
 ۳. ایثار و حمایت از دیگران با قصد قربت و جلب رضای الهی.
- امام باقرعلیه السلام ضمن حدیثی بر سه نکته فوق تأکید کرده:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ؛ رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ؛ (۳) خدای عزوجل بهشتی دارد که جز سه کس به آن وارد نشوند. ۱. کسی که علیه خویش براساس حق و عدالت داوری کند؛ ۲. کسی که برادر مؤمنش را فقط به انگیزه الهی دیدار کند؛ ۳. کسی که برای رضای خدا برادر ایمانی را بر خویش ترجیح دهد.»

«عدالت»، «زیارت» و «خدمت» در روابط اجتماعی ارکان سه گانه اتحاد و انسجام اسلامی است.

با هم عادلانه رفتار کنیم، به دیدار یکدیگر برویم، و به همدیگر برای رضای خدا خدمت کنیم، تا اتحاد و انسجام اسلامی در عمل نمایان شود.

حاکمیت خدا بر روح و روان انسانها، زیر بنای برادری، همدلی، همکاری و مهربانی و حاکمیت نفس و امیال دنیایی، بزرگ ترین مانع در برابر اتحاد و برادری و مایه اختلافات اجتماعی است.

آفات وحدت اسلامی

تبعیضها، خودخواهیها، امتیاز جوئیها بدعتها، تکفیرها و تهمت‌ها، غیبت‌ها و بد گمانیها، جهالت‌ها و انزوا گراییها و تکرویها، ریشه اختلافات جامعه بشری شناخته می‌شود. در دنیای اسلام هم همین بیماریهای اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی، اتحاد و انسجام دنیای اسلام را همیشه با مشکل مواجه ساخته است.

از دیدگاه عقیدتی، توحید زیر بنای وحدت است و کفر و شرک زیر بنای اختلاف و درگیری. از دیدگاه ایدئولوژی و آرمانها، آخرت گرایی زیر بنای اتحاد و دنیاگرایی ریشه اختلاف و نزاع و کشمکشهاست.

از دیدگاه رفتاری، پای بندی به شریعت زیر بنای وحدت، و بدعت مادر اختلاف و خصومت و نامهربانیهاست.

از دیدگاه سیاسی، پذیرش نظام امامت، ضامن اتحاد سیاسی دنیای اسلام است، و تن دادن به سلطنت و دموکراسی غربی ریشه عقب ماندگی امت اسلامی و اختلافات سیاسی.

سلطه اجانب و نفوذ آنان در کشورهای اسلامی ریشه اختلافات و جنگ و جدال فرق و مذاهب موجود در کشورهای اسلامی است. اختلافات فکری، فرهنگی را در سایه توحید و تسلیم در برابر خدا می‌توان حل کرد.

اختلافات اجتماعی در پرتو امامت و عدالت رنگ می‌بازد و جداییها به وحدت می‌انجامد.

اختلافات اخلاقی و رفتاری تنها براساس تقوا و خودسازی زدوده می‌شود.

بنابراین دین الهی و دینداری، بزرگ‌ترین عامل اتحاد و هماهنگی نه تنها در دنیای اسلام بلکه در جامعه بزرگ بشری است.

بشر اگر دنیای آباد و آزاد و پر رونقی هم بخواهد، راهی غیر از پذیرش اصول عقاید اسلامی و قبول و اجرای احکام الهی ندارد.

حوزه و روحانیت و مبلغان دین با تبلیغ و ترویج ایمان و اندیشه‌های اسلامی و احکام دینی نقشی مهم در اتحاد بشریت و مسلمانان ایفا می‌کنند و مخالفان دین میدان را برای هر گونه کشمکش و عدالت و اختلاف فراهم می‌آورند. تبلیغ تفکر سکولار و مبارزه با غیرت دینی، خدمت به وحدت بشریت نیست؛ زمینه سازی برای هرج و مرج و غارت ملتهاست.

اندیشمند مصلح، دکتر محمد اقبال لاهوری نقش ایمان را در اتحاد ملتها، بسیار زیبا ترسیم کرده است:

ملتی را رفت چون آئین زدست
مثل خاک اجزای او از هم گسست
هستی مسلم ز آئین است و بس
باطن دین نبی این است و بس
برگ، گل شد چون ز آئین بسته شد
گل ز آئین بسته شد گلدسته شد
نغمه از ضبط صدا پیداستی
ضبط چون رفت از صدا غوغاستی
در گلوی ما نفس موج هواست
چون هوا پابند نی گردد نواست
تو همی دانی که آئین تو چیست
زیر گردون سر تمکین تو چیست؟
آن کتاب زنده قرآن حکیم
حکمت او لایزال است و قدیم
نسخه اسرار تکوین حیات
بی ثبات از قوتش گیرد ثبات (۴)

• پا ورقه

-
- (۱) آل عمران / ۱۰۳.
 - (۲) بقره / ۱۶۵.
 - (۳) اصول کافی، شیخ یعقوب کلینی، ج ۳، ص ۲۵۷.
 - (۴) دیوان اقبال، ص ۸۲.

برخی از اوصاف شیعیان در کلام باقر العلوم علیه السلام

همانطور که از مفهوم کلمه شیعه بر می آید، پیروی، تبعیت و الگوپذیری از ائمه معصومین علیهم السلام در تمامی شؤونات زندگی، لازمه شیعه بودن است. در سخنان گهربار معصومین علیهم السلام خصوصیات و ویژگیهای یک پیرو واقعی بیان شده است تا بدین وسیله یادآور شوند که شیعه بودن صرفاً با ادعا و یا نامگذاری محقق نمی شود؛ بلکه شیعه واقعی کسی است که سعی و تلاش وافر خود را در جهت شناخت طریقه تبعیت و گام نهادن در این مسیر به کار گیرد. امام محمدباقر علیه السلام برخی از اوصاف شیعیان را در یکی از سخنان خود بیان فرموده اند که در این مقاله به تبیین و توضیح آن می پردازیم.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُتَّبَاعُونَ فِي وَلَايَتِنَا الْمُتَخَابُونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ لِأَحْيَاءِ أَمْرِنَا الَّذِينَ إِذَا غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَ إِذَا رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا بَرَكَتُهُ عَلَيَّ مَنْ جَاوَزُوا سَلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا؛ (۱) همانا شیعیان علی ۷ آنهایند که در راه ولایت ما نسبت به یکدیگر [فداکاری و] بذل و بخشش می کنند، در محور دوستی ما همدیگر را دوست دارند، به خاطر احیای فرهنگ و معارف ما به دیدار همدیگر می روند، هرگاه خشمگین شوند، ظلم و ستم روا نمی دارند و هرگاه راضی و خشنود گردند، زیاده روی نمی کنند، موجب برکت برای همسایگان و مایه صلح و صفا برای همنشینان خود هستند.»

در این گفتار شریف، چند ویژگی برای شیعیان خالص علی علیه السلام عنوان شده است که هر یک می تواند انسان را به سوی کمالات مایل کرده، از صفات ناپسند دور کند که در ذیل به شرح آنها می پردازیم:

همبستگی بر اساس ولایت

افراد کمال یافته هرگز از ابراز دوستی و برقراری رابطه معنوی و عاطفی با هم کیشان خود دریغ نمی کنند. مطمئناً اگر محور این دوستی، ولایت و رهبری امامان معصوم علیهم السلام باشد، علاوه بر برکات فراوان دیگر پیوندی جاودانه به همراه خود خواهد آورد؛ چرا که این رشته ناگسستنی، حافظ وحدت و نظام جامعه دینی می باشد.

مولوی در مورد دوستی و انسجام امت اسلامی بر اساس دوستی اولیای الهی می گوید:

نفس واحد از رسول حق شدند
دشمنی مطلق بُدند
آفرین بر عشق کل اوستاد
ذره را داد اتحاد

طبق سخن امام باقرعلیه السلام بهترین محور وحدت و همدلی، ولایت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت است. عشق راستین به خداوند و اولیای الهی و پیروی از رهنمودهای انسان ساز آن گرامیان می تواند باعث وحدت و یکپارچگی و استحکام و انسجام روابط انسانها در جامعه گردد. مولوی در ادامه این گونه مثل می زند:

همچو خاک مفترق در رهگذر
یک سبوشان
کرد دست کوزه گر

به طور حتم همان طوری که موجودات مادی همانند خاکهای پراکنده به دست هنرمند کوزه گر، متحد و یکپارچه می شوند، ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز دلهای پراکنده را در محور توحید و امامت جمع می کند و انسجام می بخشد؛ البته با این تفاوت که اجتماع اجسام بر اساس آب و گل و موقتی است، اما اتحاد اهل ایمان با روح و جان و دلهای سامان می پذیرد و تا جهان آخرت دوام دارد. و این اتحاد، عزت و شوکت و استقلال جامعه را در پی دارد.

به همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام به تبادُل و تواصل در میان مسلمانان به شدت تأکید می کرد. آن حضرت در آخرین سفارشهای خود فرمود: «وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِلِ وَ التَّبَادُلِ وَ إِيَاكُمْ وَ التَّدَابُّرَ وَ التَّقَاطُعَ»؛ (۲) بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به همدیگر بخشش کردن! مبادا از هم روی گردانید و پیوندهای دوستی و محبت را [که در اثر ایمان و ولایت ما حاصل شده است] از میان ببرید!

بار دیگر سخن امام باقرعلیه السلام را مرور می کنیم: «به راستی که شیعیان علی علیه السلام در راه ولایت ما به همدیگر بذل و بخشش می کنند و در راه محبت ما همدیگر را دوست دارند و به خاطر احیای فرهنگ و اهداف ما به زیارت همدیگر می روند.»

این کلمات برگرفته از آموزه های امیر مؤمنان علی علیه السلام است که خطاب به یارانش فرمود: «وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرَ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ فَلَا تَوَازُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ وَ لَا تَبَاذِلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ؛ (۳) به راستی که شما برادران دینی یکدیگرید. چیزی جز درون پلید و نیت زشت، شما را از همدیگر جدا نساخته است که نه یکدیگر را یاری می دهید و نه خیر خواه همدیگر هستید و نه چیزی به یکدیگر می بخشید و نه با یکدیگر دوستی می کنید!»

به راستی اگر افراد جامعه در پرتو ولایت و رهبری ائمه علیهم السلام با همدیگر پیوند ناگسستنی داشته باشند و با تواصل و تباذل در صفوف متحد قرار گیرند، عزت و افتخار و عظمت و اقتدار بی نظیری خواهند داشت و شکوه و جلال خود را به رخ جهانیان خواهند کشید.

افراط نکردن در حالات خشم

به طور طبیعی هر انسانی بر اثر عوامل و زمینه هایی که برایش پیش می آید، گاهی خوشحال و گاهی نیز خشمگین و ناراحت می شود؛ اما اگر این حالات فطری با معیار دین و عشق اهل بیت علیهم السلام همراه باشد، هرگز در آن افراط و تفریط دیده نخواهد شد.

کلام امام باقرعلیه السلام در این زمینه رهنمود شایسته ای برای ماست. آن حضرت در مورد ویژگی شیعیان علی علیه السلام فرمود: «الَّذِينَ إِذَا غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا وَ إِذَا رَضُوا لَمْ يَسْرِفُوا؛ (۴) آنان چنان اند که در هنگام خشم و غضب دست به ستم و گناه نمی آیند و هرگاه راضی و خشنود شدند، افراط و زیاده روی نمی کنند.»

آری، غرایز انسانی همانند موتور محرک است که انسان را گاهی همانند طوفان و تند باد چنان به حرکت در می آورد که اگر مراقبتی صورت نگیرد، خسارتهای جبران ناپذیری در پی خواهد داشت؛ اما همین محرکها اگر به وسیله ایمان و باورهای قلبی و ارتباط با انسانهای کامل تعدیل و کنترل شود، از عواقب ناشایست به دور خواهند ماند.

همچنان که می دانیم غضب یکی از غرایز انسانی است و بهره های فراوانی برای انسان دارد و در دفاع از هویت و باورها و فرهنگ او نقش مهمی ایفا می کند.

امام باقرعلیه السلام هم در این سخن نمی فرماید که شیعیان علی علیه السلام خشمگین نمی شوند؛ چرا که خشمگین شدن اگر متعادل و در راه حق باشد، نه تنها ناپسند نیست؛ بلکه پسندیده و مورد رضای حق هم خواهد بود.

در سیره رسول خداصلی الله علیه وآله به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که آن حضرت برای امور دنیا هرگز عصبانی نمی شد؛ اما هرگاه برای حق غضیناک می شد، احدی را نمی شناخت و خشم پیامبرصلی الله علیه وآله آرام نمی شد تا اینکه حق را یاری کند. (۵)

علامه طباطبایی رحمه الله در این زمینه می فرماید: «هرگاه رسول خداصلی الله علیه وآله خشمگین می شد - که جز برای خدا غضب نمی کرد - چیزی تاب مقاومت در برابر غضب آن حضرت را نداشت.» (۶)

آری يك انسان کامل فقط در راه حق و به خاطر پایمال شدن حقوق الهی و حقوق مردم خشمگین می شود. و در این مورد هم از مرز ایمان و حدود الهی خارج نمی شود.

سه گروه متفاوت

در واقع انسانها را می توان در مورد این حالت نفسانی، به سه گروه تقسیم کرد:

۱. انسانهایی که در هنگام غضب افراط می کنند و از حد و مرز ایمان بیرون می روند. این گونه اشخاص همواره گرفتار اعمال ناپسند خود هستند و بسا که پشیمانی هم سودی به حالشان نخواهد داشت.

۲. افرادی که اساساً نمی توانند خشمگین شوند و اصلاً قوه غضبیه ندارند و در جاهایی که حتی شرع و عقل هم برای آنان عصبانیت را لازم دانسته است، به هیچ وجه حرکتی ندارند. اینان نه تنها عملی ناپسند و زشت انجام می دهند؛ بلکه از افراد عصبانی بدترند و افرادی بی غیرت و بی هویت تلقی می شوند.

۳. کسانی که بر اساس کمال وجودی خود هرگاه خشمگین شوند، از مرز اعتدال خارج نمی شوند. اینان با ایمان را سخ و اعتماد به نفسی که دارند، هنگام بروز حالت عصبانیت بر وجودشان تسلط کامل دارند و تمام اعضا و جوارح آنان تحت فرمان عقل و ایمانشان قرار دارد.

خشم مقدس

در این خصوص روایتی زیبا از سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: حمزة بن عبد المطلب، عموی بزرگوار و برادر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا حمزه از ثویبه اسلمیه - دایه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از حلیمه سعدیه - شیر خورده بود. حمزه از رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار سال بزرگ تر بود.

او در جنگ احد ۶۰ سال داشت که به دست وحشی - غلام جبیر بن مطعم - به شهادت رسید. وحشی به تحریک و تطمیع هند - دختر عتبه بن ربیع و مادر معاویه بن ابی سفیان - حضرت حمزه سید الشهداء را مورد حمله غافلگیرانه قرار داده، به شهادت رساند. هند که از آن بزرگوار به شدت ناراحت بود و از حضرت حمزه به علت کشته های جنگ بدر کینه شدیدی داشت، بعد از شهادت حمزه اعضای بدن آن حضرت را مثله کرده و حتی جگرش را بیرون آورده، از عمق کینه آن را در دهانش مکید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی به بالین پیکر قطعه قطعه عمویش آمد و مشاهده کرد که در راه خدا چگونه بدنش متلاشی شده است، آن چنان ناراحت و عصبانی شد که فرمود: «به خدا سوگند! صحنه ای دلخراش تر از این صحنه ندیده بودم. اگر به خواست خداوند بر قریش پیروز شدم، هفتاد نفر از مردان قریش را مثله خواهم کرد.» در آن هنگام، جبرئیل علیه السلام نازل شد و برای دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه شریفه را نازل کرد: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ»؛ (۷) «هر گاه خواستید کسی را

مجازات و عقوبت کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده
کیفر دهید و اگر صبر کنید، این کار برای صبر کنندگان بهتر
است.» پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خشم خود را کنترل کرد و
فرمود: «پس من صبر می کنم.» (۸)

اجتناب از زیاده روی در هنگام خوشحالی

امام باقر علیه السلام در تکمیل این سخن می فرماید: «وَ إِذَا رَضُّوا لَمْ يَسْرِفُوا؛ (۹) هرگاه [شیعیان علی علیه السلام] از کسی خشنود شدند، اسراف و زیاده روی نمی کنند.» بلکه آنان در ستایش و تمجید و بخشش، حد اعتدال را در نظر می گیرند.

بعضی افراد همچنان که در حالت عصبانیت نمی توانند خود را کنترل کنند و برای انتقام به هر وسیله ای دست می زنند، در هنگام خوشحالی نیز چنین اند و برای ارضای حس خشنودی خود افراط می کنند، بخششها و عطایای بی حد و حصر انجام می دهند که این یقیناً مورد رضایت خداوند سبحان نخواهد بود؛ چرا که خود فرمود: «وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ (۱۰) «زیاده روی نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.»

حوزه زیاده روی در هنگام خوشحالی، خیلی وسیع تر از يك حادثه در زندگی انسانی است. عطا و بخشش و ابراز محبت نسبت به افراد، زیاده روی در روابط و معاشرتهای بیرونی، تشویقها و ستایشها و مداحیهای بی حد و حصر و غلو در هنگام ابراز دوستی با ائمه هدی علیهم السلام و اولیای الهی، افراط در باورهای دینی و... همه و همه نمونه های زیاده روی در هنگام خشنودی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته اند: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَ يَصِمُّ؛ (۱۱) دوستی تو نسبت به هر چیزی، تو را کور و کر می کند.»

به همین جهت، علی علیه السلام فرمود: «يَهْلِكُ فِي اثْنَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ؛ (۱۲) دو گروه در مورد من هلاک می شوند: دوست افراطی [و تندرو] و دشمن افراطی.»

آری، همچنان که در عصر ائمه علیهم السلام برخی افراد به خاطر زیاده روی در عشق ورزی به اهل بیت علیهم السلام به چاه غلو و افراط سقوط کرده، عاقبت به شر شدند، در عصر ما هم هستند کسانی که به خاطر ضعف ایمان و سطحی بودن معرفت به مبانی دینی، دچار زیاده روی و غلو می شوند و ناخواسته در دام شیادان و تزویر کاران گرفتار می آیند.

در اینجا است که این فراز از کلام باقر آل محمد علیه السلام را باید نصب العین خود قرار دهیم که هر گاه امری خوشایند ما شد، در آن مورد تند روی و زیاده روی نکنیم.

مایه آرامش و برکت برای اطرافیان

از منظر پیشوای پنجم، وجود يك شيعه پیرو علی علیه السلام همواره مایه برکت و خیر خواهی و آسایش و آرامش اطرافیان است. او هر جا گام نهد، اختلافات از میان می رود، تنشها فروکش می کند، وسوسه های شیطانی دور می شود و همه به یاد

خدا می افتند و فضایل، کمالات، زیباییهای معنوی و شادی و آرامش به خاطر آن فرد و ارسته در آن فضا حاکم خواهد شد. امام با این جمله آنان را توصیف می کند که «بَرَکَةُ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا؛ (۱۳) [شیعیان علی علیه السلام مایه برکت و خیر و رحمت برای همسایگان و موجب صلح و صفا برای همنشینان و اطرافیان خود هستند.]»

يك مسلمان پیرو علی علیه السلام هرگز بخاطر منافع شخصی صلح و صفای جامعه را به هم نمی زند، سخنان تنش زا بر زبان جاری نمی کند، راه فتنه گری و بر هم زدن نظام امور مردم را در پیش نمی گیرد و دست به اقدامات التهاب زا و اضطراب آور برای مردم مسلمان نمی زند؛ بلکه گفتار، رفتار و حرکات و سکنت دلپذیر و آرام بخش او، مردم مسلمان را خوشحال می کند، همسایگان را آسوده خاطر می نماید و اعضای خانواده اش را از اضطراب و ناراحتی بیرون می آورد. در يك کلام وجودش برای اهل ایمان، خیر و برکت و برای دشمنان حق، شکننده و مایه رعب و وحشت است.

نمونه ای از انسانهای وارسته

در تفسیر سخنان حضرت باقرعلیه السلام می توان به نمونه های آن نیز اشاره کرد که ما در اینجا به یکی از این تربیت یافتگان مکتب باقر العلوم علیه السلام و نمونه ای از شیعیان خالص اشاره می کنیم:

ویژگیهای اخلاقی این عالم وارسته دقیقاً آن گونه بود که حضرت باقرعلیه السلام در اوصاف انسانهای کامل بیان کرده است. بذل و بخشش در راه ولایت ائمه علیهم السلام، غضب در محدوده ایمان و جلوه ای از صلح و صفا و خیر خواهی به امت مسلمان از ویژگیهای بارز این فقیه است. شیخ محمد رازی می نویسد:

«آیه الله مجاهد شیخ محمد تقی بافقی در توکل به خدا، کم نظیر و در یکتا پرستی و توحید، عجیب و در ولایت به خاندان رسالت، غریب و به مولایش حضرت ولی عصرعلیه السلام ایمانی حضوری داشت. دائم الذکر، دائم الحضور و دائم الحال بود؛ نطقش ذکر، سکوتش فکر و نظرش اعتبار و مشی اش با تواضع همراه بود. برای دانشجویان و طلاب، پدری مهربان و برای دانشمندان و علما برادری ناصح و برای اقشار مردم رهبری دلسوز و لایق بود. موعظه می کرد و نصیحت می نمود و اندرز می داد. منطقی جدید و بیانی قاطع و سخنانی آموزنده و تکان دهنده داشت. قلبی وسیع، دلی گشاده و گفتاری برّنده تر از شمشیر داشت.»

و امام خمینی رحمه الله در مورد این مرد فرزانه فرموده است: «هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت و دیدار کند که شیاطین تسلیم او و به دست وی ایمان می آورند، مسافرتی به شهر ری نموده، پس از زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام، مجاهد بافقی را ببیند.» (۱۴)

به خاطر همین خصوصیات اخلاقی، معنوی و کمالات بود که آن گرامی مورد توجه حضرت مهدی علیه السلام قرار گرفت. او در سفری که از نجف به سوی مشهد مقدس با پای پیاده روان بود، در منطقه کردستان به خاطر زمستان و برف شدید به قهوه خانه ای پناه می برد، اما با کمال تأسف می بیند که گروهی از الواط به قمار بازی و لهویات مشغول اند. ایشان چون نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر کند، با کمال ناراحتی در همان سرما و برف از قهوه خانه بیرون می رود. او همچنان که در فکر و اندیشه و حیرت بود که در این وضع بحرانی چه کند، صدای دلنواز و آرام بخشی را می شنود که او را به نام می خواند. در اثر آن صدا می رود و با شگفتی تمام به درخت سبز و خرمی می رسد که زیر آن خشک و هوای آن معتدل چون هوای بهار است.

با اینکه تمام آن صحرا و بیابان را برف و کوران و سرمای

سوزان احاطه کرده بود، در زیر آن درخت شخص نورانی و بزرگواری را که آثار وقار و عظمت از سیمایش هویدا بود، زیارت می‌کند. سلام می‌کند و پاسخ می‌شنود که به او می‌فرماید: «شیخ محمد تقی بافقی! قهوه خانه چنانی شایسته تو نیست. بیا در همین جا شب را صبح کنیم.» و او تا صبح در حضور آن گرامی مستفیض می‌شود تا اینکه بعد از طلوع فجر نماز را با آن بزرگوار می‌خواند و همین که می‌خواهد حضرتش را بشناسد، امام با او وداع می‌کند و هنگامی که اصرار شیخ بافقی برای همراهی بیشتر می‌شود، می‌فرماید: «دو بار در این سفر با هم ملاقات خواهیم داشت یکی در قم، و دیگری در نزد یکی سبزوار.» (۱۵)

• پاورقی

- (۱) تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، قم، نشر آل علی، ۱۳۸۳ ش، ص ۵۳۴.
- (۲) نهج البلاغة، نامه ۴۷.
- (۳) همان، خطبه ۱۱۳.
- (۴) تحف العقول، ص ۵۳۴.
- (۵) معراج السعادة، ملا احمد نراقی، قم، نشر هجرت، ۱۳۷۹ ش، ص ۲۲۶.
- (۶) سنن النبی، علامه محمد حسین طباطبایی، قم، نشر صلاة، ۱۳۸۵ ق، ص ۷۶.
- (۷) نحل / ۱۲۶.
- (۸) تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۶، ج ۱۱، ص ۴۵۸؛ جلوه هایی از نور قرآن، عبد الکریم پاک نیا، قم، نشر مشهور، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۶۹.
- (۹) تحف العقول، ص ۵۳۴.
- (۱۰) انعام / ۱۴۱.
- (۱۱) بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۴، ص ۱۶۶، ح ۲.
- (۱۲) همان، ج ۱۰، ص ۲۱۶.
- (۱۳) [تحف العقول، ص ۵۳۴.
- (۱۴) گلشن ابرار، جمعی از نویسندگان، قم، نشر نور السجاد علیه السلام، ۱۳۸۶ ش، ج ۷، ص ۲۷۷.
- (۱۵) همان، ص ۲۸۲، به نقل از: آثار الحجة، ص ۳۲.

جایگاه امامت در کلام امام هفتم علیه السلام

از بزرگترین و شکننده‌ترین انحرافات که در جامعه اسلامی رخ داد و برای همیشه بشریت را محروم ساخت، انحراف از مسیر امامت بود. اگر جامعه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایگاه امامت را شناخته بودند، امامت و خلافت را در حد نمایندگی قبیله‌ای و قومی و حداکثر رهبری سیاسی تَنَزُّل نمی‌دادند. اجازه نمی‌دادند که کسانی بر آن جایگاه تکیه بزنند که هیچ گونه شایستگی و لیاقت در وجود آنها نبود. با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله نهایت تلاش خود را برای معرفی امامت و امامان انجام داد، با این حال، اکثریت جامعه اسلامی مقام امامت و امامان را آنچنان که بایسته است، نشناختند و این عدم شناخت، چه در زمان خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه بعد از آن حضرت، پیامدهای ناگواری در پی داشت و زیانهای سنگین علمی و فرهنگی بر جامعه اسلامی تحمیل نمود. (۱)

دفاع امامان از امامت

امامان معصوم آنجا که شرایط را مناسب ندیدند، از اداره جامعه به صورت مستقیم، کنار رفتند؛ امّا در تبیین مقام امامت و عظمت امامان هرگز کوتاهی نکردند. علی علیه السلام که برای حفظ وحدت جامعه اسلامی به ظاهر از خلافت کنار رفت و سالها سکوت را اختیار کرد، در تبیین مقام امامت هرگز کوتاه نیامد و بارها به حدیث غدیر و منزلت استدلال کرد و سخنان بسیار بلندی را درباره عظمت امامت و امامان بیان فرمود. همین طور امامان دیگر نیز جانانه‌ترین دفاعها و ژرفترین سخنان را درباره جایگاه امامت بیان نموده اند، از جمله حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با اینکه سالها در زندان بود و تا مرز شهادت پیش رفت، در تبیین حقیقت امامت هرگز کوتاهی نکرد و لحظه‌ای غافل نگشت. آنچه پیش رو دارید، نگاهی است به جایگاه امامت و دفاع از آن، از دیدگاه امام هفتم علیه السلام.

زمین، خالی از حجت نیست

در بینش ژرف تشیع، امام و حجت الهی، رکن جهان آفرینش است و جهان به وجود او بستگی دارد. امام واسطه فیض الهی و مجرای رحمت اوست و آن لحظه که زمین خالی از حجت باشد، بساط آن به هم خواهد ریخت.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ لَسَاخَتْ؛ (۲) اگر زمین [لحظه‌ای] بدون وجود امام باشد،

[ساکنان خود را در کام خود] فرو می‌برد.» بر اساس همین مبنا است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با قاطعیت فرمود: «مَا تَرَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ قَبَضَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ ضَلَّ وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَى حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ (۳) خداوند از زمانی که حضرت آدم ۷ را قبض روح کرد، هرگز زمین را خالی از امام رها نکرده است تا به وسیله او به سوی خدای عزیز و جلیل هدایت انجام گیرد و او حجت [خدا] بر بندگان است. کسی که امام را رها کند، گمراه شده و کسی که همراه [و پیرو] او باشد، نجات یافته است. و این، حقی است برخداوند.»

در جای دیگر علی بن راشد از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوْا مِنْ حُجَّةٍ وَأَنَا وَاللَّهُ ذَلِكَ الْحُجَّةُ؛ (۴) به راستی زمین خالی از حجت نیست. و به خدا سوگند! من همان حجتَم (امام تعیین شده از جانب خدا هستم)».

زنده بودن امام

امام هفتم علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُ؛ (۵) به راستی حجت برای خدا [در زمین] بر مردم قیام نمی‌یابد، مگر با [وجود] امام زنده‌ای که شناخته شده باشد.»

لزوم شناخت امام

حدیث معروف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛ (۶) هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.»، از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع سنی و شیعه نقل شده و مرحوم علامه امینی از دهها منبع سنی آن را نقل نموده است. (۷) این روایت در منابع شیعه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز بیشتر امامان نقل شده است که نشان از اهمیت امام شناسی دارد. در این میان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در دفاع از امامت حق بر مسئله امام شناسی و لزوم آن تأکید نموده است. عمر بن یزید نقل نموده که از ابی الحسن اول (امام هفتم) شنیدم، آن حضرت فرمود: «مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ؛ (۸) هر کس بمیرد و امام زنده‌ای را نشناسد، با مرگ جاهلی مرده است.» راوی عرض کرد: قید «امام زنده» را از پدرت (حضرت صادق علیه السلام) نشنیدم. حضرت فرمود: «به خدا قسم فرموده و این رسول خدا است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيَطِيعُ، مَاتَ

مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛ (۹) کسی که بمیرد و برای او امامی - که از او حرف شنوی کند و پیرویش نماید - نباشد، با مرگ جاهلی مرده است.»

همچنین، سخنان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌تواند ردی بر عقاید زیدیه، اسماعیلیه، فتحیه و واقفیه باشد؛ چه اینکه در زمان آن حضرت، برخی گروه‌های فوق همچون واقفیه امامت آن حضرت را قبول نداشتند.

عبدالله بن قدامه ترمذی از امام هفتم علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: «مَنْ شَكَّ فِي أَرْبَعَةٍ فَقَدْ كَفَرَ بِجَمِيعِ مَا نَزَّلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: أَحَدُهَا: مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَأَوَانٍ بِشَخْصِهِ وَنَعْتِهِ؛ (۱۰) کسی که در چهار چیز شک کند، به تمام آن چیزی که خدای تبارک و تعالی نازل نموده، کفر ورزیده است؛ یکی از آنها شناخت امام هر زمان و هر دوره با مشخصات و اوصافش می‌باشد.»

در این حدیث، در مورد معرفت امام به دو نکته اشاره شده است:

۱. شناخت شخص امام با چهره ظاهری او؛
۲. شناخت اوصاف، مقامات و عظمت امام که در باب معرفت امام، بیشتر این نکته مورد نظر است.

نمونه‌هایی از اوصاف امامان

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نمونه‌هایی از اوصاف امامان، را بیان نموده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. وجه الله بودن

هارون بن خارجه از امام ابو الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) نقل نموده که آن حضرت فرمود: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَرِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، فَمَنْ عَرَفَنَا عَرَفَنَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا فَأَمَامَهُ الْيَقِينُ؛ (۱۱) ما مثانی [و تمام قرآن و ام الکتابی] هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را [به مردم] نشان داد. ما وجه الهی هستیم که در بین شما حرکت می‌کنیم. هر کس ما را می‌شناسد، ما را شناخته و هر کس نمی‌شناسد، پیش روی او یقین (قیامت) است.»

۲. مورد فضل الهی

حضرت کاظم علیه السلام درباره قول خداوند که می‌فرماید:

«أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» فرمود: «نَحْنُ الْمَخْسُودُونَ؛ (۱۲) ما هستیم که [بر اثر فضل الهی] مورد حسد مردم واقع می‌شویم.»

۳. وسعت علم

علم امامان، علم مکتبی و مدرسه‌ای یا کسبی نیست؛ بلکه علمی است «لدنی» و الهی که توسط امامان قبلی، و الهامات قلبی و عنایات الهی به آنها می‌رسد. در اینجا به مصادیقی از این علم وسیع و گسترده که در کلمات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده، اشاره می‌شود:

انواع علوم امام

از علی سائی از ابی الحسن الاول (موسی بن جعفر) نقل شده که فرمود: «مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ: مَاضٍ وَغَايِرُ وَحَادِثٍ. فَأَمَّا الْمَاضِي، فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَايِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فَرَى الْقُلُوبَ وَتَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِينَا؛ (۱۳) گستره علم ما بر سه وجه [و جهت] است: گذشته، آینده و پدیدشونده (حال). . امّا گذشته، پس [برای ما توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان قبلی] تفسیر شده است و امّا آینده، [در کتاب جامع و مصحفی که نزد ماست]، نوشته شده است و امّا حادث و پدیدشونده، از راه الهام بر دل و تأثیر در گوش جلوه می‌نماید [که هر روز و هر ساعت، مخصوصاً شبهای قدر و جمعه، حاصل می‌شود] و آن بهترین دانش ماست و [با همه این علوم، پیغمبر نیستیم؛ زیرا] پیغمبری بعد از پیامبر ما نیست.»

علم انبیا در نزد امامان

احمد بن حماد گفت: به ابی الحسن الاول (امام کاظم علیه السلام) عرض کردم: «فدایت کردم! آیا پیغمبر ما وارث همه انبیاست؟» فرمود: «بله.» عرض کردم: «از زمان [حضرت] آدم تا زمان خودش؟» فرمود: «خداوند پیامبری مبعوث نکرده، مگر آنکه محمد اعلم از او بوده است.» عرض کردم: «عیسی بن مریم مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد.» فرمود: «راست گفتی و سلیمان هم نطق پرندگان را می‌فهمید و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر این مراتب توانایی داشت.» (۱۴)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «وَقَدْ وَرَّثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسِيرُ بِهِ الْجِبَالُ وَتُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ وَتُخَيَّى بِهِ الْمَوْتَى وَنَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ؛ ما وارث آن قرآنیم که آنچه کوهها به وسیله آن حرکت کند و به شهرها مسافرت شود و مردگان به وسیله آن زنده شوند، در آن وجود دارد. و ما آب را در زیر هوا تشخیص می‌دهیم.» آنگاه ادامه داد: «و همانا در کتاب خدا آیاتی است که به وسیله آنها

چیزی خواسته نشود، جز اینکه خدا به آن اجازه دهد [و هر دعایی از برکت آن آیات مستجاب شود]. علاوه بر آنچه خدا برای پیغمبران گذشته اجازه داده [و علومی که با آنها عطا کرده است]، همه اینها را خدا در قرآن برای ما مقرر داشته است. «همانا خداوند می‌فرماید: هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست، مگر آنکه در کتاب مبین (آشکار) موجود است.» (۱۵) و یا فرمود: «آنگاه این کتاب را به کسانی که از میان بندگان خود انتخاب کرده ایم، به ارث داده ایم.» (۱۶) و ماییم کسانی که خدای عزّ وجلّ انتخابمان کرده و این کتاب را که بیان همه چیز در آن است، به ارث به ما داده است.» (۱۷) در روایت دیگر آمده که هشام بن حکم می‌گوید: همراه «بُریّه» خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و آنجا ابا الحسن، را ملاقات کردم. هشام داستان بُریّه (۱۸) را نقل کرد و آنگاه حضرت ابو الحسن فرمود: «ای بُریّه! علمت به کتاب دینت (انجیل) در چه حدّ است؟» گفت: «آن را می‌دانم.» فرمود: «در چه حد اطمینان داری که معنای آن را می‌دانی؟» گفت: «آن را به خوبی می‌دانم و بسیار به این علم اطمینان دارم.» سپس ابو الحسن علیه السلام شروع به خواندن انجیل نمود. بُریّه گفت: «پنج‌جاه سال است که من تو و امثال تو را می‌جویم.» پس بُریّه ایمان آورد و نیکو ایمان آورد و زنی که همراه او بود نیز ایمان آورد. آنگاه هشام همراه بُریّه خدمت امام صادق علیه السلام آمدند. هشام گفتگوی بین بُریّه و ابو الحسن موسی (بن جعفر علیه السلام) را برای حضرت نقل کرد و امام صادق علیه السلام فرمود: «نسل [ابراهیم و عمران] بعضی از بعض دیگر گرفته شده و خدا شنوا و داناست.» (۱۹) پس بُریّه گفت: «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» فرمود: «اینها از خود پیامبران به ما به ارث رسیده؛ همچنانکه آنها می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و چنانکه آنها بیان می‌کردند، ما هم بیان می‌کنیم. خدا حجتی در زمینش نمی‌گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی‌دانم.» (۲۰)

آگاهی به تفسیر قرآن

اما مان معصوم علیهم السلام به عنوان ثقل اصغر و عدل قرآن، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل‌ترین و مطمئن‌ترین مرجع برای تفسیر و فهم قرآن کریم به شمار می‌روند.

یعقوب بن جعفر می‌گوید: در مکه نزد ابو الحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) بودم. مردی به او عرض کرد: تو قرآن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنی که ما تا حالا نشنیده ایم!

حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمود: «عَلَيْنَا نَزَلَ قَبْلَ النَّاسِ وَلَنَا فُسْرٌ قَبْلَ أَنْ يَفْسُرَ فِي النَّاسِ، فَتَحْنُ نَعْرِفُ حِلَالَهُ وَحَرَامَهُ

وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ وَسَفَرِيهِ وَحَضَرِيهِ وَفِي أَيِّ لَيْلَةٍ نَزَلَتْ كَمْ مِنْ آيَةٍ وَفِي مَن نَزَلَتْ وَفِيمَا نَزَلَتْ، فَتَحْنُ حُكْمَاءُ اللَّهِ وَشُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ؛ (۲۱)

قرآن قبل از مردم بر ما نازل شده و قبل از آنکه در بین مردم تفسیر شود، بر ما تفسیر شده است؛ پس ما حلال و حرام قرآن را، ناسخ و منسوخ آن را و آنهایی را که در سفر نازل شده و یا در حضر (مکه و مدینه)، و در چه شبی چند آیه نازل شده و درباره چه کسی نازل گردیده و در چه موردی نازل شده است را [دقیقاً] می‌شناسیم. پس حکمای [واقعی] الهی و گواهان او بر خلقش هستیم و این سخن خداوند است که می‌فرماید: به زودی گواهی آنها نوشته می‌شود و پرسش می‌شوند.»

آن حضرت همچنین فرمود: «فَالشَّهَادَةُ لَنَا وَالْمَسْأَلَةُ لِلْمَشْهُودِ عَلَيْهِ فَهَذَا عِلْمٌ مَا قَدْ أَنْهَيْتُهُ إِلَيْكَ وَأَوَيْتُهُ إِلَيْكَ مَا لَزَمَنِي فَإِنْ قَبِلْتَ فَاشْكُرْ وَإِنْ تَرَكْتَ فَإِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛ (۲۲) پس گواهی از آن ماست و سؤال و پرسش نسبت به مشهود علیه. پس این علمی بود که برای تو برشمردم و آنچه بر من لازم بود، بیان کردم. اگر پذیرفتی، خدا را [بر این آگاهی و پذیرش] شکر کن و اگر رها کردی، خداوند بر همه چیز شاهد و گواه است.»

آگاهی بر تمامی احکام

امام به عنوان مرزبان شریعت، به تمام احکام و مسائل حرام و حلال آگاهی دارد و به همین جهت، ممکن نیست از او پرسشی بشود و جواب آن را نداند، هر چند ممکن است بر اثر مصالحی در برخی موارد از بیان پاسخ صرف نظر نماید.

از محمد بن حکیم نقل شده است که از ابا الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) پرسیدم: «آیا چیزی از حلال و حرام و یا آنچه مردم به آن نیازمندند وجود دارد که در نزد امام پاسخی برای آن نباشد؟»

فرمود: «لَا وَلَكِنْ يَكُونُ عِنْدَهُ وَلَا يَجِيبُ ذَاكَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ أَجَابَ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَجِبْ؛ (۲۳) نه ولی [ممکن است] در نزد او [پاسخ] باشد و جواب ندهد، [زیرا] این امر به دست اوست [و او بهتر می‌داند] و اگر خواست، جواب می‌دهد و اگر نخواست، جواب نمی‌دهد.»

شبهه همین روایت را صفوان بن یحیی از امام هفتم علیه السلام نقل کرده است. (۲۴)

محمد بن حکیم از ابو الحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) نقل نموده که حضرت فرمود: «همانا کسانی که قبل از شما بودند با [عمل به] قیاس هلاک شدند. به راستی خدای تبارک و تعالی نبی خود [پیامبر خاتم را] قبض روح نکرد، مگر آنکه

[قبل از آن] دینش را در حلال و حرام کامل نمود و آنچه شما در زندگی به آن نیازمندید و یا بعد از مرگ به او و اهل بیتش استغاثه کنید، برای شما آورده است و تمامی آنها «مُصَحَّفٌ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى أَنْ فِيهِ لَأَرْشُ خَدَشِ الْكَفِّ؛ مصحفی [و کتابی] در نزد اهل بیت اوست که حتی در آن، ارش خشی که بر کف دست می‌افتد، وجود دارد.» آنگاه فرمود: «ابو حنیفه، لعنت خدا بر او باد! از کسانی بود که می‌گفت: علی چنین گفته، و من چنین می‌گویم [و خود را در مقابل علی علیه السلام جامع علوم مطرح نمود].» (۲۵)

علم غیبی

از اموری که اما مان با عنایت خداوندی به آن آگاهی دارند، علم غیبی و آگاهی سرگذشت افراد در گذشته و آینده و حال است. در این زمینه نیز روایات فراوانی داریم که در ذیل به بیان یک نمونه بسنده می‌کنیم:

سيف بن عميرة می‌گوید: از عبد صالح ابو الحسن (موسی علیه السلام) شنیدم که خبر مرگ مردی را می‌داد. با خود گفتم: آیا او می‌داند که آن مرد چه زمانی می‌میرد؟ پس حضرت با حال غضبناکی فرمود: «قَدْ كَانَ رُشِيدُ الْهَجْرِي يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا فَالْإِمَامُ أَوَّلَى بِذَلِكَ؛ رشید هجری علم مرگها و مصیبتها را می‌دانست و امام [معصوم] به طریق اولی باید علم به مرگها و بلاها را بداند.» (۲۶)

افزایش علم

چنانکه قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده که دعا کند: «رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ (۲۷) «خدایا! بر دانشم بیفزای!» این کلام، نشان از آن دارد که بر علم پیامبر افزوده می‌شود و اما مان نیز چنین اند. مخصوصاً در شبهایی چون شب قدر و جمعه، علم آنها افزایش می‌یابد که در این زمینه، روایات فراوانی وارد شده است. (۲۸) از جمله در کافی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدر بزرگوارش حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود: «لَوْ لَا أَنَا نَزَدَاؤُ عِلْمًا لَأَنْفَعْنَا؛ (۲۹) اگر علم ما افزایش نیابد، به پایان می‌رسیم.»

• پایورق

(۱) برخی نمونه‌ها، در مقاله امام شناسی از دیدگاه امام هشتم علیه السلام، مجله شماره ۴۰ مبلغان، ص ۴۲ - ۴۴ آمده است.

(۲) کمال الدین، صدوق، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۲۰۴، باب ۲۱، ح ۱؛ علل الشرایع، صدوق، بیروت، دار البلاغه، بی تا، ص ۱۹۶.

- (۳) علل الشرايع، همان، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۱؛ اعلام الهداية، المجمع العالمی، اهل البيت عليهم السلام، اول، ۱۴۲۲ ق، ج ۹، ص ۲۱۵.
- (۴) اعلام الهداية، همان؛ الاختصاص، شيخ مفيد، مكتبة بصيرتي، ص ۲۶۹.
- (۵) الاختصاص، همان، ص ۲۶۹؛ اعلام الهداية، همان، ص ۲۱۳.
- (۶) بحار الانوار، محمداقرا مجلسی، بيروت، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۳۹.
- (۷) الغدير، علامه امینی، دار الكتب الاسلامیة، ج ۱۰، ص ۳۵۸ - ۳۶۰.
- (۸) بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۲.
- (۹) الاختصاص، شيخ مفيد، ص ۲۶۸؛ روزگار رهايی، كامل سليمان، ج ۱، ص ۸۵؛ اعلام الهداية، ص ۲۱۶.
- (۱۰) اعلام الهداية، ص ۲۱۵؛ الاختصاص، ص ۲۶۹.
- (۱۱) البصائر، ص ۶۶؛ اعلام الهداية، ج ۹، ص ۲۱۳.
- (۱۲) اصول کافی، يعقوب كلینی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ اعلام الهداية، ج ۹، ص ۲۱۳.
- (۱۳) اصول کافی، عربی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ اصول کافی، ترجمه سيد جواد مصطفوی، دار الكتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۳۹۳، ح ۱.
- (۱۴) رعد / ۲۹.
- (۱۵) نمل / ۷۵.
- (۱۶) سبأ / ۲۹.
- (۱۷) اصول کافی، همان، ج ۱، ص ۳۲۷ - ۳۲۹.
- (۱۸) بُرِيَّة، مصغّر ابراهيم است در برخی نسخ کافی، «بُرِيَّة» آمده است. وی از دانشمندان بزرگ هفتاد ساله مسیحی بود.
- (۱۹) آل عمران / ۳۴.
- (۲۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ - ۳۳۰.
- (۲۱) اعلام الهداية، ج ۹، ص ۲۱۴.
- (۲۲) بصائر الدرجات، ص ۱۹۸؛ اعلام الهداية، همان، ص ۲۱۵.
- (۲۳) البصائر، ص ۴۴؛ اعلام الهداية، ص ۲۱۶.
- (۲۴) همان.
- (۲۵) البصائر، ص ۱۴۷؛ اعلام الهداية، ج ۹، ص ۲۱۷.
- (۲۶) بصائر الدرجات، ص ۲۶۴؛ اعلام الهداية، ج ۹، ص ۲۱۴.
- (۲۷) طه / ۱۱۴.
- (۲۸) ر. ك: همان، ص ۳۷۲ - ۳۷۴.
- (۲۹) همان، ص ۳۷۴.

**امام هادی علیه السلام، پرچمدار اندیشه و فرهنگ
اسلامی**

گذري بر اوضاع فرهنگي جامعه

دوران امامت علي النقي عليه السلام به دليل گسترش فرهنگي در گرايشهاي اعتقادي و بحثهاي علمي که از برخورد ميان مکتبهاي کلامي و تحولات فرهنگي مختلف ناشی شده بود، از ویژگی خاصی برخوردار است. در این دوران، مکتبهاي عقیدتي گوناگوني چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگي آرای فراواني در سطح فرهنگي جامعه پدید آمده بود. مباحثي کلان چون: جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثي از این قبیل، افکار عمومي جامعه را دستخوش تاخت و تازهاي فکري کرده بود. سرچشمه این تحولات فکري، در رویکرد دولت عباسي به مسائل علمي و فرهنگي و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوي جامعه مسلمانان خلاصه می شود. دستگاه حکومتي، کتابهاي علمي دانشمندان ملل دیگر را به عربي ترجمه می کرد و در اختیار مسلمانان می گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراواني در ترجمه کتابهاي دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسياري را در این راه هزینه کرد.

«جرجي زیدان» در این باره می نویسد: «مأمون هموزن کتابهاي ترجمه شده طلا می داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابي که به نام او ترجمه می شد، از خود علامتي می گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم تشویق می کرد. با دانشمندان خلوت می نمود و از معاشرت با آنان لذت می برد.» (۱)

پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسي نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. رفته رفته تعداد کتاب فروشان و کاغذفروشان در بغداد فزونی یافت و انجمنهاي علمي و ادبي تشکیل شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمي و مطالعه پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسي رو به رشد نهاد و کتابهاي بسياري از زبانهاي یوناني، سریاني، هندي، نبطي و لاتین ترجمه گردید. (۲) عباسیان لحظه اي دانشمندان غیر مسلمان را از خود دور نمی کردند. متوکل و مهتدي، دانشمندان را بر تخت می نشاندند و با آنان شراب می نوشیدند و امیران و وزیران خود را در برابر آنها ایستاده نگه می داشتند؛ به گونه اي که هیچ بزرگي در مقابل آنها حق نشستن نداشت. (۳) نزدیکی بیش از حد خلفا با غیر مسلمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامي حاکمان را به روشني برملا می ساخت. به خوبی آشکار است که

این احترام و صرف آن همه بودجه های هنگفت، صرفاً جهت دانش پروری و علم دوستی نبوده است. آنان با جمع آوری کتابهای علمی گوناگون جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره های علمی فراهم آوردند و اهداف مشخص و از پیش تعیین شده ای را در این موضوع دنبال می کردند؛ البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره های علمی به دست می آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردید و حاصل این آشفتگی، در پیدایش گروه های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه و مجسمه نمود یافت. حاکمیت نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دستیابی به اهداف خود بهره می جست. عباسیان می خواستند از این جریانها به عنوان حربه ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره برداری کنند.

در این میان، تیزبینی امام علیه السلام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه های دین ستیزانه آنان را آشکار ساخت. اگر چه مراقبت شدید از ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگینشان یاری می داد و عدم دسترسی به امام علیه السلام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون تر می کرد، ولی آن حضرت با نهایت درایت، در خنثا کردن این توطئه های فرهنگی کوشید.

تلاشهای گسترده امام علیه السلام در زمینه های فرهنگی یکی از پر دامنه ترین تلاشهای امام هادی علیه السلام در دوران زندگی شان، فعالیتهای ایشان در زمینه های فرهنگی بود که برخی از مهم ترین آنها در قالبهای ذیل انجام می پذیرفت:

۱. مبارزه فرهنگی با گروههای منحرف عقیدتی

همان گونه که گفته شد، دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتبهای گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه پردازان این حرکتها را نیز مشتی عنا صر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می دادند. برخی از این گروهها عبارت بودند از:

صوفیه (۴)

یکی از اندیشه های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی مسلمانان شد،

«تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره ای زاهد، عارف، خداپرست، بی میل به دنیا و پاک و منزّه از پستیها و آلائشهای دنیایی، مردم را گمراه می کردند. آنها از همگی این عنوانها در جهت اهداف سودجویانه خود در زمینه های گونه گون بهره مند می شدند. آنان در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گرد هم می آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می پرداختند؛ به گونه ای که مردم با دیدن حالت آنها می پنداشتند با پرهیزکارترین افراد روبه رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می گرفتند. امام هادی علیه السلام با واکنشهایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثا ساخت.

نگاشته اند: روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شدند و گوشه ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه زدند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل گردیدند. امام علیه السلام با دیدن اعمال فریب کارانه آنها، به یاران خود فرمودند:

«به این جماعت حیلۀ گر و دو رو توجّهی نکنید. اینان همذیشان شیاطین و ویران کنندگان پایه های استوار دین اند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره ای زاهدانه از خود نشان می دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا اله الا الله نمی گویند، مگر اینکه مردم را گول بزنند و کم نمی خورند، مگر اینکه بتوانند کاسه های بزرگ خود را پر سازند و دلهای ابلهان را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی که خود کنده اند، می اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی کند و به سوی آنان گرایش نمی یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی آنان و چه پس از مرگ آنها، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابو سفیان یاری رسانده است.»

وقتی سخنان امام علیه السلام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه ای که امام علیه السلام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار

داشته باشند؟»

امام علیه السلام با تندي به او نگریست و فرمود: «دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی شود. آنان که این اعمال را انجام می دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند، پست ترین طایفه صوفیان اند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالف اند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلام اند. همینها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند؛ ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند، هر چند که کافران ناخشنود باشند.» (۵)

واقفیه

«واقفیه»، از دیگر فرقه های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر علیه السلام متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود به آنان، دست به رویارویی فرهنگی زد و آنها را نیز بسان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره «ابراهیم بن عقبه» در نامه ای به امام هادی علیه السلام می نویسد:

«فدایت شوم! من می دانم که ممتوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می کنند. آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام علیه السلام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد (۶) و این گونه بر اندیشه های گمراه کننده آنان خط بطلان کشید. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائنی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیاتهای اسلامی به امام علیه السلام خودداری می کرد و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می زد. آنها رویه خود را همچنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام علیه السلام یکی از آنان، به نام «ابو الحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن روح فزای ایشان در وی اثر ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید. (۷)

۲. مناظره های علمی و اعتقادی

اما مان معصوم علیهم السلام چشمه های جو شان معرفت و گنجینه های دانش الهی اند و چون چراغی پرفروغ و زوال ناپذیر، فراسوی علم را با پرتوافشانی خود روشن می کنند. آنان با بیان شیوا و روشنگر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نورستیزان را ناامید می ساختند. همان گونه که پیش تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه های مناظره و گفتگوی علمی بود که برقراری این گونه جلسه ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار، برای درهم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می شد. البته این کار نه تنها دشمنان را به مقصود خویش نمی رساند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنها نیز می شد؛ چرا که بزرگ پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی ونشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره برداری می کردند.

دولت عباسی می کوشید تا با زیر نظر گرفتن امام علیه السلام و کنترل شدید ملاقاتهای ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردم می جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه بزرگ را بگیرد؛ ولی برپایی نشستهای علمی در تناقض با این سیاست برمی آید و تمام تلاشهای عباسیان را بیهوده می ساخت. پی گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران نفاق، حاکی از کوتاه فکری، آنان در برابر اهداف معین خود بود.

متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نامهای «یحیی بن اکثم» و «ابن سکیت» را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که به این منظور ترتیب داده شده بود، متوکل از یحیی بن اکثم خواست تا پرسشهای خود را مطرح کند. او نیز کاغذی بیرون آورد که در آن پرسشهای پراکنده ای را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام علیه السلام به طور مکتوب خواست. (۸) پرسشهای اودرباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. امام با نهایت دقت و ظرافت به پرسشهای وی پاسخ داد و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خوانندگان قرار داد. پاسخهای امام هادی علیه السلام آنچنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان

این رو یارویی، به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسشها، دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله ای پیچیده تر از اینها وجود ندارد و او از عهده پاسخگویی به همه آنها بر آمد و آشکار شدن بیشتر مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد شد.» (۹)

۳. رفع شبهه های دینی

افزون بر شبهه های خرد و کلانی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه های ساختگی آن دوران در حوزه دین مطرح می شد، کشمکشهای بزرگی بر سر مسائل بنیادین و زیربنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می نمود که دامنه فتنه انگیزی آن، اندیشه قشر گسترده ای از مسلمانان و گاه شیعیان را در بر می گرفت. یکی از بزرگ ترین این فتنه جوییها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدتها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسانهایی که به جهت عقیده به آن، جان خود را از دست دادند! خلفای عباسی با مطرح ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفان شان را به شدت سرکوب می کردند. از این دسته، «احمد بن نصر خزاعی» را می توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه قتل واثق، خلیفه عباسی را کشید؛ ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او، با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسشهای گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت. (۱۰)

واثق، احمد بن نصر را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسید. هنگامی که از عقیده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و برگه ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: «این سر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!» (۱۱)

معتزله که گرایشی افراطی به عقل دارند، قرآن کریم را حادث و مخلوق می دانستند و آن را از صفات باری تعالی می شمردند؛ ولی در برابر آنها اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیر مخلوق دانستند. جرقه های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر

عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبرگرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه های گوناگون از صحنه روزگار پاک می شدند! پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می کردند یا از میان برمی داشتند.

هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیر و دار این آشوب زدگیهای اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحثها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت:

«به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. پروردگار، ما را از فتنه های این روزگار در پناه دارد که در این صورت، بزرگ ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر مخلوق بودن یا نبودن قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت، پرسش کننده و پاسخ دهنده، هر دو یکسان اند؛ چرا که برای پرسش کننده سودی در بر نخواهد داشت و به واقع آن دست نمی یابد و برای پاسخ دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس، از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می ترسند و از روز جزا سخت در وحشت اند.» (۱۲) و این گونه آن حضرت شیعیان را از آشفته گی فکری بیرون آوردند. (۱۳)

این پرسش پیشتر نیز از امامان پرسیده شده بود؛ چنانکه از امام رضا علیه السلام پرسیدند و ایشان قاطعانه پاسخ داد: «قرآن، کلام خداست. همین و بس!» (۱۴) بدین ترتیب، امام علیه السلام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را از کاوش در این گونه بحث و جدلهایی که ثمره ای در بر ندارد، بر حذر داشته و نظر خود را بیان کردند.

۴ مبارزه با خرافات

خرافه پرستي که از بينشهاي سست سرچشمه مي گيرد، گاه ناشی از انگيزه هاي سوء و گاهي نيز ناشی از نادانی و جهالت است. البته در هر حال پیامدهای منفی در جامعه بر جای می گذارد و سبب می شود افراد جامعه در تمام مسائل به خرافات روی آورند و به همه چیز از دریچه آن بنگرند. با پیشامد چنین وضعی، پیشوای جامعه اسلامی وظیفه دارد برای حفظ کيان دین که در اثر خرافه گرایی دستخوش انواع بدعتها می شود، با آن مبارزه کند و این بستر مناسب برای نوآوری در دین و بدعت گذاری را از بین ببرد. بنابراین، مبارزه با خرافات گامی مهم در زدودن بدعتها و اندیشه های باطل بوده و موجب گرایش بیشتر جامعه به سوی آموزه های اسلام ناب و ارزشهای راستین خواهد شد. از جمله تلاشهای مهم امام هادی علیه السلام در دوران امامت خود، مبارزه با خرافات است. «حسن بن مسعود» می گوید: خدمت ابا الحسن علی بن محمد علیهما السلام رسیدم؛ در حالی که جراحی به دستم وارد شده بود و سواری هم به من برخورد کرده و به شانه ام آسیب رسانده بود و در اثر ازدحام و کشاکش جمعیت لباسهای پاره شده بود. در این حال، از ناراحتی گفتم: «وه که چه روز شومی بود! خدا شرش را از من بگرداند.» امام علیه السلام فرمود: «آیا تو هم که نزد ما رفت و آمد می کنی و با ما در ارتباطی، گناه خود را بر گردن دیگری می نهی که گناهی ندارد؟» من از این سخن امام علیه السلام شرمند شدم و دانستم که اشتباه کرده ام. گفتم: «ای سرور من! از خداوند آمرزش می خواهم.» امام علیه السلام فرمود: «ای حسن! روزها چه گناهی دارند که وقتی شما به سزای اعمال خود می رسید، آنها را سرزنش می کنید و شوم می پندارید؟» (۱۵)

۵. پاسخگویی به مسائل فقهی

به دلیل جایگاه ویژه علمی و مرجعیت خاصی که امام هادی علیه السلام در دوران امامت خویش داشتند، بسیاری از مسائل شرعی به ایشان بازگشت داده می شد. امام هادی علیه السلام بیشترین اهمیت را نسبت به نشر شریعت اسلامی و تبیین احکام الهی مبذول می داشتند و با بیان مسائل فقهی، همگان را از سرچشمه زلال دانش و معرفت خویش سیراب می ساختند. به عنوان نمونه، از امام علیه السلام درباره مصرف زکات پرسیدند. ایشان پس از بیان موارد مصرف آن، افزود: «به کسانی که قائل به جسم بودن خدا هستند، زکات ندهید و نماز نیز پشت سرشان نخوانید.» (۱۶) «حسن بن مصعب مدائنی» به امام هادی علیه السلام نامه ای

می نویسد و نظر ایشان را درباره سجده بر شیشه جویا می شود. این در حالی بود که او و برخی دیگر می پنداشتند که هر چه از زمین باشد، سجده بر آن اشکال ندارد. امام در پاسخ وی، پندار اشتباهش را یادآور شد و فرمود که شیشه از شن و نمک است و سجده بر آن جایز نیست... (۱۷)

«ریان بن صلت» از امام هادی علیه السلام درباره نماز با لباسی که از موی انسان تهیه شده باشد، می پرسد و امام علیه السلام به جواز آن فتوا می دهد. (۱۸)

«علی بن مهزیار» از امام می پرسد: «آیا نماز شخصی که از هوش رفته است، قضا دارد یا نه؟» امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «او نه روزه اش را قضا می کند و نه نمازش را؛ زیرا هر چه را خداوند بر شخص غالب کرده، خود نیز پذیرنده عذر اوست.» (۱۹)

«عباس بن هلال»، از امام هادی علیه السلام درباره تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (۲۰) می پرسد و امام علیه السلام می فرماید: «یعنی خداوند راهنمای در آسمانها و در زمین است.» (۲۱) گفته اند: روزی متوکل عباسی بیمار شد و نذر کرد که اگر بهبود یابد، تعداد کثیری سکه طلا صدقه دهد. پس از مدتی بهبود یافت و خواست که نذر خود را ادا کند. از فقهای دربار خود پرسید که با توجه به این نذر چقدر باید صدقه بدهد و کلمه «کثیر» بر چند دلالت می کند. فتاوی بسیار و گوناگونی از فقهای دربار صادر شد و هیچ یک نتوانستند به درستی تعداد را مشخص کنند. ناگزیر از امام هادی علیه السلام کمک خواستند و امام فرمود: «باید هشتاد سکه زر بپردازی». این پاسخ شگفتی حاضران را برانگیخت و از امام علیه السلام خواستند که نظر خود را تشریح کند تا بدانند که بر چه مبنایی کثیر بر هشتاد دلالت می کند. امام فرمود: «خداوند در قرآن کریم می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»؛ (۲۲) «خداوند شما (مسلمانان) را در موارد کثیر یاری فرمود.» و همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تعداد جنگها و سریه های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد نبرد بوده است. متوکل حیرت زده شد و ده هزار درهم برای امام علیه السلام فرستاد. (۲۳)

همچنین نوشته اند: متوکل نویسنده مسیحی خود را «ابو نوح» خواند. برخی از دیگر نویسندگان به او اعتراض کردند که بر فرد کافر و نامسلمان کنیه نهادن جایز نیست. متوکل از فقیهان آن زمان استفتا کرد و هر کس چیزی در پاسخ نوشت. متوکل با دیدن تشتت آرای که هیچ یک استدلال محکمی نداشت، به امام نامه نوشت و از ایشان پاسخ خواست. امام نیز تنها با يك آیه، پاسخ را مشخص کرد و نگاشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيم * تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ»؛ (۲۴)
امام علیه السلام با استناد به يك آیه از قرآن کریم و بدون هیچ توضیحی، جایز بودن این کار را اعلام کرد. (۲۵)

۶. تربیت شاگردان و تقویت نیروهای ارزشی

از دیگر فعالیتهای علمی - فرهنگی امام هادی علیه السلام، شناسایی و جذب افراد مستعد و تربیت و تجهیز آنان به دانش روز بود. اگر چه اعمال فشار از سوی حاکمیت و محدودیتهایی که نسبت به ایشان صورت می گرفت، مانع دستیابی کامل تشنگان دانش و معرفت به این سرچشمه جوشان علم می شد، ولی تا حدی که در توان آنان بود، خود را از این اقیانوس بیکران سیراب می ساختند و شرایط نامساعد فرهنگی و سیاسی و نیز تنگناهایی که در پیش رو داشتند، آنان را از کسب فیض از آفتاب عالمتاب دانش باز نمی داشت. شمار شاگردان آن امام همام را بالغ بر ۱۸۵ تن بر شمرده اند (۲۶) که همگی از دانشمندان و بزرگان علمی روزگار خود به شمار می آمدند، هرچند شماری از آنان از محضر پرفیض امامان دیگری نیز بهره مند شده بودند. در ادامه، برخی از چهره های برجسته آنان را به اختصار معرفی می کنیم.

عبد العظیم حسنی

ایشان از نوادگان امام مجتبی علیه السلام و مردی پارسا و مورد اعتماد و احترام اهل بیت علیهم السلام بود تا آنجا که امام هادی علیه السلام در شأن او فرمود: «اگر قبر عبد العظیم حسنی را زیارت کنید، گویا قبر حسین بن علی علیه السلام را زیارت کرده اید.» (۲۷)

«ابو حماد رازی» می گوید: «نزد امام هادی علیه السلام رفتم و درباره احکام شرعی از ایشان مسائلی را پرسیدم و حضرت به آنها پاسخ فرمود. هنگامی که خواستم از محضر ایشان مرخص شوم، به من فرمود: هرگاه دچار مشکلی در کار دینت شدي، از عبد العظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به وی برسان.» (۲۸)

از نکته های برجسته در مورد شخصیت او، عرضه اعتقادات خود به امام معصوم زمان خود است تا اگر در آن کژی یا نارسایی وجود دارد، آن را برطرف سازد. خود او می گوید: «نزد مولایم (امام هادی علیه السلام) رفتم. وقتی مرا دید، خوش آمد گفت و فرمود: به درستی که تو دوست ما هستی. عرض کردم: می خواهم دینم را به شما عرضه کنم که اگر مورد پسند شماست، تصدیق کنید تا خدای را در حالی ملاقات کنم که دینم

پذیرفته است... من عقیده دارم پروردگار یکتاست و مانندی ندارد و از حد ابطال و تشبیه بیرون است. او جسم و صورت و عَرَض و جوهر نیست؛ بلکه آفریننده اجسام و صورت دهنده شکلها و آفریننده عَرَضها و جوهرهاست و خداوند هر چیز است و مالک و ایجادکننده و آشکار سازنده همه اشیاء است. همانا محمدصلي الله عليه وآله بنده و فرستاده اوست و خاتم پیامبران است. پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و آیین او خاتم آیینها و شریعتهاست و شریعتی پس از آن تا روز رستاخیز نیست و جانشین او امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از آن حسن علیه السلام و...» امام هادی علیه السلام فرمود: «پس از من حسن علیه السلام، فرزندانم، جانشین من است و مردم با فرزندان او چگونه خواهند بود؟» گفتم: «چه خواهد شد؟» فرمود: «کسی او را نمی بیند و نامش را نمی تواند برد تا ظهور کند و زمین را از عدل پر می سازد؛ همچنانکه پر از جور و ستم می شود...»

امام علیه السلام پس از عرضه دیگر اعتقادات او مبني بر حقانیت معراج، بازخواست در قبر، بهشت و دوزخ، صراط و میزان فرمود: «ای ابو القاسم! به خدا این دین، دین خداست که برای بندگان را ضی گشته است. پس بر آن ثابت قدم و پایدار باش، خداوند تو را بر قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت ثابت بدارد!» (۲۹)

او در روزگاری که عباسیان تهدید و شکنجه را به اوج خود رسانیده بودند، از دیار خود هجرت کرد و در شهر ری اقامت گزید و در آنجا به روشنگری و هدایت مردم در زمینه امامت پرداخت و در همان سرزمین بدرود حیات گفت. (۳۰)

فضل بن شاذان

او یکی از شاگردان بزرگ مکتب امام هادی علیه السلام و اما مان پیش از ایشان بود و روایات بسیاری از پیشوایان اسلام نقل کرده است که در کتابهای مختلف حدیثی یافت می شود. (۳۱) وی فردی دانشمند و معتمد اما مان بود که مورد ستایش آنان نیز قرار گرفته و مدح او در تاریخ باقی است.

حسین بن سعید اهوازی

تلاشهای حسین بن سعید در زمینه های مختلف فقهی، اخلاقی و اجتماعی انکارناپذیر است. او اهل کوفه بود و با برادرش به اهواز و سپس به قم رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند. او به نوشتن کتابهای گوناگون اسلامی با گرایشهای مختلف و نقل تعداد بسیاری روایت از امامان معصوم پرداخت. (۳۲)

ابو هاشم جعفري

نامش «داوود بن قاسم» و کنیه اش «ابو هاشم» و از اهالی بغداد بود. او مردی جلیل القدر بود که نزد امامان جایگاهی ویژه داشت و محضر آن بزرگواران را از امام رضا علیه السلام تا حضرت صاحب العصر علیه السلام درک کرده بود. (۳۳)

ابن السکیت اهوازي

ابن السکیت بن یعقوب بن اسحاق اهوازي از بزرگان لغت و فرهیختگان عرصه شعر و ادب و نویسنده کتاب الصلاح المنطق است. او را به جهت کثرت سکوتش ابن السکیت می خوانند. از نزدیکان امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و مورد وثوق اهل بیت علیهم السلام و فردی شجاع و عاشق ساحت مقدس امامان بود. او تربیت فرزندان متوکل را بر عهده داشت و متوکل از علاقه او نسبت به این خاندان آگاه بود. روزی از وی پرسید: «دو فرزند من (معتز و مؤید) نزد تو محبوب ترند یا حسن و حسین علیهما السلام؟» او با بی باکی تمام و کوبنده پاسخ داد: «قذیر، غلام علی علیه السلام نزد من محبوبتر از تو و فرزندان است.» متوکل این پاسخ دندان شکن را دستاویزی برای قتل او قرار داد و پس از شکنجه، او را به شهادت رسانید. (۳۴)

حسن بن علي

او نیای مادری «سید مرتضی» است که سید دربارہ او می گوید: «مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشنتر از آفتاب است. همو بود که اسلام را در دیلم انتشار داد؛ به گونه ای که مردم آن سامان به وسیله او از گمراهی رهایی یافتند و با دعی خیر او بود که به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده شود و روشنتر از آن است که پنهان ماند.» (۳۵)

عثمان بن سعید

او نخستین نایب خاص امام زمان علیه السلام است و در تاریخ، شخصیت بسیار شناخته شده ای است. دومین نایب خاص حضرت نیز فرزند اوست. امانتداری و فریفته نشدن به مال دنیا و پارسایی و ورع، از ویژگیهای برجسته اوست. «احمد بن اسحاق قمی» که از بزرگان شیعه است، می گوید: «روزی خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: مولای من!

برای من ممکن نیست که همواره خدمت شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از دستور چه کسی پیروی کنم؟ امام فرمود: ابو عمرو (عثمان بن سعید) مردی راستگو و امین است؛ هر چه به شما بگوید، از جانب من گفته و آنچه را به شما می‌رساند، از سوی من است. هنگامی که ایشان به شهادت رسیدند، نزد امام عسکری علیه السلام رفتم و آنچه را به پدر بزرگوارشان گفته بودم، بازگو کردم و همان را پرسیدم و ایشان نیز دقیقاً همان پاسخ را فرمود.» (۳۶)

• باورق

- (۱) تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، ۱۳۳۳ ش، ج ۳، ص ۲۱۶.
- (۲) همان.
- (۳) همان، ص ۲۳۷.
- (۴) در مجله مبلغان شماره ۵۷، مقاله آقای حسین مطهری، گروهایی مانند غلات، مجسمه و مشبیه، مطرح شده و در اینجا تکرار نمی‌شود. علاقه مندان به آنجا مراجعه کنند. همچنین بحث جبر و اختیار در آن شماره به تفصیل آمده است.
- (۵) سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۵۸.
- (۶) رجال کشی، شیخ طوسی، ص ۴۶۰.
- (۷) معجم رجال الحديث في طبقات الرواة، سید ابو القاسم خویی، منشورات آية الله خویی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۹.
- (۸) بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۱۶۴.
- (۹) همان.
- (۱۰) تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، بیروت، روائع التراث العربی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۳۴.
- (۱۱) تاریخ الخلفاء، جلال الدین السیوطی، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ص ۳۸۴، تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۴.
- (۱۲) انبیاء / ۴۹.
- (۱۳) التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۳.
- (۱۴) همان.
- (۱۵) تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۳، ص ۴۶.
- (۱۶) وسائل الشیعة، حرّ عاملی، ج ۹، ص ۲۲۸، باب مستحقین زکات، ج ۸.
- (۱۷) مستدرک الوسائل، میرزا حسین محدث نوری، قم، مؤسسه

آل البيت ۱۴۰۶ ق، ج ۴، ص ۱۰. گفتني است از آنجا که شیشه را از ذوب شن مخلوط با قليا و سود حاصل شده از آن (مخلوطي از سليکاتهاي قليايي) به دست مي آورند، سجده بر اين مواد صحيح نيست.

(۱۸) وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۲۷۷.

(۱۹) همان، ج ۵، ص ۳۵۲.

(۲۰) نور / ۳۵.

(۲۱) الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۷.

(۲۲) توبه / ۲۵.

(۲۳) الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲. شايان توجه است که در کتاب تذکرة الخواص (سبط ابن الجوزي، تهران، مکتبة نينوي الحديثة، بي تا، ص ۳۶۰) اين تعداد، ۸۳ عدد ذکر شده است.

(۲۴) مسد / ۱.

(۲۵) حياة الامام علي الهادي عليه السلام، ص ۲۳۹. خداوند نام ابو لهب را که کافر بوده، به کنیه خوانده است.

(۲۶) رجال الطوسي، محمد بن الحسن الطوسي، نجف، مکتبة الحيدرية، ۱۳۸۱ ق، ص ۴۰۹.

(۲۷) معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم خويي، ج ۱۰، ص ۴۸.

(۲۸) همان.

(۲۹) الامالي، شيخ صدوق، بيروت، مؤسسة الاعلمي، بي تا، ص

۲۷۸.

(۳۰) حياة الامام علي الهادي عليه السلام، ص ۲۲۹.

(۳۱) معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۴۵۵.

(۳۲) المفيد من معجم رجال الحديث، محمد الجوهري، قم،

منشورات مکتبة المحلاتي، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۶۱.

(۳۳) منتهي الآمال، شيخ عباس قمي، قم، انتشارات هجرت، چاپ

هشتم، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۶۹۳.

(۳۴) همان، ص ۶۹۶.

(۳۵) معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۸.

(۳۶) منتهي الآمال، شيخ عباس قمي، قم، انتشارات هجرت، چاپ

هشتم، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص ۸۸۹.

حضور فعال در عصر انتظار (۱)

مقدمه

کتاب روايي مسلمانان با شفافيت کم نظيري از انتظار فعال و حضور در عرصه هاي سياسي - اجتماعي براي تشکيل حکومت جهاني مهديوي و رخداد «ظهور ولي عصر» که بسياري از متون

ادیان به گونه ای بدان اشاره دارد، سخن می‌گوید. این حادثه که شیعه به طور خاص با شیدایی و شیفتگی چشم به راه آن است، تحولات همه جانبه را در عرصه سیاست و مدیریت جامعه آرمانی، بر اساس تعالیم قرآن، به مستضعفان و تشنگان عدالت نوید می‌دهد.

بارزترین پیام «ظهور حجت»، جایگزینی عدالت فراگیر به جای ظلم فراگیر است که یک پیام سیاسی - اجتماعی مستند به روایت نبوی متواتر و پذیرفته شده شیعه و سنی است؛ «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْنَا جُورًا وَظُلْمًا؛ (۱) زمین مملو از ظلم و بیداد را، پر از عدل و داد می‌کند.»

این پیام در جوامع روایی شیعه، با صراحتی تردیدناپذیرتر به همراه جزئیات بیشتری قابل بررسی است. امام باقر علیه السلام ضمن اشاره به پیشرفتهای اقتصادی و تکامل اجتماعی پدید آمده در سایه نهضت حضرت مهدی علیه السلام، تجربه حکومتی آن حضرت را به عنوان تجربه ای بی بدیل و عامل موفقیت مطرح می‌کند و می‌فرماید: «... دَوْلُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ بَيْنَ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لِيَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سَيْرَةِ هَؤُلَاءِ؛ (۲) حکومت ما آخرین حکومتهاست. هیچ خانواده ای مدعی حکومتی نیست، مگر اینکه پیش از ما حکومت کرده اند تا موقع مشاهده رفتار حکومتی ما، نگویند: ما نیز اگر به حکومت می‌رسیدیم، مشابه این گروه، رفتار می‌کردیم.»

در متون مربوط به مهدویت و عصر ظهور، به صورت روشن درباره دستیابی به توسعه فرهنگی، علمی، اقتصادی، قضایی، امنیتی، سیاسی و آموزش و پرورش سخن گفته شده است، تا ماهیت سیاسی - اجتماعی این رخداد تاریخی را مورد تأکید بیشتر قرار دهد.

شهرت و آوازه بُعد سیاسی مهدویت، حتی پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام، به گونه ای جا افتاده و مطرح بود که حکومت وقت با وحشت و نگرانی به هر ترفندی دست می‌زد تا جلوی وقوع آن را بگیرد. بازداشت و تحت مراقبت قرار دادن حضرت نرجس، اقدام مکرر حاکمیت برای دست‌گیری حضرت مهدی علیه السلام در سنین نوجوانی و جوانی، (۳) بازداشت محمد بن حسن معروف به شمیله به دست معتضد عباسی به اتهام تلاش برای واداشتن مردم به بیعت با امام و به سیخ آهن کشیدن و زنده زنده سوزاندن او، (۴) همگی دلایل گویایی است بر این ادعا که خلافت فرعون گونه عباسی، از پیش در جریان انقلاب مهدی قرار داشتند و آن را خطری برای سلطه خود می‌دانستند و به قصد پیش‌گیری و دفع خطر، به هر کاری دست می‌زدند.

آشنایی مسلمانان با ماهیت سیاسی تفکر مهدویت در مسیر

تاریخ، به صورت بسیار گسترده ای مطرح بود؛ حتی در جهان اهل سنت باور به اینکه مهدی و مهدویت عامل رهایی از استبداد است، طرفداران بسیاری داشت و فرصت طلبانی با استفاده از چنین زمینه ای، در مقاطع مختلف، پرچم مهدویت را برافراشتند و خود را مهدی موعود معرفی کردند تا بدین وسیله بساط حاکمیتهای موجود را برچینند.

به عنوان نمونه، مهدی سنگال در سال ۱۸۲۸ م به نام مهدی منتظر بر ضد قدرت حاکم دست به انقلاب زد. مهدی صومال (محمد بن عبد الله) در سال ۱۸۹۹ م با چنین ادعایی قیام کرد و مدت بیست سال با نیروهای انگلیس، ایتالیا و حبشی ها مبارزه کرد. مهدی تهامه (یمن) در سال ۱۱۵۹ م خود را مهدی مورد بشارت پیامبر اسلام قلمداد کرد و به حاکمیت حمدانی ها در یمن پایان داد. مهدی سودان در سال ۱۸۸۱ م بر ضد استبداد عثمانی قیام کرد و خود را مهدی و نجات دهنده مردم سودان از فشار و ستم خلافت عثمانی خواند. وی در نبردی، حاکم سودان (رئوف باشای مصری) را شکست داد و حملات پی در پی لشکر مصر را نیز دفع کرد و سرانجام دولت مستقل سودان را تشکیل داد. (۵)

ولایت اهل بیت به طور کلی رنگ و بوی سیاسی دارد و به معنای سرپرستی آمیخته به محبت، دلسوزی و هدایت است و در مورد حضرت مهدی علیه السلام این سرپرستی با هویت سیاسی شفاف تر و متکی بر اسلام ناب و تعالیم قرآن، در جوامع حدیثی به ثبت رسیده است.

جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» که نخستین بار آن را پیامبر، به عنوان دستاورد نهضت حضرت مهدی علیه السلام به مسلمانان گوش زد کرد، پس از آن حضرت نیز یازده امام معصوم هر کدام برای مخاطبان زمان خود یادآوری می‌کردند که حضرت مهدی علیه السلام، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه ستم سراسر آن را گرفته باشد. (۶) این کار از این رو بود که چشم انداز آینده به صورت نورانی و امیدوارکننده در افق دید مسلمانان قرار گیرد و همه به فراگیر شدن عدالت بیندیشند.

روایت نبوی «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْ تَنْظُرَ الْفَرَجَ» (۷) که در کتب حدیثی شیعه و سنی ثبت شده، یادآور این است که هر مسلمانی باید چشم به راه باشد و ظهور حضرت مهدی علیه السلام را یگانه راه رهایی همیشگی از اسارت تمام غصه ها و گرفتاریها بشناسد و این چشم به راه زیستن را عبادت و مایه کسب رضایت خدا بداند. مطالعه متن روایت، این آرزو را در ضمیر انسان پدید می‌آورد که از منتظران حضرت مهدی علیه السلام باشد و از این طریق، ثواب با فضیلت ترین عبادت را به دست آورد.

تحقق این آرزو و آرمان، بستگی به شناخت دقیق معنا و مفهوم انتظار دارد و در گرو این است که انسان بداند با چه نوع گرایش و تصمیمی باید زندگی کند.

در اینکه آرزوی فرج و گشایش عمومی، يك آرزوی تقریباً عمومی و همگانی است، تردیدی نیست. هر انسانی آگاهانه یا ناخودآگاه آرزو دارد که در جامعه بشری درد و رنج و جود نداشته باشد، یا اینکه هر انسانی دست کم در هوای يك زندگی شخصی توأم با آرامش و امنیت به سر می‌برد.

در هر دو صورت، اگر آرزومند، مسلمان است، این خواسته را در قالب دعا در پیشگاه خداوند مطرح می‌کند تا خداوند آن را به صورت مستقیم با مشیت نافذ خود برآورده سازد یا با تعجیل در ظهور حضرت مهدی علیه السلام که برای عینیت بخشیدن به این آرمان بشری ذخیره شده است، این خواست همگانی را تحقق بخشد. آیا معنای انتظار همین است یا اینکه عدم رضایت از وضعیت سیاسی - اجتماعی و تمایل به اینکه کاش ستمگران پرتوان تر به صحنه قدم گذارند تا ستم و ستمگری را به حد نصاب لازم برسانند و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق یابد! و یا اتخاذ این تصمیم که باید توانمندتر شد و رویارویی با بیدادگری را توسعه داد تا شرایط لازم برای ظهور فراهم آید نیز جزء معنا و مفهوم انتظار است؟ آیا متون دینی به طور عام و متون مربوط به ظهور مهدی علیه السلام به طور خاص، در این باره دلالت و راهنمایی دارند یا نه؟

به هر حال، این مقاله پرسشهای فوق را جدی می‌داند و یافتن پاسخ واقع بینانه و دقیق برای آنها را وظیفه قطعی و اجتناب ناپذیر طرفداران تفکر مهدویت می‌شناسد و بر این باور است که خرد انسانی و متون دینی در این باره سخن دارد و باید این سخنان را استخراج کرد و در معرض مطالعه دلباختگان مهدویت قرار داد.

واحد های اجتماعی همسو در عصر حضور

جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا» تصور کلی و ترسیم فراگیر از روابط اجتماعی عصر حضور است و می‌خواهد چشم انداز وضعیت اعتقادی، فکری و اخلاقی و رفتاری مخصوص آن زمان را بنمایاند. می‌توانیم این بیان کلی را در سه حوزه: اصحاب، انصار و جامعه تحت مدیریت امام زمان علیه السلام در پرتو آیات و روایات مربوطه بررسی کنیم تا منتظر، در گرفتن تصمیم مشکل نداشته باشد و آگاهانه عضویت جمع اصحاب، انصار یا جامعه تحت اداره امام زمان علیه السلام را بپذیرد. در جامعه عصر حضور، ستم وجود ندارد و روابط متقابل در

آن بر اساس عدالت استوار است. جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا» به صورت بسیار روشن، عمق پرهیز از همدیگر آزاری را بیان می‌کند. در آن زمان کسی نسبت به جان، مال، ناموس، حیثیت و آبروی خود احساس ناامنی نمی‌کند. امام علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«وَلَذَهَبَتِ الشُّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَاصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَالْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى الثُّبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زَيْنُهَا وَلَا يُهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ؛ (۸) عداوت و کینه از دل‌های بندگان [خدا] برچیده می‌شود و بین چارپایان و درندگان صلح و آشتی برقرار می‌گردد؛ تا جایی که یک زن بین عراق تا شام سفر می‌کند، در حالی که قدم جز بر گیاهان نمی‌گذارد و جواهراتش را همراه دارد و هیچ درنده‌ای او را نمی‌ترساند و هیچانی نمی‌سازد.»

روایت مذکور در پی بیان این مطلب است که در زمان ظهور حضرت حجت نه تنها ترس انسان از انسان و آزار انسان نسبت به انسان از بین می‌رود، بلکه درندگان نیز از درنده خویی دست می‌کشند و به طور کلی، بساط ظلم از صحنه حیات اجتماعی برچیده می‌شود.

در جامعه تحت امر امام زمان، رفاه و بی‌نیازی، همگانی می‌شود و استثمار و شکاف طبقاتی از بین می‌رود و افزون طلبی، حرص و منفعت‌پرستی جای خود را به احسان و مدرسانی می‌دهد. در روایتی امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«فَحِينَئِذٍ تَظْهَرُ الْأَرْضُ كُنُوزَها وَتُبْدِي بَرَكَاتِها وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعاً لِمَدَقَّتِهِ وَلَا لِبَدْرِهِ لَشُمُولِ الْغِنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ؛ (۹) آن روز زمین ذخایر و برکاتش را آشکار می‌کند و مردی از شما کسی را نمی‌یابد تا به او صدقه دهد و احسان کند. چون تمام مؤمنان بی‌نیاز می‌شوند.» عدل و غنای فراگیر به صورت خودجوش و با اراده و تصمیم انسانها به وجود می‌آید و کسی که می‌خواهد عضو چنین جامعه‌ای باشد بایستی عدالت‌پیشه و نیکوکار باشد و همچون سایر اعضا بیندیشد و عمل کند.

انصار در تفکر مهدویت، به کسانی گفته می‌شود که به ندای امام پاسخ مثبت می‌دهند و به یاری و دفاع از ایشان می‌پردازند (۱۰) و با تمام امکانات در خدمت نهضت قرار دارند و از توانایی خاصی برخوردار هستند. کسی که می‌خواهد در جمع انصار قرار گیرد، شایسته است به خواندن دعای عهد رو بیاورد. تا از پیش با مسئولیتهای خطیر خود آشنا شود. در متن دعا آمده است: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُتَثَلِّينَ

لَاوَامِرِهِ وَالْمُحَامِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَيَّ إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ (۱۱) خدایا! مرا از یاران او، از کمک کاران او، از دفاع کنندگان او، از شتابندگان به سوی او در برآورده کردن حوایج او، از فرمانبران اوامر او، از حمایت کنندگان از او، از پیشروان در انجام اراده او و از شهیدان در رکابش قرار بده!»

انصار از ثبات و پایداری ویژه ای برخوردارند و با توانمندی مخصوصی در میدان مبارزه قدم می‌گذارند. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «وَجَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ وَجَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا؛ (۱۲) دل‌های آنان را آهنین قرار داده است. توان یک تن از آنان با توان و نیروی چهل نفر برابری می‌کند.»

از نظر قرآن، افزایش توان مقاومت، پیوند تنگاتنگی با میزبان شناخت و معرفت و ایمان انسان دارد. در این باره قرآن دو سطح متفاوت درک و شناخت و ایمان مسلمانان صدر اسلام را گزارش می‌کند که در یکی، هر مؤمن بر ده نفر نامسلمان، پیروز می‌شود؛ به این دلیل که نامسلمانان تفقه و درک مناسبی از زندگی و فرجام آن ندارند؛ ولی مسلمانان از شناخت عمیق تری برخوردارند. حال، چنانچه مسلمانان گرفتار ضعف شناخت و ایمان شوند، توان مقاومتشان کاهش می‌یابد تا آن جا که یک مسلمان فقط بر دو مسلمان چیره می‌شود: «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَبِيرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ * أَلَنْ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ مَّابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (۱۳) «اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند، بر دویست تن غلبه خواهند یافت. و اگر صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌شوند؛ زیرا آنان مردمی عاری از فهمند. اکنون خدا به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی است؛ بنابراین اگر از شما صد تن باشند و در جنگ پای فشرند، بر دویست تن پیروز می‌شوند. و اگر از شما هزار تن باشند، به یاری خدا بر دو هزار تن پیروز می‌شوند.»

اصحاب امام علیه السلام نیز که تعدادشان ۳۱۳ نفر است، در شیعه بودن، شجاعت و قدرت اراده مثل انصار امام هستند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَإِنَّ قَلْبَهُ لَأَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ؛ (۱۴) همانا مردی از آنان توان چهل نفر را دارد و قلب او از پاره های آهن سخت تر است.»

در کنار این مشترکات، اصحاب مزایایی دارند که به موقعیت اجتماعی خدادادی آنان در عصر حضور، نفوذ اراده و سیره

زندگی و پرستش آنان مربوط می‌شود؛ به تعبیر دیگر، آنان به برکت زندگی و بندگی ویژه، به قدرت فکری و مدیریتی رسیده اند که به عنوان فرمانروایان منصوب از طرف امام، جوامع بشری آن روز را براساس عدل و داد اداره می‌کنند. واداشتن انسانها به اطاعت و رعایت عدالت، بیشتر معلول شخصیت و نفوذ معنوی آنها است و نه ابزار اعمال قدرت و حکومت. این مسئله، یکی از ویژگیهای حکومت حق در عصر حضور است.

به هر حال، نقش اجتماعی، انقلابی و سیاسی، و نیز شخصیت الهی، سیره و رفتار فردی و اجتماعی و حتی احوال شخصی اصحاب امام علیه السلام، به صورت مشروح در روایات باب مهدویت بیان شده است؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده است: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَصْحَابِ بَدْرٍ وَهُمْ أَصْحَابُ الْوِلَايَةِ وَهُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ (۱۵) گویا قائم علیه السلام را می‌بینم که بر منبر کوفه است و سیزده نفر اصحابش، به تعداد اهل بدر، اطرافش را گرفته اند. و آنان اصحاب ولایت و حکمرانان خدا در زمین بر خلق اویند.»

و یا امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «كَأَنِّي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْخَافَقَيْنِ فَلَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ حَتَّى سِبَاعُ الْأَرْضِ وَ سِبَاعُ الطَّيْرِ يَطْلُبُ رِضَاهُمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى تَفْخُرَ الْأَرْضُ عَلَى الْأَرْضِ وَتَقُولُ: مَرَّ بِي الْيَوْمَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ؛ (۱۶) گویا اصحاب قائم علیه السلام را می‌بینم که میان مشرق و مغرب را گرفته اند و هیچ چیز نیست، مگر اینکه فرمانبردار آنهاست؛ حتی درندگان زمین و هوا. و هر چیز در مقام تحصیل رضایت آنان است تا جایی که زمینی بر زمین دیگر افتخار کند و گوید: امروز یکی از اصحاب قائم بر من عبور کرد.»

و در روایتی امام علی علیه السلام پس از بیان تعداد اصحاب امام و شجاعت و صلابت آنان می‌فرماید: «فَهُمُ الَّذِينَ وَحَدُوا اللَّهَ حَقَّ تَوْحِيدِهِ لَهُمْ بِاللَّيْلِ أَصْوَاتُ كَأَصْوَاتِ الثَّوَاكِلِ خَوْفًا وَخَشْيَةً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَوَّامُ اللَّيْلِ، صَوْمُ النَّهَارِ، كَأَنَّمَا رَبَّاهُمْ أَبٌ وَاحِدٌ وَأُمٌّ وَاحِدَةٌ قُلُوبُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ بِالْمَحَبَّةِ وَالنَّصِيحَةِ؛ (۱۷) آنان به یکتایی خداوند به گونه ای که شایسته اوست، عقیده دارند. آنان در شبانگاه چون زنان عزیز از دست داده، از خوف و ترس خدا ضجه و ناله دارند و شبها بیدار و روزها روزه دارند. چنانند که گویا آنها را یک پدر و مادر تربیت کرده و محبت و خیر خواهی، قلبهایشان را به هم گره زده است.»

آرزوي عضويت در گروههاي فعال عصر حضور

فرهنگ مهدویت، منتظران را به خروج از بی تفاوتی تشویق می‌کند. در دعا‌های مختلف با تعبیرهای گوناگون، به اهل ایمان تذکر داده می‌شود که از خدا بخواهند که توفیق حضور فعال در واحدهای اجتماعی هدفدار عصر حضور را به آنان عنایت کند. این ادعیه به دعاکننده کمک می‌کند تا در قبال رخداد ظهور حجت، گرفتار موضع‌گیری اشتباه نشده، با آرامش خاطر در پی کسب موفقیت در جامعه آن روز باشد؛ از باب نمونه، چند مورد را ذکر می‌کنیم:

۱. «وَأَسْأَلُ اللَّهَ... أَنْ يُوَفِّقَنِي لِلطَّلَبِ بِثَارِكُمْ مَعَ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ؛ (۱۸) از خدا می‌خواهم که توفیق دهد تا همراه امام منتظر از دشمنان شما انتقام بگیرم.»

۲. «وَأَجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ؛ (۱۹) خدایا! مرا از یاورانش، پشتیبانانش، پیروان و شیعیانش قرار بده!»

۳. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَيَّ إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ (۲۰) پروردگارا! مرا از یاوران، یاران، مدافعان، مشتاقان، در برآوردن حوائج او و حمایت‌کنندگان از او و سبقت‌گیرندگان به تحقق خواسته‌های او و شهدای راه حضرتش قرار بده!»

۴. «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا الدُّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَي طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا فِيهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (۲۱) پروردگارا! ما اشتیاق داریم که در سایه حکومتی کریمانه بندگی تو را پیشه کنیم؛ حکومتی که به وسیله آن اسلام و مسلمانان را عزت می‌بخشی و نفاق و منافقان را به ذلت و خواری می‌کشانی. ما را در آن حکومت از دعوت‌کنندگان به اطاعتت و از رهبران راهت قرار بده و در سایه آن، کرامت دنیا و آخرت را روزی ما گردان!»

در حقیقت، مضمون دعا‌هایی که ذکر شد، بیان خواست و آرزوی کسانی است که در حال انتظار به سر می‌برند؛ به عبارت دیگر، مؤمنان وقتی ظهور زود هنگام امام زمان علیه السلام را از پیشگاه خدا مسألت می‌کنند، هدفشان این نیست که به زندگی مرفه و بدون تشویش و نگرانی نایل آیند و شاهد پیشرفتهای علمی و صنعتی باشند؛ بلکه دنبال ایفای نقش خود هستند؛ آن هم نقش رهبری، سربازی، جهاد و دعوت به سوی خداوند و اطاعت دستورات او.

ادامه دارد

- (۱) سنن ابي داود، چاپ اول، دار الجنان، ج ۲، ص ۵۰۹.
- (۲) الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، يزدي حائري، علي، چاپ پنجم، بيروت، مؤسسه اعلمي، ج ۲، ص ۲۸۲.
- (۳) الامام المهدي من المهد الي الظهور، قراويني، محمداظم، انتشارات محلاتي، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۹.
- (۴) مروج الذهب، مسعودي، علي بن الحسين، بيروت، دار المعرفة، ج ۴، ص ۲۴۴.
- (۵) حياة الامام محمد المهدي، باقر شريف القرشي، چاپ اول، المطبعة امير، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۸ - ۱۴۴.
- (۶) الامام المهدي من المهد الي الظهور، همان، ج ۱، ص ۹۵ - ۱۰۷.
- (۷) فرائد السمطين، ينابيع المودة، الجامع الصغير و سنن ترمذي، از كتب روايي اهل سنت، براساس تحقيق آيت الله صافي گلپايگاني، اين روايت را نقل کرده اند. ر. ك: منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، لطف الله صافي، چاپ اول، مطبعة سلمان فارسي، ج ۳، ص ۲۱۴.
- (۸) بحار الانوار، مجلسي، محمداقصر، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، ج ۱۰، ص ۱۰۴.
- (۹) الزام الناصب، همان، ج ۲، ص ۲۸۲.
- (۱۰) الامام المهدي من المهد الي الظهور، همان، ج ۱، ص ۴۷۹.
- (۱۱) مفاتيح الجنان، دعاي عهد.
- (۱۲) بحار الانوار، همان، ج ۵۲، ص ۳۷۲.
- (۱۳) انفال/ ۶۵ - ۶۶.
- (۱۴) اثبات الهداة، حرّ عاملي، چاپ سوم، تهران، دار الكتب الاسلامية، ج ۶، ص ۴۰۵.
- (۱۵) همان، ص ۴۴۹.
- (۱۶) همان، ص ۴۵۰.
- (۱۷) الزام الناصب في اثبات الحجة الغائب، همان، ج ۲، ص ۲۰۰.
- (۱۸) مفاتيح الجنان، زیارت عاشورای غیر معروف.
- (۱۹) همان، زیارت دوم صاحب الامر.
- (۲۰) همان، دعاي عهد.
- (۲۱) همان، دعاي افتتاح.

حسد

يکي از گناهان خطر ساز و کليدي که گناهان متعددي را در

پی دارد، «حسد» است. را غب اصفهانی در تعریف حسد، چنین می‌گوید: «الْحَسَدُ تَمَنَّى زَوَالِ نِعْمَةٍ مِنْ مُسْتَحَقِّ لَهَا وَ رُبَّمَا كَانَ مَعَ ذَلِكَ سَعْيٌ فَرَى إِزَالَتَهَا؛ (۱) حسد، آرزوی زوال نعمت از مستحق آن است و گاه همراه این آرزو تلاشی [هم] در زوال نعمت انجام می‌گیرد.»

در روایات نیز به این معنی اشاره شده است. از جمله امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْحَاسِدُ يَرَى أَنَّ زَوَالَ النِّعْمَةِ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ نِعْمَةٌ عَلَيْهِ؛ (۲) حسود [زوال نعمت را از دیگران آرزو می‌کند و] فکر می‌کند زوال نعمت از [دیگران و] کسی که به او حسادت ورزیده، نعمتی برای اوست [در حالی که چنین نیست].» و در چهل حدیث امام خمینی رحمه الله می‌خوانیم: «حسد، حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو می‌کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر؛ چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه و چه بخواهد به خودش برسد یا نه. و آن غیر از «غبطه» است؛ چه که صاحب آن (غبطه) می‌خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است، بدون آنکه میل زوال آن را از او داشته باشد.» (۳)

آنچه از گناهان کبیره شمرده می‌شود، حسدی است که همراه با تخریب و ظهور باشد، مثل اینکه قبولی فرزند فردی را در دانشگاه نمی‌تواند ببیند، بگوید: با داشتن پارتی قبول شده است. و اما حالت نفسانی حسادت با آنکه زیانها و ضررهای فراوانی را برای روح و جسم انسان دارد؛ ولی تا زمانی که ظهور و بروز نیافته، از گناهان کبیره محسوب نمی‌شود. (۴)

خطر حسد در قرآن

در قرآن بیش از هفت مورد سخن از حسادت و خطر آن به میان آمده است؛ در سوره مائده آیه ۲۷ الی ۳۰، جریان فرزندان آدم علیه السلام مطرح شده که قابیل بر اثر حسادت نسبت به برادرش هابیل، دست به قتل او می‌زند. در بخشی از این آیات می‌خوانیم:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَّخِذْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَّخِذُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ (۵) «و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان! هنگامی که هر یک کاری (نذری) برای تقرب [به پروردگار] انجام دادند؛ اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری

پذیرفته نشد. [قابیل که عملش مردود شده بود، به خاطر حسودی به برادر دیگر] گفت: به خدا سوگند! تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: [من که گناهی ندارم؛ زیرا] خدا تنها از پرهیزکاران قبول می‌کند.»

و در بخش پایانی داستان می‌خوانیم: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۶) «نفس [سرکش] ، او را ترغیب به قتل برادر نمود؛ پس او را کشت و از زیانکاران شد.»

بر اساس مضمون این آیه، حسادت آن قدر خطرناک است که انسان حسود حتی به برادرش هم رحم نمی‌کند تا چه رسد به همسایه و هم لباس و هم نوع و... .

همچنین قرآن کریم در سوره یوسف (۷) داستان برادران یوسف علیه السلام را مطرح نموده که بر اثر حسادت، برادر خود را کتک زده، داخل چاه انداختند. این حسادت باعث شد که چندین گناه مرتکب شوند؛ گناهانی مانند: کتک زدن، مجروح ساختن (بر اثر انداختن در چاه) ، دروغ گفتن، اهانت کردن به پدر و... .

از این آیه هم استفاده می‌شود که حسادت باعث می‌شود انسان به برادر و حتی پدرش نیز رحم نکند و حاضر شود برای خاموش کردن آتش حسادت، گناهان متعددی را مرتکب شود.

خداوند متعال در سوره نساء، جریان یهودیان حسود را که از «شامات» به انتظار ظهور حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله به مدینه کوچ کردند، مطرح می‌کند که بعد از ظهور حضرت، بر اثر «به خطر افتادن منافع مادی» به شدت با او مقابله نمودند. قرآن در این باره می‌فرماید:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُذْكَاءً عَظِيماً»؛ (۸) «یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم [که یهود نیز از خاندان او هستند،] کتاب و حکمت دادیم و به آنها (پیامبران بنی اسرائیل) حکومت عظیمی عنایت نمودیم.»

این آیه نیز اعلام خطر می‌کند که انسان بر اثر حسد به آنجا می‌رسد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با همه نشانه‌های حقانیتی که به همراه دارد، تکذیب می‌کند و برای همیشه خود را از سعادت ابدی محروم می‌سازد.

و در آیه دیگر، گوشزد می‌کند که اهل کتاب بر اثر حسادت، نه تنها خود کافر و گمراه شدند، بلکه آرزو دارند که مسلمانان نیز از حق و اسلام دست برداشته، راه گمراهی را در پیش گیرند: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ (۹) «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد [که در وجود آنها ریشه دوانده] آرزو می‌کردند که شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است.» و متأسفانه همان دشمنیها و حسادتها در این دوران از طرف دشمنان بیشتر شده است.

و در آیه پنجم، در ستایش انصار چنین می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ (۱۰) «کسانی که بعد از آنها (مهاجران) آمدند، می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما سبقت گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی.»

آیه فوق؛ تنها خواسته پیشگامان اسلام را دوری و رها شدن از حسد کینه می‌داند؛ چرا که جامعه اسلامی آن گاه پا می‌گیرد که از حسد و کینه دور باشد.

و در آیه ششم، برترین صفات بهشتیان را این می‌داند که از حسد و کینه منزه اند: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ»؛ (۱۱) «هر گونه غل (حسد و دشمنی) را از سینه‌های آنها برگرفتیم [و آنها را پاکیزه ساختیم؛ لذا] همه برادروار بر تخت‌هایی [در بهشت] رو به روی یکدیگر قرار دارند.»

«غل» را بسیاری از مفسران همچون فخر رازی در «تفسیر الکبیر» و «مراغی» در تفسیرش و قرطبی در «الجامع لاحکام القرآن» به حسد تفسیر کرده اند. (۱۲)

و سرانجام در سوره فلق، از سوره‌های پایانی قرآن، به پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله با آن عظمتش دستور می‌دهد که از خطر حسد حسودان به خدا پناه برد: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»؛ (۱۳) «و [بگو] از شر هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد [به خدا پناه می‌برم].»

خطر حسد در بیان روایات

در روایات معصومان علیهم السلام تعبیرات هشدار دهنده ای درباره خطرناک بودن حسد وارد شده که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. ریشه تمامی رذایل

علی علیه السلام می‌فرماید: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ؛ (۱۴) ریشه تمامی رذیلتها [و صفات ناپسند] حسادت است.» برخی گناهان حالت تولیدی و زایش گناه دارد که یکی از آنها حسادت است و توسط آن، تهمت، دروغ‌گویی، نفاق، غیبت، اهانت، کتک زدن، قتل و نابودی دیگران و... به وجود می‌آید از اینرو می‌توان آن را «ام الرذائل» و ریشه صفات رذیله خواند. به همین جهت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حسد بر امتش چنین احساس خطر می‌کرد: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي أَنْ يَكْثُرَ لَهُمُ الْمَالُ فَيَتَحَاسَدُونَ وَ يَفْتَتِلُونَ؛ (۱۵) بدترین چیزی که بر امتم ترس دارم این است که مال آنها فراوان شود؛ پس بر همدیگر حسودی کنند و به جنگ و قتال پردازند.»

۲. آفت دین

در صحیفه معاویه بن وهب آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ (۱۶) آفت دین [و ایمان سه چیز:] حسد و خودبزرگ بینی و فخر فروشی است.»

وقتی ریشه رذایل در جان و روح انسان جا گرفت و دین و ایمان را آفت زده کرد، انسان دنیا و آخرتش را از دست می‌دهد.

۳. ریشه کفر

اگر انسان حسادت را درمان نکند، ممکن است به کفر دچار شود؛ چنان که در ضمن آیات قرآن اشاره شد که یهودیان با اینکه منتظر ظهور پیامبر خاتم بودند، حسادتشان باعث شد به کفر خود باقی بمانند و آنها هم که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه ارتداد را در پیش گرفتند و خلافت علی علیه

السلام را غصب کردند و جنگ و مخالفت با او را پیشه خود ساختند، عامل مهم رفتار آنان جز حسادت و کینه جویی نبود. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسَدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَإِنَّ الْكُفْرَ أَضْلُهُ الْحَسَدُ؛ (۱۷) بر شما باد که از حسادت ورزی برخی به برخی دیگر اجتناب کنید؛ زیرا ریشه کفر، حسادت ورزی است.»

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را در غدیرخم به خلافت انتخاب نمود، نعمان بن حارث فهری (۱۸) خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «تو به ما دستور دادی شهادت دهیم به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی؛ ما هم شهادت دادیم. سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی؛ ما همه اینها را نیز پذیرفتیم؛ اما به اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (علی علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کردی، آیا این سخن از ناحیه خودت است یا از سوی خدا؟»

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «قسم به خدایی که معبودی جز او نیست! این از ناحیه خدا است.» نعمان روی بر گرداند و گفت: خداوند! اگر این سخن حق است، سنگی از آسمان بر ما بباران!» اینجا بود که سنگی فرود آمد و او را کشت. (۱۹)

۴. بدترین بیماری

در بین بیماری‌های روحی، یکی از بدترین بیماری‌ها که معالجه آن سالها طول می‌کشد، حسادت است. علی علیه السلام فرمود: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ؛ (۲۰) حسد بدترین بیماری است.»

خطر حسد برای دانشمندان

هر قشر و صنفی دچار حسادت است و هر انسانی که خود را نسازد، حسودی در او رشد و ریشه می‌کند؛ اما خطر این صفت رذیله را برای علما بیشتر گوشزد کرده اند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آن حضرت فرمود: «سِتَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتَّةٍ؛ شش گروه، به خاطر شش صفت، قبل از حساب [الهی] وارد آتش می‌شوند.

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ قَالَ الْأَمْرَاءُ بِالْجَوْرِ وَالْعَرَبُ بِالْعَصَبِيَّةِ وَالذَّهَاقِينَ بِالْتَّكْبُرِ وَالتُّجَّارُ بِالْخِيَانَةِ وَ أَهْلُ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهَالَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْخَسَدِ؛ (۲۱) عرض کرد ندای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: زمامداران به خاطر ستم و بیدادگری، عرب به خاطر تعصب [ناروا]، کدخدایان و خانها به خاطر تکبر، تجار به خاطر خیانت [به مردم]، روستاییان به خاطر جهل و نادانی و دانشمندان به خاطر حسادت.»

با اینکه کار علما و دانشمندان بیشتر مربوط به امور معنوی است که هیچ مزاحمتی در آن راه ندارد و هر کس بدون کوچکترین ضرر و زیانی به دیگری، می‌تواند به بالاترین مرتبه صعود کند و افزونی علم فردی، تهجد و معنویت والای انسانی، زیبا سخنرانی نمودن فردی و... هیچ مانع و زیانی به دیگر هم صنفان نمی‌رساند.

نشانه‌های حسادت

حسود نمی‌تواند پیشرفت و ترقی دیگران را ببیند؛ مثلاً دیگری در امتحان نمره عالی آورده، ولی حسود خوابش نمی‌برد؛ همسایه، عروس و داماد خوبی نصیبش شده، بیچاره حسود زخم معده می‌گیرد. در روایات نیز به برخی علائم اشاره شده است؛ از جمله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ لِلْخَاسِدِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَتَمَلَّقُ إِذَا شَهِدَ وَ يَشْمَتُ بِالْمُصِيبَةِ؛ (۲۲) لقمان به پسرش گفت: برای حسود سه علامت است: پشت سر [محسود] غیبت می‌کند و هر گاه در حضور [او] باشد، تملق و چاپلوسی می‌کند و اگر [محسود] دچار مصیبت شود او را شماتت [و خود خوشحالی] می‌کند.»

در روایت فوق به سه نشانه اشاره شده است: ۱. غیبت و عیب جویی در غیاب دیگران؛ ۲. تملق و چاپلوسی در حضور افراد؛

۳. شماتت و خوشحالی در مصائب دیگران. این سه نشانه بیانگر این است که حسود اگر اسباب خوشحالی دیگران فراهم شود، غمگین خواهد شد. علی علیه السلام فرمود: «يَكْفِيكَ مِنَ الْخَاسِدِ أَنْهُ يَغْتَمُّ فِي وَقْتِ سُؤْرِكَ؛ (۲۳) از [برای شناخت] حسود همین تو را بس که در زمان شادمانی تو غمگین می‌شود.»

در برخی آیات و روایات به خوشحالی و ناراحتی حسود با هم اشاره شده است؛ از جمله در قرآن می‌خوانیم: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ»؛ (۲۴) «هرگاه نیکی به تو [ای پیامبر!] رسد، آنها را [بر اثر حسادت] ناراحت می‌کند و اگر مصیبی به تو رسد، می‌گویند: ما [قبلاً] پیش بینی چنین مطلبی را می‌کردیم و [تصمیم لازم را گرفتیم و باز می‌گردند، در حالی که خوشحال اند.»

در این آیه، ناراحتی کفار حسود از پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و خوشحالی آنها از شکست حضرت، در کنار هم ذکر شده است.

و در روایتی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْخَاسِدُ يَفْرَحُ بِالْشَّرِّ وَ يَغْتَمُّ بِالسُّؤْرِ؛ (۲۵) حسود از شرور و بدیها خوشحال می‌شود و از خوشحالیها غمگین و ناراحت می‌گردد.»

زیانهای حسادت

ضررها و زیانهای حسادت در دو بخش قابل بررسی است:

الف. زیانهای دنیوی

زیانهای روحی و جسمی حسادت در دنیا بیش از آن است که در بخشی از يك مقاله بیان شود. آنچه می توان گفت، اهمّ زیانهاست که عبارت اند از:

۱. نا آرامی روانی

حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب نا آرامی و سلب آسایش روحی او می گردد. به هر اندازه دیگران موفقیت به دست آورند و از نعمتهای الهی برخوردار شوند، به همان اندازه حسود آسایش و آرامش روحی را از دست می دهد. هر چند از امکانات رفاهی خوبی هم برخوردار باشد و تا این صفت رذیله را درمان نکند، آسایش پیدا نمی کند.

از حضرت ذکریا علیه السلام نقل شده که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «الْحَاسِدُ عَدُوٌّ لِنِعْمَتِي مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِي غَيْرُ رَاضٍ لِقِسْمَتِي الَّتِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي؛ (۲۶) حسود دشمن نعمت من است [که به بندگانم می دهد] و بر تقدیر و فرمان من غضبناک است و از روزی که بین بندگانم تقسیم نموده ام، ناراضی است.» همین ناراحتی است که آرامش روحی او را سلب می کند و در روایات متعددی به آن اشاره شده است؛ از جمله:

علی علیه السلام می فرماید: «أَسْوَأُ النَّاسِ عَيْشاً الْحَسُودُ؛ (۲۷) بدترین مردم از نظر زندگی، حسود است.» در جای دیگر می فرماید: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ؛ (۲۸) حسود آسایش ندارد.»

و در سخن دیگر این حقیقت را چنین بیان می نماید: «الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ؛ (۲۹) حسادت باعث زندانی شدن [و نا آرامی] روح می شود.»

۲. بیماری جسمانی

نمی خواهیم بگوییم هرکسی بیمار است، حسود است؛ چرا که بیماری عوامل مختلفی دارد؛ ولی این را می توان گفت که انسان حسود از نظر جسمانی نیز بیمار است؛ زیرا حسود گاهی آن چنان از ترقی و پیشرفت دیگران ناراحت می شود که خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می دهد و آن زمان است که جسم او بیمار و رنجور و نحیف می شود. علی علیه السلام فرمود: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ؛ (۳۰) حسودی

بدترین بیماری است.»

و همچنین فرمود: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَ غِيظاً يُوْهِنُ قَلْبَكَ وَ يَمْرِضُ جِسْمَكَ؛ (۳۱) حسد، جز زیان و خشم در وجود انسان، چیزی ایجاد نمی‌کند که [همین امر] سبب ناتوانی قلبت و بیماری جسمت می‌گردد.»

این صفت رذیله آن قدر خطرناک است که انسان بر جسم خود نیز رحم نمی‌کند. از علی علیه السلام رسیده است که فرمود: «الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحَسَادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ؛ (۳۲) تعجب می‌کنم چگونه حسودان از سلامتی جسم [خود] غافل اند [و برای آن ارزش قائل نیستند].»

۳. حسرت دائمی

حسود همیشه گرفتار حسرت و ملازم با اندوه و غم است. علی علیه السلام فرمود: «الْحَسُودُ كَثِيرُ الْحَسَرَاتِ مُتَضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ؛ (۳۳) حسود حسرتها و اندوههای فراوان دارد و گناهانش [نیز] دو چندان می‌شود.»

در جای دیگر فرمود: «مَا رَأَيْتُ ظَالِمًا أَشْبَهَ بِمَظْلُومٍ مِنَ الْخَاسِدِ نَفْسٌ دَائِمٌ وَ قَلْبٌ هَائِمٌ وَ حُزْنٌ لَازِمٌ؛ (۳۴) ظالمی را از حسود شبیه‌تر به مظلوم ندیدم [چرا که خود از جهاتی مظلوم است]؛ زیرا نفس [اماره] همیشه با اوست [و او را وادار به گناه می‌کند] و قلبی خراب و غصه همیشگی دارد.»

۴. از دست دادن دوستان

حسود نعمتهایی را که خداوند به دیگران داده، نمی‌تواند ببیند؛ از این رو به هر کسی که از نعمتی برخوردار است، حسودی می‌کند و همین امر باعث می‌شود که مردم از او دوری کنند و پیوند دوستی و رفاقت بین او و دیگران قطع گردد. علی علیه السلام در این زمینه فرمود: «الْحَسُودُ لَا خُلَّةَ لَهُ؛ (۳۵) حسود دوست و رفیقی ندارد.»

۵. ضرر زدن به خود

حسود بیش از آنکه به دیگران ضرر وارد کند، با رفتار ناشایست خویش ضربه به موقعیت اجتماعی، شخصیتی و حیثیتی خود می‌زند. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْخَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ كَابْلِيسَ أَوْ رَثَ يَحْسَدُهُ بِنَفْسِهِ اللَّعْنَةُ وَ لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِجْتِبَاءُ وَ الْهُدَى؛ (۳۶) حسود پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند، به خویشن ضرر می‌زند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت [را به دنبال داشت].»

۶. نرسیدن به سیادت و بزرگی

حسود چون تلاش دارد با تخریب دیگران به مقام بالاتری راه یابد، هرگز به چنین کاری موفق نمی‌شود. علی علیه السلام فرمود: «الْحَسُودُ لَا يَسُودُ؛ (۳۷) حسود [هرگز] به سیادت و آقایی نمی‌رسد.»

می‌گویند مادر هلاکوخان از دنیا رفت. یکی از علمای اهل سنت که به خواجه نصیر الدین طوسی حسادت می‌ورزید، به هلاکوخان پیشنهاد کرد که برای پاسخ دادن به سؤالات نکیر و مذکر در شب اول قبر، خوب است خواجه نصیر را که در فن مجادله مهارت دارد، همراه مادرت دفن نمایی تا مادر بی سوادت در پاسخ سؤالات در نماند.

هلاکوخان پیشنهاد را با خواجه مطرح کرد. خواجه گفت: گرفتاری تو بیش از مادر است؛ بگذار وقتی شما وفات کردید، همراه شما در قبر باشم و سؤالات ملکین را جواب دهم؛ ولی برای مادرت، این عالم سنی مناسبتر است. هلاکوخان سخن خواجه را پذیرفت و فوراً دستور داد که آن عالم سنی را همراه مادرش دفن کنند. (۳۸)

ب. زیانهای آخرتی

حسادت ضررها و زیانهای آخرتی فراوانی نیز دارد که به اهم آنها اشاره می‌شود:

۱. نابود کننده دین و ایمان

بدترین ضرر معنوی و آخرتی حسادت این است که دین انسان را از بین می‌برد. در صحیحہ معاویة بن وهب خواندیم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ؛ (۳۹) آفت دین حسد است.» و در صحیحہ محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيَ بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيَكْفُرُ وَ إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ الذَّارُ الْحَطَبُ؛ (۴۰) به راستی مرد [در روز قیامت] با هر لغزش عملی و زبانی که از او صادر شده، حاضر می‌شود؛ پس [همه گناهان او] آمرزیده می‌شود، [جز حسد] و همانا حسد ایمان را می‌خورد، همان گونه که آتش هیزم را می‌خورد.»

این روایات با تعبیرات دیگری نیز آمده است. (۴۱)

۲. شقاوت ابدی

حسادت، سعادت دنیا و آخرت را از انسان می‌گیرد و تا ابد

انسان را بیچاره می‌کند. علی علیه السلام فرمود: «ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (۴۲) نتیجه حسادت شقاوت دنیا و آخرت است.»

۳. ازدیاد گناهان

«الْحَسُودُ... مُتَضَاعِفُ السَّيِّئَاتِ؛ (۴۳) حسود... گناهانش [پیوسته] افزوده می‌شود.» و زیادی گناه نیز ازدیاد عذاب را در پی دارد.

۴. نابودی اعمال

زیان دیگری که برای حسد در روایات ذکر شده حبط و نابودی اعمال حسنه‌ای است که از حسود سرزده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطَبَ؛ (۴۴) حسد حسنات را می‌خورد، همان گونه که آتش هیزم را می‌خورد.»

مراتب حسد و حکم آن

علمای اخلاق برای حسد مراتبی ذکر کرده اند که برخی از آنها از این قرار است:

۱. خطور قلبی

اولین مرحله این است که در لحظه‌ای که با خبر می‌شود فلان نعمت به کسی و یا فردی که رقیب او می‌باشد، رسیده، بی اختیار ناراحتی در قلب او خطور می‌کند و آرزوی زوال آن نعمت را می‌نماید. همه گرفتار این مرحله اند و گناهی بر آن بار نیست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَنْجُو مِنْهُنَّ أَحَدٌ الظَّنُّ وَ الطَّيْرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ سَأَحَدْتُكُمْ بِالْمَخْرَجِ مِنْ ذَلِكَ إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ وَ إِذَا تَطَّيَّرْتَ فَامْضِ وَ إِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبْغِ؛ (۴۵) سه چیز است که هیچ کس از آنها رهایی ندارد: گمان [بد]، فال بد و حسد. و من راه نجات از آنها را برای شما بازگو می‌کنم. هنگامی که گمان [بد] درباره کسی بردی، به آن، ترتیب اثر مده و هنگامی که فال بد زدی، اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که حسد ورزیدی، ستم نکن [و در عمل آن را دنبال نکن]!»

۲. مشغول داشتن دل

مرحله دوم را که برخی اختیاری دانسته اند (۴۶) و باید از آن دوری جست، این است که انسان دل را به آن مشغول دارد و مرتب خطورات قلبی را در ذهن تکرار نماید. این را هم برخی گناه شمرده اند؛ چنان که مرحوم نراقی می‌گوید:

«هرگاه حسد، آدمی را به افعال و گفتار ناپسند وادار کند... گناه کرده. همچنین اگر از اظهار و ابراز آن خویشتن داری نماید و از رفتار و گفتاری که دلالت بر حسد نماید، پرهیز کند، ولی در باطن زوال نعمت محسود را طالب و به درد و رنج او راغب باشد و از این نظر احساس ناراحتی نکند و بر خود خشمگین نباشد، باز گناه کرده است.» (۴۷)

و اگر در روایتی آمده: «وَقَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهُنَّ؛ (۴۸) کمند کسانی که از حسد و گمان بد و فال بد نجات می‌یابند.» شاید منظور همین قسم دوم باشد؛ چون از قسم اول هیچ فردی رهایی ندارد؛ یعنی غیر اختیاری است و قسم دوم است که اختیاری

می‌باشد و از آن راه نجاتی وجود دارد.

۳. ابراز حسد

مرحله سوّم این است که حالت قبلی از کنترل انسان خارج شود و با سخنان و اعمال خلاف همچون غیبت و... آن را بروز دهد و عملاً برای زوال نعمت و انتقام تلاش کند. این همان حسدی است که بالاتفاق حرام و از گناهان کبیره می‌باشد و آثار زیان بار پیش گفته بر آن مترتب می‌شود و در روایتی از امام صادق علیه السلام به آن اشاره شده است: «... إِلَّا أَنْ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ (۴۹) مؤمن حسدش را به کار نمی‌بندد [و عملاً به دنبال تخریب دیگران نمی‌رود].»

عوامل و انگیزه‌های حسد

بسیاری از علمای اخلاق برای حسد سرچشمه‌هایی ذکر کرده اند و تعداد آن را به عدد هفت رسانده اند که خلاصه و عصاره آن از این قرار است:

۱. **بخل و خباثت ذاتی نفس:** که از برخورداری هرکسی ناراحت می‌شود، با اینکه طرف مقابل هیچ دشمنی و سابقه بدی با او ندارد.

۲. **عداوت و کینه شخصی:** که باعث آرزوی زوال نعمت از فرد مورد عداوت می‌شود.

۳. **کبر و خود برتر بینی:** که نمی‌تواند برتری دیگران را بر خود در نعمت و مقام و... مشاهده کند.

۴. **حبّ ریاست:** که آرزوی زوال نعمت را از دیگران می‌کند تا بر آنها حکومت نماید.

۵. **حبّ شهرت:** برخی افراد حب شهرت و اینکه آوازه جهان شوند را دارند و همین امر باعث می‌شود به کسانی که برتر از خود هستند و احساس می‌کنند مانع شهرت آنها می‌شوند، حسادت می‌ورزند.

۶. **ترس از نرسیدن به مقصود:** گاه انسان تصور می‌کند که نعمتهای الهی محدود است و اگر دیگران به آنها دست یابند، امکان رسیدن او را به آن نعمتها کم می‌کنند.

۷. **احساس حقارت:** افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامهای بالا را نمی‌بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارت

اند، آرزو می‌کنند که دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند. (۵۰)

بنابراین، می‌توان گفت: در واقع حسودان گرفتار نوعی تزلزل در پایه‌های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند؛ چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن باشد، می‌داند تقسیم نعمتها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می‌داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه او را شایسته نعمتی بدانند. (۵۱)

به همین جهت، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که خداوند به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَ لَا تُمْدَنْ عَيْدِيكَ إِلَى ذَلِكْ وَ لَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْخَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمِي صَارٌ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكْ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي؛ (۵۲) [ای موسی!] به مردم نسبت به آنچه از فضل من به آنها داده‌ام حسودی مکن و چشم به آن ندوز و آن را در دل پی گیری نکن؛ زیرا حسود نسبت به نعمتهای من [که به بندگان داده‌ام] خشمگین است و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم قسمت کرده‌ام و کسی که چنین باشد، نه من از اویم و نه او از من است.»

پس می‌توان گفت حسود انحراف از توحید دارد و پایه‌های اعتقادی او متزلزل و غیراستوار است؛ لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْیِطُ وَ لَا يَحْسُدُ وَ الْمُتَنَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغْیِطُ؛ (۵۳) مؤمن غبطه می‌خورد، ولی حسد نمی‌ورزد؛ اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد.»

نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مردی از انصار شهادت داد که او اهل بهشت است. افرادی نسبت به این مسئله حساس شدند و رفتار آن مرد را زیر نظر گرفتند. بعد از بررسی دیدند اعمال فراوانی ندارد، جز آنکه هنگام خوابیدن در رخت‌خواب ذکر خدا را می‌گوید و واجبات خویش همچون نماز صبح را انجام می‌دهد. به او گفتند: راز اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله تو را اهل بهشت دانست، چه بود؟ گفت: می‌بیند که من اعمال زیادی ندارم، منتهی این حالت در من وجود دارد که هیچ گاه نسبت به مسلمانی حتی در دلم خیانت روا نمی‌دارم؛ «وَلَا حَسَدًا عَلَى خَيْرٍ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ؛ (۵۴)

و حسد نمی‌ورزم بر خیر [و نعمتی] که خدا به او عطا فرموده است.»

راه علاج حسد

صفت رذیله حسد، مانند دیگر اوصاف رذیله، جزء بیماریهای روح به حساب می‌آید و هر بیماری روحی قابل درمان است؛ هرچند درمان این رذیله کاری است دشوار که گاه نیاز به تلاش فراوان دارد، (۵۵) ولی با این حال نباید از درمان آن ناامید بود. علمای اخلاق برای درمان حسد به دو امر توصیه نموده اند:

الف. شیوه علمی

در این راه، خوب است انسان نسبت به زیانهای بی شمار رذیله حسد تفکر و اندیشه داشته باشد و آیات و روایاتی را که در این زمینه وارد شده است، ملاحظه نماید و سرگذشت کسانی را که دچار حسودی بودند، مطالعه کند که این عمل یقیناً اثر مثبتی خواهد داشت و انسان به جای تلاش در تخریب دیگران و زوال نعمت از آنها، برای پیشرفت و ترقی خویش تلاش خواهد نمود.

علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «إِحْتَرِسُوا مِنْ سَوْرَةِ الْجَمْدِ وَ الْحَقْدِ وَ الْغَضَبِ وَ الْحَسَدِ وَ أَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عُدَّةً تُجَاهِدُونَهُ بِهَا مِنْ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَ مَنْعِ الرَّذِيلَةِ وَ طَلَبِ الْقُضِيلَةِ؛ (۵۶) خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هریک از این امور وسیله‌ای آماده سازید، از جمله: در عواقب [سوء] این صفات رذیله تفکر کنید و از آنها دوری بجویید و به دنبال فضایل بروید!»

ب. شیوه عملی

شیوه عملی نیز راههای مختلفی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. خدمت به جای تخریب

امام راحل رحمه الله در این زمینه می‌فرماید: «علاج عملی نیز از برای این رذیله فضیحه است و آن چنان است که با ترتیب

اظهار محبت کنی با محسود و تربیت آثار آن را دهی و مقصودت از آن علاج مرض باطنی باشد. نفس، تو را دعوت می‌کند که او را اذیت کن! توهین کن! دشمن داشته باش و... تو به خلاف میل نفس به او ترحم کن و تجلیل و توقیر نما! زبان را به ذکر خیر او وادار کن! نیکوییهای او را برخورد و بر دیگران عرضه دار! صفات جمیله او را خاطر نشان خود کن! گرچه اینها که می‌کنی، در اول امر با تکلف [و زحمت] است، از روی مجاز و غیر واقع است؛ لیکن چون مقصود، اصلاح نفس و بر طرف کردن این نقص و رذیله است، بالاخره به حقیقت نزدیک می‌شود، کم کم تکلف کم می‌شود و نفس عادی می‌شود و واقعیت پیدا می‌کند. لااقل به نفس عرضه دار و بفهمان که این شخص بنده خداست و شاید خداوند تعالی به او نظر لطف داشته که او را متنعم کرده و اختصاص داده به خاصه نعم خود.» (۵۷)

«اگر حسود به جای اینکه برای درهم شکستن اعتبار و شخصیت فردی که مورد حسدش قرار گرفته، به تقویت موقعیت خود بپردازد و به جای غیبت و مذمتش او را به خاطر صفات نیکش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادی او، خود را آماده اعانت و همکاری نماید و تا می‌تواند از او سخن نیک بگوید، تا ممکن است نسبت به او محبت کند و تا آنجا که در اختیار اوست، خیر و سعادت او را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می‌شوید.» (۵۸)

۲. دنبال نکردن حسد

راه دیگر برای درمان این است که هرگاه نسبت به کسی حسادت پیدا کرد، تا آنجا که می‌تواند مطلب را دنبال و پی گیری نکند تا کم کم از نظر فکری و ذهنی نیز رها شود. در حدیثی امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ (۵۹) مؤمن حسد خود را به کار نمی‌برد.»

۳. راضی به قضای الهی بودن

عامل دیگر برای درمان حسد این است که انسان خود را تسلیم قضا و قدر الهی بداند و به آنچه خداوند به او عنایت فرموده است، قانع باشد. علی علیه السلام فرمود: «مَنْ رَضِيَ بِخَالِهِ لَمْ يَعْتَوِزْهُ الْحَسَدُ؛ (۶۰) کسی که به آنچه دارد، راضی باشد، حسد دامان او را نمی‌گیرد.»

و تکرار این دعا مخصوصاً در قنوت برای تقویت تسلیم انسان در برابر قضای الهی و تصفیه روح مفید است: «اللَّهُمَّ إِنِّي

أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يَصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضَّيْنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ (۶۱) خدایا! از تو ایمانی را می‌خواهم که در دلم جای گرفته باشد و یقین صادقی را می‌خواهم که بدانم به من [مصیبتی] نمی‌رسد، مگر آنچه تو نوشته‌ای و راضیم کن به آنچه از زندگی قسمت من کرده‌ای، ای مهربان‌ترین مهربانان!»

• پاورقی

- (۱) المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، تهران، نشر الکتاب، دوم، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۱۸.
- (۲) غرر الحکم، ح ۱۸۳۲، به نقل از: منتخب میزان الحکمة، محمدی ری شهری، دار الحدیث، دوم، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۲، ح ۱۶۰۶.
- (۳) شرح چهل حدیث، امام خمینی رحمه الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴.
- (۴) ر. ک: گناهان کبیره، دستغیب شیرازی، ج ۲، ص ۲۸.
- (۵) مائده / ۲۷.
- (۶) همان/ ۳۰.
- (۷) یوسف / ۴ - ۵.
- (۸) نساء / ۵۴.
- (۹) بقره / ۱۰۹.
- (۱۰) حشر / ۱۰.
- (۱۱) حجر / ۴۷.
- (۱۲) ر. ک: پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی ابن ابی طالب علیه السلام، اول، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۳.
- (۱۳) فلق / ۵.
- (۱۴) پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۳۳؛ شرح فارسی غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۱، ح ۶۸۰۳.
- (۱۵) المحجة البيضاء، فیض کاشانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۲، ص ۳۲۶؛ مجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۲۷.
- (۱۶) پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۳۳؛ المحجة البيضاء، فیض کاشانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، باب حسد، ص ۳۲۷؛ اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه مصطفوی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ج ۳، باب حسد، ص ۴۱۸،

ج ۵.

(۱۷) بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۷.

(۱۸) برخی «جابر بن نذر» یا «حارث بن نعمان» را گفته اند.

(۱۹) مرحوم علامه امینی این جریان را از سی نفر از علمای عامه نقل کرده است. ر. ک: الغدير، ج ۱، صص ۲۳۹ - ۲۴۶؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، صص ۷ - ۸.

(۲۰) غرر الحکم، ج ۱۳۳۲؛ شرح فارسی غرر الحکم، ج ۱، ص ۹۱؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲، ج ۱۶۰۲؛ پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۳۲.

(۲۱) المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۷.

(۲۲) بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، دار احیاء التراث، ج ۷۰، ص ۲۵۱، ج ۱۱؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲، ج ۱۶۱۴.

(۲۳) سفينة البحار، به نقل از: پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۳۹.

(۲۴) توبه / ۵۰.

(۲۵) غرر الحکم، ج ۱۴۷۴، به نقل از: پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۰.

(۲۶) المحجة البيضاء، ملامحسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۲۶.

(۲۷) شرح فارسی غرر الحکم، ج ۲۹۳۱؛ پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۰.

(۲۸) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۲، ج ۱۲.

(۲۹) غرر الحکم، ج ۳۷۲؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲.

(۳۰) منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲، ج ۱۶۰۲.

(۳۱) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶، ج ۲۹؛ پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۱.

(۳۲) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶، ج ۲۸.

(۳۳) منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲.

(۳۴) بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ج ۲۹.

(۳۵) شرح فارسی غرر الحکم، ج ۳۷۱، به نقل از: پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۲.

(۳۶) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۵، ج ۲۳؛ المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۸.

(۳۷) منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲، ج ۱۶۱۰.

(۳۸) کشکول امامت، سید عزیزالله حسینی کاشانی، قم، انتشارات بصیرتی، ج ۲، ص ۶۲.

- (۳۹) بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶، ح ۲۹.
- (۴۰) اصول کافی، ج ۳، باب الحسد، کتاب ایمان و کفر، ح ۱.
- (۴۱) ر. ک: منتخب میزان الحکمة، ص ۱۴۲، ح ۱۶۱۲.
- (۴۲) همان. ح ۱۶۰۵.
- (۴۳) همان، ح ۱۶۱۰.
- (۴۴) المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۵.
- (۴۵) همان.
- (۴۶) گناهان کبیره، ج ۲، ص ۲۸۰.
- (۴۷) معراج السعادة، ملا احمد نراقی، انتشارات هجرت، ص ۴۶۹.
- (۴۸) همان؛ گناهان کبیره، ج ۲، ص ۲۸۰؛ پیام قرآن، ج ۲، صص ۱۴۳ - ۱۴۴.
- (۴۹) کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۱۰۸.
- (۵۰) ر. ک: چهل حدیث، صص ۱۰۶ - ۱۰۷؛ معراج السعادة، صص ۴۶۱ - ۴۶۳؛ پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۳۶.
- (۵۱) پیام قرآن، ص ۱۳۷.
- (۵۲) اصول کافی، ج ۳، کتاب ایمان و کفر، باب حسد، ح ۶؛ المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۷.
- (۵۳) اصول کافی، ج ۳، ص ۴۱۸، ح ۷.
- (۵۴) المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۵.
- (۵۵) از مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی نقل شده که گفت: بعد از سی سال مبارزه تازه موفق شدم که حسود نباشم.
- (۵۶) غرر الحکم، ص ۳۰۰، ح ۶۸۰۶، به نقل از: پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۷.
- (۵۷) چهل حدیث، صص ۱۱۳ - ۱۱۴.
- (۵۸) پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۷.
- (۵۹) بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۲۳، ح ۱۲.
- (۶۰) غرر الحکم، ص ۳۰۰، ح ۶۸۰۸، به نقل از: پیام قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸.
- (۶۱) مفاتیح الجنان، ص ۳۲۶، پایان دعای ابو حمزه ثمالی.

فلسفه بداء

طلیعه سخن

نظریه بداء، از اعتقادات مشهور شیعه امامیه است که غالباً مخالفان شیعه به انکار و انتقاد آن پرداخته اند. این مقاله، با نگاه به کتاب و سنت به توضیح و نقد نظر مخالفان پرداخته است.

شیعه بر این باور است که خداوند بر همه چیزها و رویدادها از گذشته و حال و آینده آگاه است و چیزی از او پوشیده نیست تا با آگاهی از آن جهل پیشین وی برطرف گردد؛ بلکه طبق تصریح و تأکید قرآن کریم، خداوند کار آفرینش را وانگذاشته و هر روز در کاری نو است و عالم امر و خلق در دست اوست و خلقت و تدبیر عالم به حسب مشیت خداوند استمرار دارد. این چیزی است که همه مسلمانان در آن اتفاق نظر دارند.

طبق بیان قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، سرنوشت انسانها با کارهای خوب یا بد تغیر می‌کند. فضایی همچون: صدقه، احسان، دعا، کمک کردن به دیگران، استغفار، توبه و نیکی به پدر و مادر، تقدیر را تغیر می‌دهد، موجب گشایش می‌شود، اندوه را می‌زداید و روزی و مواهب طبیعی را می‌افزاید. در مقابل، کارهای غیر اخلاقی و نافرمانی از احکام شریعت، همچون: بدخویی، بخل ورزی، قطع رحم، نافرمانی از پدر و مادر و ترك دعا، نقش منفی در سرنوشت افراد دارد، روزی را می‌کاهد و عمر را کوتاه می‌کند.

اعتقاد به بداء برخلاف آنچه مخالفان می‌پندارند، به معنای تغیر علم پیشین الهی نیست؛ بلکه اقرار به تقدیم و تأخیرها و محو و اثباتهایی است که خداوند در عالم تکوین پیش می‌آورد.

بداء در لغت و اصطلاح

بداء در لغت، دو معنا دارد:

۱. «بَدَأَ الْأَمْرُ بُدْؤًا وَبَدَاءً»؛ یعنی این موضوع آشکار و واضح شد. پس، یکی از معانی «بداء» آشکار شدن و وضوح است.
۲. «بَدَأَ لَهُ فِي الْأَمْرِ كَذَا»؛ یعنی در این موضوع چنین رأیی برایش پیدا شد؛ رأی تازه‌ای پیدا کرد. (۱)

اما بداء در اصطلاح، یعنی تغیر سرنوشت و تقدیر الهی در مورد انسان بر اثر اعمال پسندیده و ناپسند او. البته درباره خداوند، به مفهوم آشکار شدن چیزی است که بر بندگان

مخفی بوده و ظهورش برای آنان تازگی دارد. این تعریف، چیزی است که شیعه به دنبال اثبات آن می‌باشد و دارای اثر تربیتی فراوانی در جامعه اسلامی است.

آثار اعتقاد به بداء

اعتقاد به بداء بذر امید را در دل مؤمنان می‌کارد و مؤمن درمی‌یابد که سرنوشت او با پرداختن به دعا و مناجات، توبه و استغفار و یا کارهای نیک ممکن است تغییر یابد. چنین نیست که همه آنچه باید بشود، از پیش تعیین شده باشد و آنچه بر اثر رفتار انسان برای وی مقدر می‌شود، برگشت ناپذیر باشد. خوشبختی و بدبختی هر کس براساس تقدیر حتمی مشخص نشده و هر آن احتمال دگرگونی و تغییر است. خواه ناخواه در پرتو چنین باوری، یأس و ناامیدی برای آینده از زندگی انسان رخت برمی‌بندد و با قلبی سرشار از امید به آینده و رفع گرفتاری، به بندگی و تضرع در پیشگاه الهی روی می‌آورد.

محل نزاع در بداء

مخالفان بداء آن را به معنای لغوی گرفته‌اند و به همین جهت، انتساب آن را به خداوند محال می‌دانند. آنان چنین پنداشته‌اند که مقصود از بداء درباره خداوند این است که برای حق تعالی نیز، همانند مخلوق رأی تازه‌ای غیر از آنچه پیش از بداء داشته، پیدا می‌شود.

در حالی که موافقان بداء، تعریف اصطلاحی خاصی را که مغایر با تعریف لغوی آن است، مدّ نظر قرار داده‌اند و این مفهوم، یعنی تأثیر عمل و رفتار پسندیده و ناپسند، یا مؤمن و غیر مؤمن بودن شخص در تحوّل مشیت الهی، امری است که نزد مخالفان بداء نیز مورد قبول واقع شده است؛ زیرا آنها نیز تأثیر دعا و صله رحم و صدقه و سایر اعمال نیک در رفع مقدرات و قضا و قدر الهی و تغییر آنها را می‌پذیرند.

اقسام بداء

بداء دارای دو قسم است:

۱. **بداء محال:** آن چیزی است که به همراه تبدیل و تغییر

رأی در علم ذاتی خداوند باشد.

۲. **بداء ممکن:** عبارت است از اینکه رویدادهایی بر خلاف مقتضیات و محالات عادی ظهور پیدا کنند، مانند مرگ شخصی که اصلاً احتمال مرگ او داده نمی‌شد و یا شفای مریضی که اصلاً امیدی به صحتش نبوده است.

این گونه دگرگونیها، نسبت به انسان، دگرگونی به شمار می‌رود؛ اما در مقایسه با خدای متعال اصلاً دگرگونی محسوب نمی‌شود؛ بلکه خداوند از روز نخست به این قضیه علم داشته است؛ به عبارت دیگر، آنچه برای ما پنهان بوده، خدا آن را آشکار کرد؛ نه اینکه چیزی برای خداوند مخفی بود و هم اکنون برای او ظاهر شد.

پس بداء به این معنا که در ناحیه علم ذاتی خداوند تبدیل و تغییر حاصل شود، محال بوده و شیعیان این را قبول ندارند؛ اما اگر فعل خداوند تغییر و تبدیل یابد، چه فعل تکوینی باشد (مانند مرگ شخص) و چه تشریعی (مانند حکم تغییر قبله)، این محال نیست و این، همان چیزی است که شیعه در بحث بداء به آن اعتقاد دارد. (۲)

بداء در قرآن

تغییر سرنوشت و مقدراتی که برای انسان به وسیله اعمال او تعیین شده، امری است که در بسیاری از آیات قرآن به آن تصریح شده است:

۱. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»؛ (۳)
«خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند.»

در این آیه، خداوند به صراحت می‌فرماید که تغییر سرنوشت يك قوم بسته به تغییر رفتار ایشان است و خداوند مقدرات آن قوم را تغییر نمی‌دهد، مگر بر اساس اعمال ایشان. بنابراین، هر گونه دگرگونی در منش و روش عملی بشر، موجب دگرگونی در سرنوشت اوست.

۲. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (۴)
«و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکاتی آسمان و زمین بر آنها می‌گشودیم؛ ولی آنها [حق را] تکذیب کردند و ما هم آنان را به کید فر

اعمالشان مجازات کردیم.»

ایمان و عمل صالح، عاملی مؤثر در جهت نزول نعمتهای الهی از آسمان و زمین دانسته شده است و در مقابل، معیشت سخت و گرفتاریهای مقدر شده برای برخی انسانها، معلول دوری آنان از ذکر و یاد خداوند معرفی شده است؛ «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ وَمَعِيشَةً ضَنْكًا»؛ (۵) «و هر کس از یاد من رویگردان شود، زندگی [سخت و] تنگی خواهد داشت.»

۳. «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ (۶) «و [همچنین به خاطر آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزاری کنید، [نعمت خود را] بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.»

در این آیه شکرگزاری و کفران نعمت، عامل فزونی و کاستی نعمات الهی دانسته شده است. پس عمل انسان، مقدرات او را متحول می‌کند.

۴. «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ»؛ (۷) چرا هیچ يك از [شهرها و] آبادیها ایمان نیاوردند [که ایمانشان به موقع باشد و] به حالشان مفید افتد؟ مگر قوم یونس، هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (تا پایان عمرشان) آنها را بهره مند ساختیم.»

در این آیه، عذاب قوم یونس که پیش از آن، از سوی آن پیامبر الهی پیشگویی شده بود و به این ترتیب، اشاره به تقدیر الهی در این زمینه کرده بود، با ایمان و عمل صالح قوم او برطرف می‌شود و متحول می‌گردد.

چنانکه در فرازی دیگر می‌خوانیم: «فَلَوْلَا أَنَّهُ وَ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (۸) «و اگر او (یونس) از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند.»

۵. «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَّكَّهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛ (۹) «خداوند [برای آنان که کفران نعمت می‌کنند] مثلی زده است: اهل منطقه‌ای که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزشان از هر جا می‌رسید؛ اما

نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و خداوند به جهت اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس بر اندامشان پوشانید. «و اگر بخواهیم اصل عقیدتی بداء را در يك آیه بیابیم، می‌توان به آیه ذیل اشاره کرد: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ وَاُمُّ الْكِتَابِ»؛ (۱۰) «خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و لوح محفوظ نزد اوست.»

یهودیان معتقدند که خداوند پس از آفرینش عالم، برنامه‌ای کلی و فراگیر برای آن معین نموده است. آنان می‌گویند که خداوند این جهان را تابع همان برنامه اولیه‌ای که خدا تنظیم کرده، قرار داده است؛ بی آنکه بتواند در گذر زمان در آن تغییری ایجاد کند؛ (۱۱) ولی خداوند در ردّ نظر آنها ضمن اشاره به بسط ید و قدرت خود، به لوح محو و اثبات تصریح می‌کند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»؛ (۱۲) «و یهود گفتند: دست خدا [با زنجیر] بسته است. دستهایشان بسته باد و به موجب این سخن، از رحمت الهی دور شدند؛ بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است.»

بنابراین، خداوند برای ایجاد تغییر در مقدرات خود، اعمال انسان را میزان قرار داده و متناسب با آنها سرنوشت آدمی را متحول می‌کند. گفتنی است که انسانها در رفتار خویش مختار و آزادند و می‌توانند به گونه‌ای شایسته عمل کنند و به خواست الهی سبب تحول در سرنوشت خود شوند.

بداء در روایات

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت درباره بداء و تغییر مقدرات در پرتو رفتار انسان وارد شده است؛ برای نمونه، چند مورد را در موضوعات مختلف نقل می‌کنیم:

۱. تحقق بداء در اثر دعا

از مواردی که بداء را ثابت می‌کند، مسئله دعا و نیایش است که در قرآن و روایات تأکید بسیاری بر انجام آن شده است؛ به دیگر سخن، استجاب دعا خود به معنای تغییر تقدیر الهی است که در فرض نبودن دعا محقق می‌شد. در این باره می‌توان به احادیث ذیل اشاره کرد:

- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَرَى آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ فَرَأَى رَجُلًا أَزْهَرَ سَاطِعًا نُورُهُ، قَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا ابْنُكَ دَاوُدُ! قَالَ: يَا رَبِّ فَمَا عُمرُهُ؟ قَالَ: سِتُّونَ سَنَةً! قَالَ: يَا رَبِّ زِدْ فِي عُمرِهِ! قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ تَزِيدَهُ مِنْ عُمرِكَ! قَالَ وَ مَا عُمرِي؟ قَالَ: أَلْفَ سَنَةٍ! قَالَ آدَمُ: فَقَدْ وَهَبْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنْ عُمرِي... فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَجَاءَتْهُ الْمَلَائِكَةُ قَالَ: قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمرِي أَرْبَعُونَ سَنَةً. قَالُوا: إِنَّكَ قَدْ وَهَبْتَهَا لِابْنِكَ دَاوُدَ؛ (۱۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نسل آدم علیه السلام را به او نشان داد. آدم در میان آنان مردی را دید با چهره‌ای نورافشان. عرض کرد: خدایا! این کیست؟ فرمود: این فرزند تو داود است. عرض کرد: خدایا! عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال. عرضه داشت: خدایا! در عمر او بیفزای! فرمود: نمی‌شود، مگر آنکه از عمر خودت به او بیفزایی. عرض کرد: عمر من چقدر است؟ فرمود: هزار سال. آدم گفت: من چهل سال از عمرم را به او بخشیدم.... هنگام وفات او که فرا رسید و فرشتگان قبض روح به بالینش آمدند، گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است! گفتند: تو خودت آن را به داود بخشیدی.»

- ابو عثمان نه‌دی روایت می‌کند که روزی عمر بن خطاب در حال طواف خانه خدا می‌گریست و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ فَأَثْبِتْنِي فِيهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِي فِي أَهْلِ الشَّقَاوَةِ وَالذُّنُبِ فَأَمْحِنِي وَأَثْبِتْنِي فِي أَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثْبِتُ وَعِنْدَكَ الْكِتَابُ؛ (۱۴)

خدایا! اگر مرا در زمره سعادتمندان قرار داده‌ای، در آن

استوارم دار و اگر از شقاوتمندان و گناهکاران نوشته‌ای، نامم را از آن محو کن و در میان سعادت‌مندان و اهل مغفرت جایگزین بفرما؛ زیرا تو هر چه را بخواهی، محو یا برقرار می‌داری و کتاب اصلی نزد توست.»

و از قول صحابی پیامبر، ابن مسعود، روایت شده که می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنِيْ فِيْ اَهْلِ الشَّقَاۗءِ فَاَمْحِنِيْ وَ اَثِيْبْتَنِيْ فِيْ اَهْلِ السَّعَادَةِ؛ (۱۵)

خدایا! اگر مرا از زمره شقاوتمندان قرار داده‌ای، نامم را از آن محو نما و از سعادت‌مندان قرار بده!» و از قول «ابی وائل» آورده اند که بارها می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ كَتَبْتَنَا اَشْقِيَاۗءَ فَاَمْحِ وَاكْتُبْنَا سَعِدَاۗءَ، وَاِنْ كَتَبْتَنَا سَعِدَاۗءَ فَاَثِيْبْتَنَا فَاِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاۗءُ وَتُثَبِّتُ وَاَعِزُّوْا اَمَّ الْكِتَابِ؛ (۱۶)

خدایا! اگر ما را در زمره بدبختان قرار داده‌ای، از بین آنان محو نما و در زمره نیک بختان جای‌گزین فرما و اگر در زمره نیک بختان قرارمان داده‌ای، در آن استوار دار؛ زیرا تو هر چه را بخواهی، از بین می‌بری یا برقرار می‌داری و کتاب اصلی نزد توست.»

۲. بداء در مورد روزی و عمر انسان

در خصوص تغیر تقدیر الهی در مورد رزق و عمر انسانها، احادیث فراوانی وارد شده است؛ چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَزِيْدُ الْعُمْرَ اِلَّا الْبِرُّ وَلَا يَرْدُ الْقَدَرَ اِلَّا الدُّعَاۗءُ، وَاِنَّ الرَّجُلَ لَيَحْرَمُ الرِّزْقَ بِخَطِيْئَةٍ يَّعْمَلُهَا؛ (۱۷) چیزی جز نیکی، عمر را نمی‌افزاید و چیزی جز دعا، بلا و سرنوشت را باز نمی‌گرداند و انسان گاهی به موجب گناهی که انجام داده است، از روزی محروم می‌شود.»

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «اَلَاَسْتَغْفَارُ يَزِيْدُ فِي الرِّزْقِ؛ (۱۸) استغفار، موجب فزونی روزی می‌گردد.» در روایت دیگر می‌فرماید: «اَكْثِرُوْا اَلَاَسْتَغْفَارَ تَجْلِبُوْا الرِّزْقَ؛ (۱۹) زیاد استغفار کنید تا به و سیله آن روزی را جلب کنید.»

در روایت آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام درباره آیه «يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاۗءُ وَيُثَبِّتُ» از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و حضرت در پاسخ فرمودند: «لَا قُرْآنَ عَيْنِيْكَ

بِتَفْسِيرِهَا وَلَأْمُرَّنَّ عَيْنَ أُمَّتِي بِتَفْسِيرِهَا، الصَّدَقَةُ عَلَى وَجْهِهَا وَبِرُّ
الْوَالِدَيْنِ وَإِصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ يَحَوِّلُ الشَّقَاءَ سَعَادَةً وَيَزِيدُ فِي
الْعُمْرِ وَيَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ...؛ (۲۰) [ای علی!] با تفسیر آن،
چشمان تو و اَمتَم را روشن می‌کنم. [بدان که] صدقه دادن در
راه خدا و نیکی به پدر و مادر و انجام کارهای خیر، باعث
دگرگونی تیره بختی به نیکبختی شده و عمر را طولانی‌تر کرده،
[انسان را] از پرتگاه‌های بد در امان می‌دارد.»

نتیجه

با توجه به آیات و روایات گذشته روشن می‌گردد که بداء به معنای تغییر در قضا و قدر الهی در اثر اعمال انسان، امری مسلم و قطعی است.

ولی مخالفان بداء با توجه به فهم نادرست خود از این واژه، تصور کرده اند که بداء به معنای لغوی آن است که به دلیل ملازمه با نقص و جهل در ذات حق تعالی مردود است؛ در صورتی که بداء نزد خداوند تنها دارای نوعی شباهت و همانندی با بداء نزد انسانهاست و در درون آن، مفهوم جهل و خفا نهفته نیست. بنابراین، بداء به معنای درست و اصطلاحی آن، امری اجماعی و مورد اتفاق همه مسلمانان است.

• پایورق

- (۱) لسان العرب، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۳۴۸؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۱۳۷.
- (۲) بدایة المعارف الالهية فی عقاید الامامية، محسن خرازی، ج ۱، ص ۲۲۱.
- (۳) رعد / ۱۱. شبیه این آیه در سوره انفال / ۵۳ قابل توجه است.
- (۴) اعراف/۹۶.
- (۵) طه / ۱۲۴.
- (۶) [. إبراهيم/۷.
- (۷) یونس/۹۸.
- (۸) صافات/۱۴۳ - ۱۴۴.
- (۹) نحل/۱۱۲.
- (۱۰) رعد/۳۹.
- (۱۱) اشاره به مفهوم آیه ۶۴ از سوره مائده دارد.
- (۱۲) مائده / ۶۴.
- (۱۳) مسند أبي داود طیالسی، ص ۳۵۰، ج ۲۶۹۲.
- (۱۴) الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۳۰.
- (۱۵) جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج ۱۳، ص ۱۱۳.
- (۱۶) روح المعانی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۱۶۰؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۳۸ سوره رعد؛ تفسیر قرآن العظیم، ذیل آیه ۳۸ سوره رعد؛ الجامع لاحکام القرآن، ذیل آیه ۳۸ سوره رعد؛ کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال،

ج ۲، ص ۶۷۴، ح ۵۰۳۷.
(۱۷) سنن (ابن ماجه) ، ج ۱، ص ۳۵، باب ۱۰، ح ۹۰.
(۱۸) بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۷۷.
(۱۹) الخصال، كتاب الذكر والدعاء، باب الاستغفار، احاديث ۴ - ۱۷.
(۲۰) الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۶.

گفتگو با حجة الاسلام و المسلمین مریجی جامعه شناسی و تبلیغ

اشاره

حجة الاسلام و المسلمین آقای شمس الله مریجی از استادان حوزه و دانشگاه است که علاوه به تحصیل دروس حوزه علمیه، دارای فوق لیسانس جامعه شناسی از مدرسه عالی امام خمینی رحمه الله و دکترای اندیشه معاصر مسلمین از دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام می باشد.

ایشان دارای تألیفاتی است که از جمله: «تبیین جامعه شناسی کرب و بلا»، «عوامل مؤثر در انحراف از ارزشها» و «سکولاریزم و عوامل اجتماعی شکل گیری آن در ایران» می باشد. آنچه می خوانید، حاصل گفتگویی است که با ایشان در خصوص جامعه شناسی و تبلیغ ترتیب داده ایم:

• استاد! آیا يك مبلغ می تواند از جامعه شناسی در تبلیغ استفاده کند؟

○ در ابتدا از اینکه در راه ترویج ارزشهای دینی تلاش می کنید، تشکر می کنم.

در جامعه شناسی، بحثی است به عنوان «جامعه شناسی تبلیغ» که تبلیغ در آن بیشتر جنبه مادی دارد و تبلیغ کالاهاست. این نوع تبلیغ به رسانه بر می گردد و ما نمی توانیم در تبلیغ دین از این نوع تبلیغ بهره ببریم.

بحث دیگری نیز در جامعه شناسی است تحت عنوان «جامعه شناسی تغییرات» که يك فصل آن عوامل مؤثر در تغییر جامعه است؛ چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی. تا کنون ما چنین بحثی را نیز در جامعه شناسی و تبلیغ نداشته ایم و تنها يك بحث ابداعی داشته ایم که عبارت است از اینکه چگونه می توانیم کاربردهای جامعه شناسی را در تبلیغ حوزویمان

داشته باشیم؟ چند سالی است این بحث را در مرکز آموزشهای تخصصی تبلیغ، خدمت دوستان داریم و اهمیت آن از این جهت است که يك مبلغ اصولاً با رفتار انسانها سر و کار دارد و برای شناسایی جامعه‌ای که در آن قرار می‌گیرد، نیاز به يك سری علوم و فنونی دارد که از جمله آنها، جامعه‌شناسی است. همان طور که روان‌شناسی می‌تواند به يك مبلغ كمك کند، جامعه‌شناسی هم می‌تواند به او در امر تبلیغ یاری رساند.

و چنان که گفته اند، جامعه‌شناسی «علمی است که زندگی اجتماعی انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد تا رفتار انسان را تبیین، پیش‌بینی و کنترل نماید.»
از جامعه‌شناسی می‌توان در دو جهت بهره برد: ساختاری و محتوایی.

جهت ساختاری، یعنی اینکه چطور يك مبلغ می‌تواند معارف دینی را در قالب به روز شده در بیاورد و در اختیار مخاطبان خودش قرار بدهد.

و از لحاظ محتوایی، یعنی اینکه جامعه‌شناسی می‌تواند در بخشی از حوزه‌ها به عنوان يك علم، در شناخت مخاطب به مبلغ كمك کند.

- **پس شما برای به روز شدن تبلیغ دینی، مطالعه در امور اجتماعی را لازم می‌دانید؟**

- طبعاً، همین طور است. ما با انسانها سروکار داریم و باید انسانها و روابط آنها با یکدیگر را بشناسیم.
اگر يك مبلغ بخواهد با افراد جامعه سروکار داشته باشد و به تعبیری «طبییب دوّار» باشد، لازمه‌اش این است که ابتدا مخاطب خودش را و به تعبیری مریض خودش را بشناسد؛ اینجا است که می‌توان از جامعه‌شناسی در زمینه «مخاطب‌شناسی» بهره برد.

- **لطفاً به عنوان نمونه یکی از مباحث مهمی که مبلغ دینی می‌تواند از جامعه‌شناسی بهره بگیرد، اشاره بفرمایید.**

- یکی از مباحث مهمی که در جامعه‌شناسی مطرح است، فرهنگ می‌باشد. فرهنگ، یعنی: «مجموعه‌ای منسجم از باورها، آداب و رسوم و عقاید که شامل هنر، تکنولوژی و ارزشها می‌شود و توسط غالب افراد شناخته شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است.»

فرهنگ يك بحث بنیادی است. ما در جامعه‌شناسی، دکترای

جامعه‌شناسی فرهنگی داریم و می‌توان با بهره‌گیری از این بخش از جامعه‌شناسی، اولاً، با فرهنگ‌های متعدد ارتباط پیدا کرد و ثانیاً، فرهنگ‌های متعدد را بازشناسی کرد؛ چرا که همه فرهنگ‌ها، فرهنگ عامه نیستند؛ خرده فرهنگ‌های متعددی هم وجود دارد که به عنوان فرهنگ خاص نام برده می‌شود. این خرده فرهنگ‌ها ساز و کار تعامل خاص خودشان را دارند. برای اینکه مبلغ بتواند ساز و کار تعامل خرده فرهنگ‌ها را متوجه شود و نوع برخوردش را با مخاطبانی که در این خرده فرهنگ‌ها قرار دارند یاد بگیرد، نیاز به شناخت این مباحث دارد.

اگر چه صحیح و درست این است که طلبه از مراکز حوزوی بر گردد و قوم خودش را انذار کند؛ چنان که خداوند در آیه شریفه «نَفَر» می‌فرماید: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ (۱) «چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند تا شاید بترسند [و از مخالفت فرمان پروردگار خودداری کنند!]» ولی امروزه مبلغ نمی‌تواند توجه‌اش را فقط به آن روستایی معطوف کند که در آن می‌زیسته؛ امروزه مخاطب مبلغ، جهانی است؛ چرا که با به وجود آمدن ابزار وسیع اطلاع رسانی جهانی، می‌شود با تمام جهان ارتباط برقرار کرد. این ارتباط نیز شناخت می‌خواهد که شما مخاطب و فرهنگش را بشناسید و بر اساس توانمندی‌اش معارف اسلامی را برای او تبیین کنید.

می‌گویند که علامه محمد تقی جعفری رحمه الله با یکی از متخصصین ایتالیایی صحبت می‌کرد که خیلی آدم باسوادی بود. از او پرسید: چرا شما دین نداری؟ گفت: من درباره دین مطالعه کردم، دیدم که فایده‌ای ندارد. علامه که روی میزش مجله‌ای خارجی بود، برداشت و انگشت روی کلمه «is» گذاشت که حرف ربط است و از او پرسید: این «is» یعنی چه؟ دانشمند ایتالیایی گفت: این حرف ربط است و باید ما قبل و مابعدش را نگاه کنم تا معنا بدهد. علامه گفت: نه، به ما قبل و مابعدش هم نگاه نکن. او گفت: این طور که معنایی ندارد. آن گاه علامه فرمود که انسان، همین طور

است؛ انسان تا قبل و بعدش دیده نشود، معنا پیدا نمی‌کند. دین معنویت می‌دهد و در حقیقت، دین است که به انسان معنا می‌دهد. این آقا خیلی از این تعبیر خوشش آمد و گفت: بسیار حرف زیبایی زدید.

شما اگر برای او انواع و اقسام علل را بیاورید، شاید قانع نشود؛ اما يك جمله لطیف و کوتاه علامه در او تأثیر می‌گذارد؛ زیرا علامه مخاطب خودش را شناخته و می‌داند از چه راهی وارد شود.

- **منظور از ارزشها که در تعریف فرهنگ مطرح کردید، چیست و مبلّغ در این زمینه چه نقشی را می‌تواند ایفا کند؟**

- افراد بدون ارتباط متقابل نمی‌توانند جامعه را شکل بدهند و ارتباط متقابل هم نیاز به ضابطه دارد که ما آن را فرهنگ می‌گوییم و فرهنگ، همان طور که گفتیم، مجموعه‌ای از عناصر متعدد است که با هم منسجم هستند و از جمله آن عناصر باورها و ارزشها می‌باشد. ارزشها از مهم‌ترین عناصر است که سایر عناصر بدون آن شکل نمی‌گیرند و به تعبیری، «ارزشها هدایتگر رفتارند.»

ارزشها «عبارت اند از: باورهای ریشه داری که اعضای جامعه یا گروه به هنگام مواجه شدن با سؤال در مورد خوبیها و بدیها، یا امور مطلوب و نامطلوب، به آن مراجعه می‌کنند.»

گاهی ارزشها فقط به مقبولیت عموم مردم متکی هستند؛ یعنی همانهایی که مردم می‌پسندند (ارزشهای سکولاری این مسئله را بیان می‌کند). چنین ارزشهایی نمی‌توانند جامعه را جامعه انسانی کنند؛ زیرا در بسیاری از موارد جذبه حیوانی دارند. ارزشهایی که انسان پرور هستند، ارزشهای وحیانی و عقلانی می‌باشند که پیامبران الهی از طرف پروردگار برای انسانها آورده اند و مبلّغان باید در راستای همانها تلاش کنند؛ یعنی ارزشهای الهی را برای جامعه تبیین کنند؛ ارزشهایی که تشکیل جامعه به آنها وابسته است.

- **چه عواملی را در جامعه، باعث نادیده گرفتن ارزشها می‌دانید؟**

- به موضوع خوبی اشاره کرده اید. مبلّغ در يك بخش، وظیفه دارد که ارزشها را در جامعه تبیین کند و در بخشی دیگر، شناسایی کند که چه عواملی باعث نادیده گرفتن ارزشها می‌شود تا بتواند آن را بر طرف و فرد را اصلاح کند و در

پرتو ارزشهای دینی، فرد منحرف بتواند از خودش رفتار انسانی بروز دهد. در این خصوص، جامعه شناسی به چند عامل اشاره می‌کند؛ ولی وقتی ما به آیات و روایات و متون دینی نگاه می‌کنیم، عوامل دیگری هم علاوه بر عواملی که جامعه شناسان برشمرده اند، می‌یابیم که عبارت اند از:

۱. عدم شناخت و آگاهی: یکی از عمده‌ترین علتهای نادیده گرفتن ارزشها، عدم شناخت و آگاهی نسبت به آنهاست و این جهل و نادانی منشأ بسیاری از معضلات انسانی و اجتماعی است. بدون شك اگر فرد منحرف نسبت به استعداد و توان خود در راه رسیدن به کرامت انسانی آشنا باشد و بداند که چگونه ارزشها به ویژه ارزشهای الهی، او را در نیل به هدف والای انسانی‌اش کمک می‌کنند و نورانیت ارزشها را درك کرده باشد، احتمال روی گردانی از آنها بسیار کم خواهد شد. این غفلت و ناآگاهی است که فرد را به ورطه حیوانیت و حتی بدتر و گمراه‌تر از آن می‌کشاند. قرآن مجید می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ (۲) «آنها همچون چارپایان اند، بلکه گمراه تر. اینان همان غافلان اند.» اگر جهل و نادانی نباشد، انسان در مقابل آفریننده خود پرده دری نمی‌کند. در دعای کمیل آمده است: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَأْتُ بِجَهْلِي»؛ (۳) به خودم ظلم نمودم و به سبب جهلم، جرأت [به نافرمانی خدا] کردم. و یا در صحیفه سجادیه می‌خوانیم: «أَنَا الَّذِي بِجَهْلِي عَصَاكَ»؛ (۴) من همان کسی هستم که به سبب جهلش تو را نافرمانی کرد. و دهها روایت و دعاهاى مأثور که به این حقیقت اشاره دارند.

مطمئناً آگاهی و شناخت ارزشها، راه سلامت را به سوی فرد و جامعه می‌گشاید. حضرت یوسف علیه السلام در مقابل زنی که همه مقدمات تحریک قوه شهوانی را فراهم کرده بود، تنها با بهره‌گیری از نور هدایت ارزشهای خدایی توانست از آن مهلکه نجات یابد و از غلتیدن در چاه انحراف برهد؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هُمْ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»؛ (۵) «آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌کرد.»

به این ترتیب، یکی از عواملی که نقش اساسی در بروز انحراف دارد، عدم شناخت و آگاهی است. در اهمیت این عامل همین مقدار بس که خدای سبحان نه تنها قوه عاقله و رسول

باطنی را به بشر هدیه داد، بلکه صد و بیست و چهار هزار پیامبر را فرستاد تا انسانها را از جهل و نادانی نجات دهند و راه رسیدن به کمال و سعادت را با چراغی به نام «ارزشها» روشن سازند.

۲. تخلف نخبگان (خواص): نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردد که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند و کار و فعالیت که انجام می‌دهند و خصوصیات منحصر به فردی که دارند، مورد توجه هستند و طرز تفکر و عملشان، الگوی دیگران است. از این نظر، نخبگان در پیدایش پدیده‌های اجتماعی، خواه مثبت و خواه مضاف، نقش تعیین کننده‌ای دارند؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به این حقیقت اشاره فرموده اند: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ؛ (۶) دو گروه از امت هستند که اگر صالح و نیکوکار باشند، امت نیکو خواهد شد و اگر فاسد گردند، امت به فساد کشیده خواهد شد. پرسیدند: یا رسول الله! آن دو گروه کیان اند؟ فرمود: دانشمندان و حاکمان.»

۳. فقر و تنگدستی: از جمله عواملی که در نادیده گرفتن ارزشها نقش مؤثری دارند، فقر و تنگدستی است. این عامل آن قدر مهم است که در روایات اسلامی نیز در مورد خطر آن گوشزد شده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَوْ لَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَى فَقَرَاءِ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفْرًا؛ (۷) اگر رحمت پروردگارم نسبت به فقرای امت نبود، فقر موجب کفر می‌گردید.» تنها در پرتو رحمت الهی است که فرد تهیدست می‌تواند دین خود را حفظ کند و مرتکب اعمال انحرافی نگردد.

مبلّغان محترم می‌توانند برای آشنایی بیشتر با این عوامل، به کتاب «عوامل مؤثر در انحراف ارزشها» و مقاله‌ای که در ویژه نامه جامعه شناسی، مجله معرفت شماره ۷۲ چاپ شده است، مراجعه کنند. بنده به طور مفصل در آنجا عوامل نادیده گرفتن ارزشها را آورده‌ام.

• جامعه شناسی چه اسلوبي را برای تقویت ارزشها در جامعه، مورد بررسی قرار می‌دهد؟

○ جامعه شناسان دو روش را معرفی می‌کنند: یکی روش «جامعه پذیری» است و روش دیگر «فرهنگ پذیری» که البته روش دوم مهم‌تر است. جامعه پذیری «فرایندی است که فرد یاد می‌گیرد

که چگونه با ارزشهای حاکم بر جامعه هماهنگ بشود. یعنی اگر همه مردم به سمتی می‌روند، او خلاف آنها نرود و هماهنگ با آنها حرکت کند؛ امّا این هماهنگی تا هنگامی است که مردم می‌بینند و در پنهان به این هماهنگی التزامی نیست.»

ولی فرهنگ پذیری «فرایندی است که فرد یا شخص را عمیقاً و از جهات متعدد با فرهنگ جامعه همانند می‌کند.» فرهنگ پذیری سه شاخصه دارد: اولاً، فرد یاد می‌گیرد و ثانیاً، به آن اعتقاد پیدا می‌کند و ثالثاً، التزام عملی به آن پیدا می‌کند. در چنین شرایطی فرد نیاز به کنترل رسمی ندارد و در سلامت جامعه تأثیر بیشتری را ایفا می‌کند؛ بر خلاف جامعه پذیری که نیاز به کنترل رسمی دارد؛ یعنی نیازمند به دادگاه، نیروی انتظامی و... است.

• چه عواملی را در این دو، یعنی «جامعه پذیری» و «فرهنگ پذیری» مؤثر می‌دانید؟

○ در جامعه پذیری، متأسفانه به خاطر صنعتی شدن جوامع، پدر و مادر دیگر نظارتی بر فرزند خود ندارند. از این رو، فرزند خود را به مراکز آموزشی و رسانه‌های جمعی سپرده اند.

امّا در بحث فرهنگ پذیری، مهم‌ترین عامل فرهنگ پذیری، پدر و مادر است، و مؤثرترین نهاد برای پیدایشگری از انحراف در جامعه، نهاد خانواده می‌باشد. بدین جهت، فرزندان را باید به گونه‌ای تربیت نمود که هنگام رشد و فهم، نسبت به ارزشهای واقعی بیگانه نباشند و به سوی آن حرکت کنند. مولی الموحیدین علی علیه السلام در سفارشات خود به یکی از فرزندانش می‌فرماید: «دل بچه و طفل همانند زمین آماده است که هرچه در آن نهاده شود، می‌پذیرد. من به تربیت تو قبل از اینکه دلت سخت شود و ذهنت مشغول گردد، اقدام کردم.»

اگر والدین در قالب خانواده بتوانند فرهنگ ناب دینی و ارزشهای الهی را با عمل خود، در جان و روح فرزندان خود رسوخ دهند و آنان را فرهنگ پذیر کنند، در حقیقت آنان را در برابر ارزشهای مادی و دست ساخته بشری واکسینه کرده و تا حد بسیار زیادی از خطر انحراف نجات داده اند و اگر در آخرالزمان انحرافات زیاد گردیده است، به فرموده رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عامل اصلی

آن والدین بوده اند و چنانچه آنان درست عمل می‌کردند، فرزندان مثل شهید چمران که حتی در آمریکا هم از انجام امور مکروه اجتناب می‌کرد و یا خلبان برجسته دوران دفاع مقدس، شهید بابایی که پیش از انقلاب هم در آمریکا، نماز اول وقت خود را ترك نمی‌کرد، تربیت می‌نمودند. مبلغ در فعلیت بخشیدن به فرهنگ پذیری در جامعه نقش بسیار مهمی دارد و با رفتن به تبلیغ می‌تواند مردم را نسبت به ارزشها فرهنگ پذیر کند.

• **با آمدن ابزارهای مدرن تبلیغ در دنیای معاصر، چقدر رسانه را در بیان ارزشهای دینی موفق می‌دانید؟ آیا با این وجود، منبر و سخنوری جذابیت خود را از دست نداده است؟**

○ رسانه، شاید بتواند برخی از ارزشها را تبیین کند؛ اما بسیاری از ارزشها را نمی‌تواند بیان کند؛ مثلاً وقتی از طریق تلویزیون می‌خواهند امام معصوم علیه السلام را نشان دهند، چون نمی‌توانند تصویری از امام علیه السلام نشان دهند، صورت بازیگری را که در نقش امام علیه السلام است، به صورت يك نور قرار می‌دهند. این خیلی بدآموزی دارد؛ چرا که فردا اگر آقا امام زمان علیه السلام ظهور کنند، همه انتظار دارند که صورتشان نورانی باشد؛ در حالی که معنویت و نورانیتی که امام دارند، معنوی است و ظاهری نمی‌باشد و این معنویت را به چشم سر نمی‌توان دید و فرد باید خودش معنوی باشد تا بتواند معنویت را ببیند. اصلاً خود این ذهنیت در مخاطب هست که این فرد دارد فیلم بازی می‌کند و واقعیت ندارد. این فیلم بازی کردن نمی‌تواند ارزشها را انتقال دهد.

اما در منبر، آقایی که بر روی منبر نشسته است، فیلم بازی نمی‌کند و واقعاً می‌گوید و گریه می‌کند. وقتی که دارد قضیه حضرت زهرا علیها السلام و علی علیه السلام و فرزندان و سه روز، روزه گرفتن آنان را بیان می‌کند، طاقت نمی‌آورد و گریه می‌کند.

البته من این مطلب را از نگاه جامعه شناسی می‌گویم که منبر یکی از مقولات ارتباطات است و تأثیرگذاری اش بیشتر است؛ به خاطر اینکه:

اولاً، فضای منبر يك فضای معنوی است؛ چرا که مسجد يك فضای روحانی و معنوی دارد؛ اما تلویزیون نمی‌تواند این فضا را ایجاد کند و فضایش مصنوعی است.

و ثانیاً، در رسانه جمعی افرادی که بازی می‌کنند، به عنوان شغل و فن فعالیت می‌کنند. در جامعه شناسی ارتباطات می‌گویند که اینها حرفه‌ای اند؛ امّا در منبر این طور نیست. ما در مباحث اخلاقی داریم که اگر کسی بخواهد از طریق منبر ارتزاق کند، خیلی تأثیر کلام ندارد.

باید توجه داشته باشیم که تبلیغات رسانه‌های مختلف، باعث کم رنگ شدن منبر نشده و منبر جذابیت خود را از دست نداده است. همان طور که امام راحل رحمه الله فرمودند: «به همان روش سنتی بروید و روضه بخوانید!» و مقام معظم رهبری می‌فرماید: «روضه بخوانید!» و شیعه توانسته است هزار و چهارصد سال با همین روش ارزشهای علوی را سینه به سینه و چهره به چهره انتقال دهد. «جامعه شناسی ارتباطات هم بر این تأکید می‌ورزد که مؤثرترین روش همین ارتباط چهره به چهره می‌باشد.

البته این نکات را هم باید در نظر گرفت که اولاً، جایگاه منبر یک قداست خاصی دارد و فقط یک متخصص احکام دین باید از منبر استفاده کند و ما باید این قداست را حفظ کنیم.

و ثانیاً، یک مبلغ باید آداب منبرش را رعایت بکند. بعضی از بزرگان ما هر وقت می‌خواستند منبر بروند، منبرشان را می‌بوسیدند و بدون وضو به روی آن نمی‌نشستند.

• برای مطلوب شدن منبر و سخنوری چه راههایی را پیشنهاد می‌کنید؟

○ ارزشهای دینی، ارزشهای وحیانی هستند و غالباً مخاطبین از چنین ارزشهایی فراری نیستند؛ مگر اینکه عوامل بیرونی در فرار مخاطب تأثیر داشته باشد که ما باید مواظب باشیم رقبای ما (دشمنان اسلام) برای لابی کردن جوانان زیاد هستند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نتوانستند خیلی‌ها را هدایت کنند؛ زیرا همان طور که خداوند می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى»؛ (۸) «مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی» یک عده‌ای، مرده و تاریک هستند و قابل هدایت نیستند.

امّا برای مطلوب شدن سخنرانی این امور را باید در نظر گرفت:

۱. **زمان گفتن:** اینکه چه موضوعی را در چه زمانی بگوییم. باید مطالب در زمانی گفته شود که جوان متذفر

نشود.

۲. مکان گفتن: جای سخنرانی باید تمیز و مرتب باشد. مسجد درست است که فضای معنوی دارد، امّا ظاهرش هم باید تمیز باشد.

۳. مسئله یابی: جامعه شناسی به سخنران کمک می‌کند که براساس میل و ظرفیت مخاطب سخن بگوید. گاهی مطالبی گفته می‌شود که مخاطب اصلاً درگیر آنها نیست.

۴. گفتن به همراه عمل: مبلغ يك رهبر معنوی است. چه بسا يك مبلغ حرف نمی‌زند و مردم بیشتر از او پیروی می‌کنند؛ چون رفتارش را می‌بینند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ يَغَيِّرِ أَلْسِنَتَكُمْ» (۹) مردم را به غیر زبانهایتان (با اعمالتان) دعوت کنید!

• **لطفاً خاطره ای از سفرهای تبلیغی خود برای استفاده خوانندگان مجله بیان فرمایید.**

○ حدود هیجده سال است که به صورت مستمر در ایام تبلیغی، به تبلیغ می‌روم و سعی می‌کنم در جایی که برای سخنرانی دعوت می‌شوم، ساده‌ترین غذاهای سفره را انتخاب کنم؛ چرا که من در آنجا خودم را به عنوان رهبر دینی آن منطقه می‌دانم و رهبر دینی باید ضعیف‌تر از همه در تغذیه و مسکن و... باشد یا حداقل در تغذیه اش؛ مثلاً نان و پنیر را انتخاب می‌کنم؛ چون می‌دانم مخاطب من حداقل نان و پنیر را دارد که بخورد؛ امّا اگر من غذای مفصل را انتخاب کنم، فقط می‌دانم مخاطب من همان چند نفری هستند که این غذا را می‌توانند تهیه کنند.

اتفاقاً يك جایی افطار دعوت بودیم. جمعیت زیادی هم آمده بودند و غذاهای مفصلی هم چیده بودند. من دیدم که ساده‌ترین غذایی که در سفره است، نان و سبزی است. همان نان و سبزی را خوردم. بعد از افطار یکی از آقایانی که مخاطب من بود و پدر شهید هم بود، پیش من آمد و گفت: من تا امشب دهها بار شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام با نان و نمک افطار می‌کردند، ولی باور نمی‌کردم. مگر می‌شود کسی صبح تا غروب کار کند و با نان و نمک افطار کند؛ امّا امشب دیدم که طلبه توانست با وجود اینکه امروز، روزه بود، با نان و سبزی افطار کند. پس یقیناً امام علیه السلام هم می‌توانستند. ما با عملمان می‌توانیم اعتقادات مردم را تقویت کنیم.

- با تشکر از فرصتی که در اختیار مجله قرار داده اید.
- من هم از شما و همه دست اندرکاران مجله مبلغان تشکر می‌کنم و برایتان آرزوی توفیق بیشتر دارم.

• پاورقی

- (۱) توبه / ۱۲۲.
- (۲) اعراف / ۱۷۹.
- (۳) مصباح کفعمی، ص ۵۵۵.
- (۴) الصحيفة السجادية، ص ۷۹.
- (۵) یوسف / ۲۴.
- (۶) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۴۹، ح ۱۰.
- (۷) همان، ج ۶۹، ص ۴۷، ح ۵۸.
- (۸) نمل / ۸۰.
- (۹) بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹.

خطیب نامدار آیت الله میرزا محمد تقی اشراقی

ولادت

فقیه، مفسر شهیر و واعظ نامدار و پرآوازه قم، آیه الله میرزا محمد تقی اشراقی، از مشهورترین خطبای شیعه در دوران معاصر است که در سال ۱۳۱۳ ق، در بیت علم و تقوا و فضیلت در شهر مذهبی قم متولد شد. پدر بزرگوارش فقیه عالی مقام مرحوم آیه الله میرزا محمد قمی مشهور به «ارباب» (متوفای ۱۳۴۱ ق) یکی از درخشانترین چهره های علمی و از متنفذترین روحانیان قم و از برجسته ترین شاگردان مرحوم آیه الله میرزا حبیب الله رشتی (متوفای ۱۳۲۱ ق) است که در تأسیس دانشگاه جعفری و ماندن آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در شهر قم سهم به سزایی داشته است. شرح حیات علمی و خدمات والای آن مرحوم در کتب تراجم و رجال به تفصیل آمده است. (۱)

تحصیلات

میرزا محمد تقی در مهد تربیت دینی چنین پدری فرزانه و

عالم رشد کرد و درجاتی از علم و معنویت را کسب نمود و علوم دینی و سطوح متوسطه و عالی حوزه را از محضر پدر دانشمندش و سایر فرزندگان نامدار علمی همانند آیات بزرگوار: میرزا ابوالقاسم کبیر قمی و سید میرزا آقا ترابی دامغانی به خوبی آموخت تا اینکه در سلك شاگردان مبرز و برجسته آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم (متوفای ۱۳۵۵ ق) درآمد و عمده تحصیلات فقه و اصول خود را از محضر نورانی آن عالم فرزانه آموخت. درخشش علمی آن بزرگوار به گونه ای بود که وی از برجسته ترین شاگردان مرحوم حائری به شمار می رفت و با کوشش و همت والای خویش به درجه رفیع اجتهاد نایل گردید. مرحوم اشرافی در کنار تحصیل، به تدریس و تربیت شاگردان ارزشمند اشتغال داشت.

شاگردان

علامه اشراقی در طول حیات با برکت خود، از زمان مرحوم آیه الله حائری یزدی فقه، اصول، حکمت و فلسفه، تفسیر و فن مجادله و خطابه را به گروهی از طلاب و فضلا تدریس می‌فرمود و محل تدریس آن بزرگوار حجره کنار مقبره شیخ فضل الله نوری واقع در صحن بزرگ حرم حضرت معصومه علیها السلام بود. او توانست دانشمندان و شاگردان ارزشمندی را در دامن پر عطوفت خویش پرورش داده، تحویل جامعه اسلامی دهد. نام تنی چند از شاگردان آن بزرگوار عبارت است از:

آیات و حجج اسلام:

۱. حاج شیخ شهاب الدین اشراقی رحمه الله فرزند معظم له و داماد محترم حضرت امام راحل رحمه الله؛
۲. حاج شیخ سعید اشراقی رحمه الله برادر معظم له؛
۳. حاج شیخ صادق احسان بخش رحمه الله؛
۴. حاج سید محمد علی صدراپی اشکوری رحمه الله؛
۵. حاج شیخ زین العابدین قربانی؛
۶. حاج سید مصطفی برقعی قمی رحمه الله؛
۷. حاج سید هادی خسروشاهی؛
۸. حاج سید مجتبی رودباری؛ ۹. حاج شیخ حسن حجتی واعظ گیلانی؛
۱۰. حاج شیخ میرزا محمد باقر همدانی؛
۱۱. حاج شیخ فضل الله سعادت رشتی؛
۱۲. حاج شیخ جعفر شجونی واعظ؛
۱۳. حاج سید محمد آل طه واعظ قم؛
۱۴. حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ.

بیان سحرانگیز

مرحوم اشراقی از دو نعمت بزرگ الهی، یعنی نیروی حافظه و هوش فوق العاده و نیز قدرت بیان سحر آسا بهره مند بود و آن دو را در راه خدمت به اسلام و نشر معارف قرآنی و ترویج معارف علوی و غنا بخشیدن به فرهنگ اسلامی به کار می‌گرفت. آنهایی که وی را از نزدیک دیده اند، همگی معترف اند که او با شمشیر بیان برای دفاع همه جانبه از حریم مقدس اسلام، قرآن و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام دفاع می‌کرد و در اظهار حقایق و ابطال و افشای مظالم و رذایل بی باک و جسور بود و از هیچ مقام و مسئولی بیم و هراسی نداشت و با کمال

شهامت نقاط ضعف و علل بدبختی امت را یادآوری می‌نمود و در همین راه جان شیرین خود را فدای حق گویی کرد. او در بیداری افکار توده‌های مردم در مقاطع خاص زمانی خود نقش مؤثر و بسزایی داشت. درباره منابر و قدرت بیان آن واعظ پر آوازه و مشهور نقل می‌کنند.

«مرحوم علامه اشراقی در فن خطابه و ابتکارات مذبری و تحقیق در مطالب، در چند قرن اخیر بی نظیر بوده و علم خود را به زیور حلم، وقار و حسن اخلاق آراسته و در این فضایل، گوی سبقت را از بسیاری از معاصران خود ربوده بود. مهارت عجیبی در تطبیق مطالب داشت و حق مطلب را ادا می‌کرد و داد سخن می‌داد و از معضله‌های اجتماعی و سیاسی پرده بر می‌داشت. از آن بزرگ مرد تعبیر به «خدای سخن» می‌کردند، نیروی بیان ایشان تا این اندازه بود که چندین شب در حول محور بحث «و لا یجوز الابتداء بالنکرة» و نیز «الاسم منه معرب و مبنی» صحبت می‌کرد و از این دو بیت نحوی، استفاده مطالب اجتماعی، سیاسی و اخلاقی می‌نمود به گونه‌ای که همه شنوندگان را حیران می‌کرد. ایشان دهها شب از موضوع فقهی انقلاب که از مطهرات است، استفاده نموده، از دستگاه سیاسی و سیاستمداران وطن فروش انتقاد می‌کرد. تقریرات مذبری ایشان مایه افتخار دارندگان آن است. (۲)

ویژگیهای ممتاز

مرحوم علامه اشراقی واعظ دارای صفات، کمالات و ویژگیهای منحصر به فردی بودند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. وی در علوم فقهی، اصولی، حکمت و تفسیر مردی ممتاز و صاحب نظر بود.

۲. در فن سخنوری و خطابه کم نظیر بود.

۳. از لحاظ شجاعت، جسارت و شهامت در گفتار و عمل به دانسته‌ها سرآمد و منحصر به فرد بود.

۴. خوش محضر، خوش رفتار، خوش لباس و نظیف و پاکیزه بود و آراستگی ظاهری و باطنی او زبانزد عام و خاص بود.

۵. در امر به معروف و نهی از منکر جدی و قاطع بود و در اظهار حقایق و افشای مظالم بی باک و جسور بود و از هیچ قدرت و مقامی هراس نداشت. سخنان اشراقی در مدرسه فیضیه که می‌گفت: «ای شاه! پارلمان هم خراب است.» هنوز هم در اذهان

عمومی باقی است.

۶. در فن نویسندگی و توانایی قلم زدن و شیوایی همانند

سخنرانی کم نظیر بود. (۳)

خلاصه آنکه مرحوم اشراقی دارای کمالاتی چون: تقوا و خداترسی، علم، عمل، ابتکار نوین در سخنوری، خوش خلقی، مهمان نوازی، تواضع، شجاعت و رک گویی، بهره جستن از کتاب و سنت و سیره اهل بیت علیهم السلام و احساسات و حرارت‌های مذهبی بود و مبارزات بی امان و خدایسندانه با منکرات و آگاه نمودن اقشار جامعه از اهداف و توطئه‌های شوم استعمار و آبادی وابسته به آنها از فعالیت‌های مداوم او بود. سخنانش در قلب و روح خواص و عوام اثر می‌گذاشت. یکی از سخنرانی‌های پرفایده او در مجموعه گفتار وعاظ آمده است. (۴)

تشویق خطبای جوان

آیه الله میرزا محمد باقر همدانی از علمای محترم قم درباره اوصاف ویژه مرحوم اشرافی می‌گوید: «او گاهی در مدرسه فیضیه و یا مسجد امام قم می‌نشست و یکی از شاگردان جوان خود را به منبر می‌فرستاد و آنان در حضور وی سخنرانی می‌کردند و بدین وسیله، استعداد گویندگی آنان را با تشویقهای مکررش شکوفا می‌ساخت.» (۵)

یکی از شاگردان آن بزرگوار در این باره می‌گوید:

«استادمان مرحوم اشرافی در محافل گوناگون، شاگردان ممتاز و با استعداد خود نظیر مرحوم حاج شیخ حسن حجتی و صدرایی اشکوری و... را با خود می‌برد و در بالای منبرها به مردم معرفی می‌کرد و متواضعانه در پای منابر آنان می‌نشست و از اینکه توانسته چنین شاگردانی را تربیت نماید، مباهات می‌کرد. روزی وی، مرحوم حجتی واعظ را در مدرسه فیضیه بالای منبر فرستاد و او هم انصافاً منبر بسیار جالبی را تحویل داد و آن گاه این شخصیت با عظمت علمی با همه تواضع و وقارش به عرشه منبر رفت و در تشویق شاگردش فرمود: «آقای حجتی (۶)، آینه تمام نمای من است.» او به شاگردانش عشق می‌ورزید و در مقابل، شاگردانش او را دوست می‌داشتند و هیچ گاه یاد و خاطره او را از یادها نبردند. (۷)

واعظ فضلاء و مجتهدین

مرحوم اشرافی در مدرسه فیضیه و یا مسجد بالا سر حرم مطهر وقتی منبر می‌رفتند، بسیاری از علما و بزرگان به ویژه آیات عظام: حائری، حجت، خوانساری، صدر و بروجردی مقید بودند که پای منابر وی بنشینند و از بیانات سودمند و سحرآمیز وی بهره ببرند.

حجة الاسلام و المسلمین آقای تاج لنگرودی واعظ در این باره می‌نویسد:

«... همان اشرافی واعظی که وقتی در مدرسه فیضیه بر کرسی خطابه قرار می‌گرفت، حدود چهار هزار طلبه و مجتهد حضور داشتند و حتی مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی مقید بودند به منبر و سخنرانی مرحوم اشرافی گوش فرا دهند.» (۸)

بارقه امید یا رؤیای صادق

شدت عمل رضاخان در برخورد با روحانیت و ممنوعیت لباس و تنگناهایی که دیگران به وجود آوردند، باعث تأثر شدید مؤسس حوزه علمیه قم گردیده بود؛ ولی رؤیای صادقانه مرحوم اشرافی بارقه امیدی در آن مرد الهی ایجاد نمود که داستان آن بسیار شنیدنی است:

«مرحوم آقای اشرافی در یکی از سخنرانیهایش در مدرسه فیضیه می‌گفت که يك شب در عالم رؤیا دیدم، وارد مدرسه فیضیه شدم. در حیاط مدرسه فیضیه طلاب زیادی صف کشیده بودند و این صف تا مدرسه دارالشفاء هم ادامه پیدا کرده بود. کمی جلوتر و در سمت مدرسه باقریه که قبلاً وجود داشت، سه نفر دیگر را دیدم که یکی از آنها ایستاده بود و دو نفر دیگر کار می‌کردند. پیش طلبه‌ها رفتم و پرسیدم اینجا چه خبر است؟ گفتند: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف آورده و در آنجا ایستاده اند. من دستهایم را داخل آستین عبایم کرده، به طرف حضرت رفتم. موقعی که خدمتشان رسیدم، پرسیدم: چه کار دارید انجام می‌دهید؟ فرمود: مقداری تخم گل آورده‌ام و مشغول کاشتن آنها در این باغ هستم. بعد از اینکه کار حضرت تمام شد، همراه ایشان به طرف حجره‌های متصل به کتابخانه در جنوب مدرسه حرکت کردیم و وارد حجره دوم یا سوم شدیم. سپس حضرت امیر علیه السلام از عسلی که همراه داشت، به ما داد که من مقداری از آن تناول کردم. مرحوم اشرافی می‌گفت: بعد از بیدار شدن از خواب، خدمت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رسیدم و آنچه را در خواب دیده بودم، برای ایشان تعریف کردم که ایشان خیلی متأثر شد و گریه کرد و فرمود: امیدوارم به خواست خدا، پرورش دهنده آن گلها و شکوفا کننده آنها من باشم.» (۹)

آری دشمنان استعمارگر با نقشه‌های شیطانی اگر چه درختهای کهن و ریشه دار روحانیت را از بین می‌بردند، ولی از سوی دیگر مرحوم حاج شیخ، نهالهای تازه‌ای را در سرزمین حاصلخیز قم می‌کاشت و پرورش می‌داد و تربیت می‌کرد تا جای آن علما و بزرگان هیچ گاه خالی نماند، یکی از تربیت یافتگان گلستان سرسبز مرحوم حاج شیخ، حضرت امام خمینی رحمه الله بود که با اقتدار کامل طومار ظلم و ستم را در هم پیچید و نظام مقدس اسلامی به رهبری ولایت مطلقه فقیه را پایه گذاری کرد که ان شاء الله تا ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام تداوم داشته باشد.

سخنرانیهای سیاسی

مرحوم اشراقی عالمی زمان شناس بود و با اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران خود آشنایی کامل داشت و به مناسبتهای مختلف به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت و از مجلس و دولت انتقاد می‌کرد. (۱۰)

بلاغت و فصاحت

حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمد آل طه، واعظ معروف قم می‌گوید:

«مرحوم اشراقی در فن سخنوری و از لحاظ بلاغت و فصاحت و شیوایی سخن یگانه دوران بود. او در تطبیق آیات قرآن کریم با موضوعات مختلف مهارت فوق العاده‌ای داشت. یادم می‌آید که مرحوم استاد الفقهاء آية الله آقا ضیاء الدین عراقی رحلت نمودند و مجلس ختمی را مرحوم آية الله العظمی بروجردی در قم و در مدرسه فیضیه منعقد ساخت که سخنران آن مجلس با شکوه علامه اشراقی بود. وی اوصاف و کمالات علمی و اخلاقی و معنوی آية الله آقا ضیاء عراقی را با آیه شریفه «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً» (۱۱) تطبیق کرد و از آنجایی که مفسر زبردستی بود، مطالب بسیار ارزنده‌ای را ارائه نمود که مایه اعجاب و تحسین همگان گردید و از این گونه موارد در سخنان آن بزرگوار به وفور یافت می‌شود.» (۱۲)

علاقه وافر شاگردان به او

همه شاگردان و تربیت یافتگان مکتب علمی آن بزرگوار، به استاد و مراد خود عشق می‌ورزیدند. یکی از عاشقان واقعی آن مرحوم، خطیب نامدار حاج شیخ حسن حجتی گیلانی بود که عشق و علاقه خاصی به مرحوم میرزا محمد تقی اشراقی داشت. حجة الاسلام والمسلمین آقای تاج لنگرودی می‌نویسد:

«حجتی آن چنان طالب کمالات و فضل و معلومات استادش بود که مرگ ناگهانی او در روحیه این شاگرد باوفایش خیلی اثر غم انگیزی داشت و حتی شبی در یکی از روستاهای اطراف شهرستان لنگرود محفل دو ستانه‌ای برقرار بود و یکی از آقایان اهل مذبر با لحن مرحوم اشراقی این شعر حافظ را

خواند:

سحر بلبل شکایت با صبا کرد
گل با ما چه ها کرد
من از بیگانگان هرگز ننام
هر چه کرد آن آشنا کرد
که بوی ع شق
که با من

مرحوم حجتی که حضور داشت، آن چنان گریست که سرانجام بی
هوش شد و به زحمت او را به هوش آوردند.» (۱۳)

سخنان شور انگیز

حضرت آیه الله فیض گیلانی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
می‌گوید:

«خشکسالی چند سالی بود که مردم قم و اطراف آن را رنج
می‌داد تا اینکه مردم از آیه الله حاج سید محمد تقی خوانساری
که یکی از مراجع بزرگ حوزه قم بود، درخواست نمودند تا
نماز باران بخواند. آن بزرگوار اعلان آمادگی کرد و بعد از
فراهم شدن مقدمات آن، که شامل سه روز روزه گرفتن بود، در
روز موعود به همراه جمعیت زیادی برای برگزاری نماز، به
خارج شهر قم و به طرف خیابان خاکفرج رفتند و در محل فعلی
قبرستان بزرگ وادی السلام قم که در آن زمان در خارج قم
قرار داشت و از زمینهای کشاورزی اطراف قم به شمار می‌آمد،
نماز باران را برگزار کردند. بعد از اقامه نماز، مرحوم
میرزا محمد تقی اشراقی به دعوت آن مرحوم به منبر رفت و در
آنجا سخنرانی شورانگیزی نمود که همه افراد و جمعیت به شدت
متأثر شدند و گریه فراوانی نمودند که به برکت آن نماز و
آن گریه‌ها خداوند رحمت خود را بر مردم قم و اطراف آن نازل
فرمود.» (۱۴)

آثار

از مرحوم اشراقی آثار مطبوع و غیر مطبوع فراوانی به
یادگار مانده است که در این میان، «تفسیر سوره یوسف»،
«تفسیر سوره اعلی» و «تفسیر سوره ن و القلم» به زیور طبع
آراسته شده است.

علامه اشراقی از منظر دیگران

۱. فرزند برومندش آية الله حاج آقا شهاب الدين اشراقی رحمه الله داماد امام راحل رحمه الله در فقدان و معرفی پدر بزرگوارش این گونه می‌نویسد:

**«از شمار دو چشم يك تن كم
خرد هزاران افزون**

مرحوم علامه اشراقی، پدر بزرگوارم، با آن حنجره دلنشین و آن لطافت طبع و قریحه سرشار و افکار تازه، حقیقتاً نمونه بود که وجودش فریاد «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (۱۵) می‌زند. باید اذعان کرد که عنایت الهی و اشراقات خاصه او، اشراقی را تربیت نمود.

حجة الاسلام و المسلمین مرحوم حاج شیخ حسن حجتی گیلانی در ذیل مقاله «امیر ملك سخن» این گونه می‌نویسد:

«شرح فوق، تراوشی است از احساسات يك فرزند قدرشناس که پدری ارجمند را از دست داده. مرحوم حجة الاسلام اشراقی چون نوری تابان، ستارگان علم و دانش را با جاذبه بیان، ضمیر پاک و فضیلت بی‌نهایت خود در جلسه پر فیض تفسیر و حکمت و اصول به گرد خویش جمع می‌کرد و معنویتی بس ارزنده به حوزه علمیه قم می‌داد و گاه گاهی که به قصد ارشاد عامه به منبر تشریف می‌برد، خواص را نیز به بهت و حیرت می‌افکند.

**به گاه نطق شدش چون به عرش منبر جای
خیل ملك می‌شدی به بشنیدن**

قیافه متین و موقر علامه فقید که همیشه با فروتنی توأم بود، همه کسانی را که به او نزدیک می‌شدند، شیدا و فریفته می‌ساخت. جلسات خصوصی آن مرحوم هیچ گاه خالی از فایده نبود.» (۱۶)

حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد باقر ملبوبی درباره آن مرحوم می‌نویسد:

«مرحوم اشراقی از گویندگانی بود با سرمایه علمی و درجات اخلاقی فردی نمونه، و عنصری صریح، با شهامت، فداکار، شجاع، بی‌تملق، متواضع، باوقار، خدام، مستقیم، محکم، مروج، بی‌پروا در سخن گفتن، غیر قابل نفوذ، آزاد منش، منظم، خوش سلیقه، مبارز، شیر دل، روشن دل، پاک سرشت و به طور کلی نمودار اخلاقی عالی اسلام به شمار می‌رفت. هرگز تن به زیر بار پول و مقام نمی‌داد. از مقامات مادی حساب نمی‌برد. با کمال شهامت نقاط ضعف و علل بدبختی جمعیت را

یادآوری می‌نمود و در همین راه علم، جان خود را فدای حق گویی کرد.» (۱۷)

باقیات الصالحات

مهم ترین یادگار ارزنده آن خطیب بزرگ، فرزند برومندش مرحوم آیه الله حاج آقا شهاب الدین اشراقی است که در سال ۱۳۴۲ ق متولد گردید. او دوران تحصیلات خود را در نزد والد بزرگوارش و آیات عظام: بروجردی، امام خمینی، محقق داماد و دیگران به پایان رسانید و به درجه اجتهاد نایل گردید. وی در فقه و تفسیر و فلسفه، دانشمندی فرزانه و صاحب نظر بود. او داماد و امین و نماینده تام الاختیار حضرت امام خمینی رحمه الله در طول نهضت اسلامی بود و از فعالان سیاسی به شمار می‌آمد. وی تألیفات ارزنده‌ای دارد که عبارت اند از: ۱. تفسیر سخن حق در ۲۰ جلد که ۵ جلد آن به چاپ رسیده است؛ ۲. چهره‌های درخشان در تفسیر آیه تطهیر؛ ۳. پاسداران وحی، که این دو کتاب اخیر را با همکاری حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی رحمه الله نوشته است. وی همانند پدر بزرگوارش عمر کوتاهی داشت و در سال ۱۴۰۲ ق رحلت کرد و در مسجد بالا سر حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد. (۱۸)

قریحه سرشار

مرحوم علامه اشراقی دارای طبع روان و ذوق فراوان بودند و از رشحات ذوق و فکر ایشان قطعه ادبی ذیل است که به نظم درآورده اند:

از زندگی خویش پشیمانم	زیرا که
بمردگان همی مانم	
رازی است در درون این گیتی	کش من
بسی خرنده و خواهانم	
لیکن به گور جهل همی اندر	بگرفته
مار و مور گریبانم	
جهلی که زایدم همگی حیرت	در سر
خلقت است زرحمانم	
بی دانشی من ز دانشهاست	کز این
دانشها چو سلیمانم	
صرف و مَجَسُطی و نحو و فقه	عرفان و
فلسفه همه همی دانم	
گاهی لطیف و پاک فرشته وار	گاهی
پلید و پست چون حیوانم	
گاهی چو تار سست بود عهدم	گاهی چو
کوه سخت به پیمانم	

غروب غم انگیز

مرحوم اشراقی در سال ۱۳۶۸ ق برابر با ۱۳۲۸ ش که طبق دعوت قلبی برای بهره دادن به مردم تهران در ماه مبارک رمضان در مدرسه صدر و مسجد سلطانی و مسجد اردبیلیها حضور یافته بود، پس از بیانات بلیغی که هزاران نفر مردم مشتاق پایتخت را از علما و فضلا و سایر طبقات دیگر از اوّل ماه تا روز بیست و چهارم به فیض رسانده بود، مبتلا به سکتة قلبی شد و همان شب قلبش که در راه احساسات دینی و حرارت‌های مذهبی و مبارزات خدایسندانه خود با منکرات و جنایت‌های ستمگران و خائنین به دین و مملکت به کار می‌گرفت، پس از ۵۵ سال زحمت و فداکاری برای همیشه خاموش گردید.

این مصیبت ناگوار و ناگهانی برای مردم تهران، قم و همه مردم ایران بسیار گران بود. از این رو، با شوکت فراوان جنازه را تا قم تشییع کردند و در آرامگاه ابدی در مسجد بالا سر حرم حضرت معصومه علیها السلام و در جوار قبر

استادش، مرحوم آية الله حائری به خاک سپردند. عاش سعیداً و مات حمیداً. (۱۹)

• پاورقی

(۱) شرح حال آية الله ميرزا محمد قمي مشهور به ارباب در منابع ذیل آمده است: ریحانة الادب، مدرس خیابانی، ج ۴، ص ۴۸۹؛ فوائد الرضوية، محدث قمي، ج ۲، ص ۶۰۲؛ آثار الحجة، محمد شریف رازی، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ستارگان حرم، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ج ۹، ص ۹ - ۲۵؛ مجله نور علم، نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوره دوم، سال ۴، ص ۸۲.

(۲) آثار الحجة، محمد شریف رازی، ج ۱، ص ۱۳۵، با تلخیص و دخل و تصرف.

(۳) ویژگیهای مرحوم اشراقی به تفصیل در کتاب «خورشید درخشان شمال»، شرح زندگانی حاج شیخ حسن حجتی گیلانی، تألیف نگارنده ص ۷۲ - ۷۹ آمده است.

(۴) گفتار و عاظ یا مجموعه سخنرانیهای جمعی از دانشمندان و وعاظ مشهور ایران، محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ، ج ۱، ص ۴۷.

(۵) مصاحبه نگارنده با معظم له.

(۶) آقای حجتی با اینکه در موقع مرگش ۳۲ سال بیشتر نداشت و تقریباً ده سال بعد از مرگ استادش در سال ۱۳۳۸ ش در سانحه تصادف رحلت کرد، از مهم ترین و مشهورترین خطیبان استان گیلان بود. او هر ساله در شب ۲۵ رمضان سالگرد رحلت استاد، مجلس با شکوهی در رشت منعقد می ساخت و یاد و خاطره استاد را بدین وسیله گرامی می داشت.

(۷) مصاحبه نگارنده با حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد ابراهیم گیلانی واعظ، مقیم رشت.

(۸) خورشید درخشان شمال، تألیف نگارنده، ص ۱۶۷.

(۹) نقل از: خاطرات آية الله صابری همدانی، تدوین سید مصطفی صادقی، ص ۳۵.

(۱۰) در این زمینه، ر. ک: خاطرات حجة الاسلام جعفر شجونی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۹.

(۱۱) یونس / ۵.

- (۱۲) مصاحبه نگارنده با معظم له.
- (۱۳) خورشید درخشان شمال، تألیف نگارنده، ص ۱۶۸. ضمناً شمه‌ای از شرح حال و خدمات حجتی و اعظ در مجله مبلغان، شماره ۴۱، آمده است.
- (۱۴) مصاحبه نگارنده با حضرت آیه‌الله فیض‌گیلانی (دامت برکاته).
- (۱۵) تین / ۴.
- (۱۶) مجله در راه حق، حسن حجتی گیلانی، ش ۱۲ و ۱۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۳۷، چاپ رشت.
- (۱۷) الوقایع و الحوادث، ج ۱، صص ۳۰۰ - ۳۰۴، با تلخیص.
- (۱۸) ر. ک: ستارگان حرم، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ج ۹، ص ۲۲.
- (۱۹) شرح حال این استاد فرزانه در منابع ذیل آمده است:
 گنجینه دانشمندان، شریف رازی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ آئینه دانشوران، ریحان یزدی، با تحقیق محقق فرزانه ناصر باقری بید هندی، ص ۱۹۵ - ۱۹۷؛ آثار الحجة، شریف رازی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ج ۲، ص ۱۳۹؛ الوقایع و الحوادث، ملبوبی، ج ۱، صص ۳۰۴ - ۳۰۰؛ تربت پاکان قم، جواهری، ج ۲۳، ص ۱۴۴۳؛ ستارگان حرم، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ج ۹، ص ۲۲ و ج ۱۸، صص ۹ - ۳۰؛ خورشید درخشان شمال، نگارنده، صص ۷۲ - ۷۹؛ مجله راه حق، ش ۱۲ و ۱۳، سال ۱۳۳۷ ش؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ رجال قم، ص ۱۴۸؛ مجله نور علم، ش ۱۶ (تیر ۱۳۶۵) و کتاب خاطرات آقایان فلسفی، صابری همدانی، شجونی و دهها مجله و نشریه دینی.